

# مسائل انقلاب و سوسیالیسم

ارگان

اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر

بررسی تئوریهای چریکی در ایران، مساله

ایجاد حزب و مبارزه مسلحانه در تجربه

چین، تجربه ویتنام، مساله تصرف قدرت

در کوبا، رژیم دهره و "انقلاب در انقلاب" مبارزات

چریکی و روزنامه‌های کمیته مرکزی.







مبارزان چریک اقبانوسی فاصله است - بخود اجازه میدهند بآدم دادن به روی مارکسیسم و پایه سینه چسپاندن انیکت مارکسیستی، مبارزات انقلابی گروه‌های چریکی را که تجسمی از آنتی ناپیدیری بیگارمردم ماست، تحت عنوان "مبارزه بسا مشی چریکی" خطه کند و بپایوه سرائی در باره انحرافات "کاستریستی" و "بی اعتقادی" مبارزان چریک به توده ها، همیشگی ضد چریک و فعالیست ماهیتاً ضد مارکسیستی خود را بپوشش "موضع مارکسیستی" آراسته نماید.

ما همواره بر آن بودیم که مبارزات سازمانهای انقلابی چریکی در ایران بخاطر محتوی رزمنده آن، بخاطر انعکاس آنتی ناپیدیری مبارزه خلقهای ایران، بدلیل اعلان جند جوانان انقلابی و گرامی میهن ما علیه نعام حاکم و حکومت مطلقه پهلوی، باید مورد پشتیبانی جدی و همه جانبه کلبه نیروهای انقلابی قرار گیرد. ما همواره انعکاس این مبارزه و پشتیبانی بیدریغ از آنرا وسیفه تخطی ناپیدیر خود دانسته و بسهم خود در این راه کوشیده ایم. ما معتقدیم که نادرستی مشی چریکی و برداشتها و نقطه نظرهای غلط مبارزان چریک، نه تنها ایسین وظیفه را نفی نمیکند، بلکه اصولاً هیچگونه مغایرتی با آن نمیتواند داشته باشد. ما نه فقط از این مبارزه که بیان کینه عمیق رزمندگان انقلابی نسبت به رژیم محمد رضا شاه و تبلور برجسته آنتاؤنیسم و تشدید مبارزه بخاطر سرنگونی رژیم دست نشانده امپریالیسم است قاطعانه پشتیبانی میکنیم، بلکه در عین حال از روحیه سرشار از مبارزه و مقاومت این همزمان گرامی، از ایستادگی بی پای مردی آنان، از کینه عمیق و آنتی ناپیدیرشان با دشمن و از شر انقلابی و جانپساری صمیمانه شان در راه آرمانهای خلق، با غرور و افتخاری آموزشیم و آسیرا الهام بخش خود میدانیم.

ما معتقدیم که این پشتیبانی بیدریغ و این گرامی داشت مبارزان وظیفه هسر مبارز واقعی و وظیفه هر میهن پرستی است که قلبش بخاطر آرمانها خلستق می طپد؛ که کینه ای از رژیم مخفد رضا شاه بدل دارد. بدون این پشتیبانی بدون این احساس انقلابی نسبت بمبارزان چنین ادعای دوستی با خلق و کینه به دشمن؛ اگر عوامه رسی نباشد، دیزی جز خود فریبی نیست. اما ما در عین حال که چنین شرطی را اولین معیار مبارزه خواهی میدانیم، معتقدیم کسه برای مارکسیست - لنینیستها استوار، بروی چنین شرطی هیچگاه بمعنای سر فرود آوردن در برابر هر جنبشی و دنباله روی از آن نیست، بکسسه مارکسیست - لنینیستها در عین پشتیبانی از همه مبارزات ضد امپریالیستی و دمرکراتیک مردم از هر حرکت رزمنده انتشار و طبقات خلقی؛ و از هرگونه تبلور خصومت و آنتی ناپیدیری به حکومت مطلقه، وظیفه دارند ضعفا، نارسائیها

و انحرافات هر مبارزه را - بویژه هنگامیکه این مبارزه در چارچوب یک مشی نسا درست انجام میگردد - نشان دهند. هسته سالم و رزمنده آنرا از پوسته غیر واقعی، پند ارگرایانه و ناسالم آن جدا سازند و مبارزات مردم را در برتسو آموزشهای تئوریک و روشنی بخش مارکسیسم در جهت درست هدایت کنند. مبارزه در راه عملی ساختن این وظیفه، نه تنها اجرای حدی وظیفه ایل را نفی نمیکند، بلکه با آن در رابطه دیالکتیکی قرار داشته، مثل و لازمه آست و بهمین جهت این وظیفه هیچگاه نمیتواند و نباید به تضمین روحیه مبارزه جوئی و یا بشیوه روبروینستها به همدادی با دشمنان خلق منتهی گردد. انجام چنین وظیفه ای در شرایط عقب ماندگی عامل ذهنی، در شرایط امروز که جنبش نوین کمونیستی هنوز در افت و خیزهای اولیه و در نتیجه در معرض ضربه پذیر از جانب ایدئولوژیهای غیر پرولتری و تئوریهای التقاضی قرار دارد، حائز اهمیت فراوان می باشد و این اهمیت باز زمانی بیشتر میگردد که بخاطر داشته باشیم "هراندازه در کشوری آزادی کمتر، تبلور مبارزات خلقی ناچیزتر و سطح روشنگری توده ای پایین تر باشد، معمولاً بهمان اندازه ساده تر پند ارگرایانه سیاسی (اتئیو سیاسی) بوجود می آید و به همان اندازه بیشتر این پند ارگرایانه روا می یابد." - لنین؛ "روائیو"؛ کلیات آثار، جلد ۱۸، ص ۳۴۷ آلمانی

ما همواره بر این اعتقاد بوده ایم که در چنین اوضاعی، در چنین مرحله کیفیتی از جنبش انقلابی و کمونیستی ایران، مارکسیست - لنینیستها در برابر این وظیفه خدایت قرار دارند که بطور جدی و فعال در راه غلبه مشی صحیح در جنبش، "در راه رفع کمبودهای ندری آن و دست یابی به تئوری پیشرفته انقلابی"، مبارزه کنند. و با اتکا به آموزشهای انقلابی سوسیالیسم علمی، با "اشاعه و ترویج منظم مارکسیسم و آموزش رزمده و انقلابی از آن، در خدمت ارتقا آگاهی تئوریک جنبش و هدایت مسائل مشخص هر زمان" بکوشند. گرچه پروسه راه یابسی، رشد و استحکام جنبش بطور عمده در جریان مبارزات تئوری و عملی درون کشور انجام میگردد، معیناً تا آنجا که به طرح و بحث مسائل تئوری جنبش مربوط میگردد، مارکسیست - لنینیستهای خارج از کشور میتوانند و وظیفه دارند در آن، فعالانه شرکت جویند. مارکسیست - لنینیستهای ایران در جریان همین کوشش، در جریان برخورد اصولی با نقطه نظرهای انحرافی و استنتاجات تئوریک نادرست است که میتوانند در جهت ایجاد ستاد سیاسی پرولتاریا گام بردارند. این مبارزه که باید بتواند به تصحیح انحرافات، به پیش برد مبارزه و به فشرده تر ساختن صفوف انقلاب منتهی گردد، یقیناً با ردیف کردن احکام عام، با کلی باقیهای بی ربط، با لغای های بدون معنوی هیچگونه



وجه مشترک، نمیتواند داشته باشد. این مبارزه در واقع مبارزه ای است برای رسیدن به یک مشور صحیح، برای فراهم آوردن زمینه های ایدئولوژیک - سیاسی حزب و هموار ساختن راه آن. ما بر همین اساس و بعنوان ادامه و تحکیم همبستگی رزمنده و ناکستنی با مبارزان انقلابی چریک و با اعتقاد به اینسن حقیقت که برخورد و انقذار رفیقانه نسبت به انحرافات و برداشتهای تئوریک نسا صحیح بنظر قاطعین به رشد و سمت یابی درست مبارزه یاری میرساند، بسنا اعتقاد باین واقعیت که صراحت انقلابی در نشان دادن لغزشها و خطاها و روشنی در این بحث رفیقانه وسیله موثر راه یابی و تلاش مشترک در برداشتن موانع است، کوشیدیم در حد توانائی خود بنظرات تئوریک نادرست موجود در جنبش برخورد کنیم. ما کوشش کردیم این وظیفه را بر پایه بررسی موارد نادرست اساسی و نکات عمده مورد اختلاف (چه در زمینه استنتاجات و احکام اصولی مارکسیسم و چه در زمینه نتیجه گیری از تحریک انقلابات روسیه، چین، ویتنام و کوبا) انجام دهیم و امید داریم که از این طریق توانسته باشیم در ایجاد نظرات تئوریک صحیح در جنبش سهی - هرچند ناچیز - ادا کنیم.

## بررسی تئوری های چریکی در ایران

ما در بررسی جداگانه "انقلاب در انقلاب" رزی دیره نشان داده ایم که  
تزها و نشرات رزی دیره التقاتلی و ضد مارکسیستی است. بطوریکه نوشته  
مبارزان چریک گواهی میدهد در ایران نیز تئوریهای شی چریکی مبارزان  
انقلابی از "تجربه" گویا و نشرات دیره تاثیر گرفته است. معینا این  
تاثیر بنظر ما هیچگاه به معنای یکی بودن این دو از لحاظ تئوریت وایدتوب  
لوزیت نیست، و این را مقایسه - حتی رساله رفیق احمدزاده - که در میان  
اسناد منتشر شده انعکاس دهنده تاثیر تندیدتری از نشرات دیره است -  
با "انقلاب در انقلاب" دیره، آشکارا نشان میدهد. و خواننده ای کسبه  
ایند و را با دقت مطالعه کرده باشد، میان آنها تفاوت های اساسی ملاحظه  
میکند. \* این تفاوت کیفی بویژه در مرز بندی رساله احمدزاده با رویزسو  
نیسم خروتسکی. و تاکید ضرورت و اهمیت این مرز بندی ( امر تعیین کننده  
ای که دیره آنرا به نحو آشکارا مخدوش و یا غل میسازد )، در انتخاب

-----  
به علاوه بر تفاوت اساسی میان نشرات چریکها و دیره، اصولا بطوریکه اسناد  
و نوشته های گروه ها و مبارزان چریک نشان میدهد، خود آنان نیز علیرغم  
پراتیک انقلابی واحد، در زمینه تئوریک و نقلیه نشراتی که نمایندگی میکنند،  
طبیعتا همگونی را تشکیل نمیدهند. این ناهمگونی و تفاوت در مواضع تئوریک  
تنها به تفاوت اصولی میان "سازمان چریکهای فدائی خلق" و "سازمان  
مجاهدین خلق" محدود نمیگردد، بلکه در یک سازمان واحد نیز دیده می  
شود، چنین تفاوتی را نشرات موجود در صفوف "سازمان چریکهای فدائی  
خلق" ( که از معادل قرار دادن حزب طبقه کارگر با سازمان چریکی تا  
خلاصه کردن پروسه ایجاد حزب در اکتیوینهای مسلحانه را شامل میشود )  
نشان میدهد. با وجود چنین تفاوتهایی ما بطور عمده رساله رفیق احمدزاده  
را مبنای بررسی خود قرار داده ایم و این بدان جهت است که: اولاً کوشش  
ما در درجه اول برخوردار به اسناد سازمان چریکهای فدائی خلق است که  
شی سازمان را مارکسیستی و نشرات چریکی را منطبق با احکام تئوریک  
مارکسیسم میدانند، و ثانیاً، هسته واحد نشرات چریکی و نکات اساسی  
مشترک ( که هدف بررسی جزوه حاضر است ) در نوشته رفیق احمدزاده،  
منسوخ تر و همه جانبه تر از سایر اسناد بیان شده است.



ایدئولوژیک و تمایل صمیمانه به مارکسیسم - لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون (چیزی که رسالت دبره درست تیره ساختن و نشانیدن تئوریهای التقاطی و انحرافی بجای آنست)، در عشق به توده ها تا سرحد جانبازی قهرمانانه در راه آنان (خواستگی که دبره با تئوری باقی های مغلوب خود برآن خط بطلان میکشد و در آن تانفی توده ها و نقش تاریخ ساز آنان به پیش میبرد) به نحو برجسته ای چشم میخورد. این تفاوت ها (که در بر سی نظرات احمدزاده بیشتر آشکار خواهد شد) گواه بارزی است بر این واقعیت که مشی چریکی در جنبش ما، گرچه نشانی از تاثیر تجربه کوبا و نفوذ تئوریهای التقاطی دبره است، اما چنین مشی ای قبل از هر چیز علل خاص پیدایش و رشد و همچنین هویت و خصوصیات ویژه خود را دارا می باشد. شناخت ریشه های اجتماعی (طبقاتی) و معرفتی بروز و غلبه این مشی و در نتیجه یافتن طرق و شیوه های مناسب برخورد به آن، بدون شناخت این علل و بدون بررسی عوامل غلبه آن ممکن نیست. به همین جهت ما کوشیده ایم در این نوشته ابتدا به بررسی این عوامل بپردازیم:

### بررسی عوامل نفوذ و غلبه مشی چریکی

#### در ایران

به اعتقاد ما، نفوذ مشی چریکی در بخشی از جنبش و انحرافات و خطاهای تئوریک مبارزان چریک از سه عامل زیر ناشی میشود:

دوران طفولیت جنبش نوین کمونیستی ایران، پایه طبقاتی - اجتماعی انقلاب، تاثیر تجربه کوبا.

#### ۱ - دوران طفولیت جنبش نوین کمونیستی ایران:

کودتای امپریالیستی بیست و هشتم مرداد با تلاشی سازمانهای ملی و مترقی، یک دوره کوتاه توقف و عقب نشینی در مبارزات سیاسی خلق ما بدنبال آورد. در سالهای ۴۱ - ۳۹، با آشکار و عمیق شدن بحران شدید اقتصادی و سیاسی در ایران، شرایط مساعدی جهت بسیج و تشکل مجدد خلق بوجود آمد. نیروها و عناصر ملی و ضد امپریالیست بسرعت به گرد جبهه ملی که از امکانات فعالیت بیشتری برخوردار بود جمع گشته، به فعالیت پرداختند، اعتصابات و تظاهرات سیاسی هم بطور پراکنده و بدون رهبری واحد، و هم بصورت سازمان یافته و با نقشه معین در فاصله ای کوتاه گسترش یافت و

رهبری جنبش (جبهه ملی) میکوشید از آن در خدمت شعار عمده خود "استقرار حکومت قانونی" استفاده کند. ارتجاع که در این مدت برای یافتن راه های غلبه بر بحران در درون خود و با اربابان آمریکائی خویش در تضاد و کشمکش بود، پس از توافق بر روی یک راه حل، حمله متمرکز خود را علیه جنبش آغاز کرد. مبارزه دوباره سر بلند کرده مردم بزودی با امواج خشن سرکوب و ترور مواجه شد و از آنجا که بخاطر سلاح های فرسوده و زنگ زده اش یاری مقاومت در برابر قدرت دشمن و ابزار سرکوب وی را نداشت، دیری نگذشت و ناگزیر در هم شکست. اما این شکست برای جنبش تنها یک عدم موفقیت گذرا نبود، بلکه در عین حال و مهملتر از آن شکست قطعی شیوه ها، شعار ها، ابزارها و سازمانهای کهنه و سرآغاز فصل تازه ای در مبارزات خلق ما بود. جنبش نوین کمونیستی و انقلابی ایران در بطن این شکست تولد یافت.

ناگاهی این مبارزات و پس از آن قیام خونین خرداد ماه ۴۲ حرکت جدیدی را در میان مبارزان جوان و عناصر انقلابی بازمانده سازمان های سیاسی گذشته سبب شد. این حرکت به دلیل شناخت - حد اقل تجربی - مبارزان از بی ثمری شیوه های مبارزه و اشکال سازمانی کهنه و رهاش آنان از قید پندارهائی "مبارزات قانونی و پارلمانی"، گسستن سیاسی و سازمانی با رهبری بورژوائی - ناسیونالیستی (جبهه ملی) و خرده بورژوائی (حزب توده)، بخاطر نفوذ جوانان انقلابی متمایل به مارکسیسم و عناصر چپ پریده از حزب توده در آن و بالاخره بدلیل تاثیر یلمیک و مبارزه بزرگ مارکسیست - لنینیستها علیه رویزیونیسم خروشچفی و در دفاع از اصول انقلابی و مبارزه مسلحانه و در نتیجه مطالعه و آموزش اندیشه مائوتسه دون و سایر آثار مارکسیستی و همچنین تحت تاثیر مبارزات خلق های سه قاره و جنگهای انقلابی، به ویژه انقلاب کوبا و الجزایر، بسرعت بسوی رادیکال شدن، بسوی پذیرش ضرورت اعمال قهر بمثابه قانون عام انقلاب و در بخشهایی بسوی مارکسیسم - لنینیسم گرایش یافت. گروهها و سازمانهاییکه در این حرکت نوین شکل میگرفتند، در عین حال که نسبت به اشکال سازمانی و شیوه های کهنه مبارزه از یک برتری کیفی برخوردار بودند، از ضعف های ناگزیری که انعکاس شرایط این شکل گیری و پیشینه آن بود برکنار نماندند.

سازماندهی جدید بطور عمده در میان روشنفکران انقلابی و در موقعیتهای انجام میگرفت که سیستم گسترش یافته اختناق پلیسی و کنترل وسیع دشمن شرایط مبارزه سیاسی را سخت و امکانات ارتباط با توده ها و سازماندهی پرولتاریا و خلق را بشدت محدود ساخته بود و نتایج عملی و فوری چنین

کوشش را بسیار ناچیز می نمود. این شرایط نامساعد که بطور ناگزیر بر بنیادهای متغی در رشد گروه ها تاثیر قابل ملاحظه ای میگذارد، در نتیجه فقدان پایه های محکم تئوریک و تجربه عملی لازم در عناصر تشکیل دهنده این گروهها - که خود بازتاب کیفیت جنبش و مرحله آن بود - و بعلمت بفرنجی مبارزه و راه های تکامل آن، در عمل به جدائی سیاسی و سازمانی عناصر آگاه و پیشرو برولتاریا و زحمتکشان منتهی گردید. با این جدائی و در نتیجه فقدان ارتباط استوار با برولتاریا و زحمتکشان، گروه های انقلابی، علیرغم روحیه سرشار از شور و شوق و انتخاب ایدئولوژیکی مارکسیستی برخی از آنها، ناگزیر از شرط اساسی شناخت و تصحیح انحرافات خود محروم ماندند. بدون تردید شهر انقلابی و صمیمیت و یابرداری در مبارزه، اولین و اصلی ترین نشان تمایز انقلابیون واقعی از "انقلابیون" کاذب، انعکاسی در عمل از "انقلابیون" در لغض است. اما این به هیچ وجه ضامن اصلاح مواضع، رفع اشتباه و رهایی از خطرات بی وقته انحراف نیست. روحیه پر شور انقلابی و حتی گرایش صمیمانه به مارکسیسم هیچگاه نمیتواند به تنهایی به موضع درست انقلابی و اتخاذ منسی مارکسیستی در روشنفکران منتهی گردد. جنبش انقلابی و مارکسیستی روشنفکران، با همه اهمیت و نقش خود، بدون پیوند فشرده و استوار با برولتاریا هرگز قادر نخواهد بود تظاهرات گوناگون شیوه تفکر ذهنی، ناشی از ایدئولوژی نوژی های غیر پرولتری، تشتت سیاسی و ایدئولوژیکی ذاتی خود و ویژگی های بندگرایانه ( اتویستی ) آنرا برزاید. استحکام ایدئولوژیکی هسته های رزمنده روشنفکری، تصحیح مواضع و استنتاجات ناصحیح و غلبه انحرافات، ضمد ها و ناتوانی ها تنها میتواند طی شرکت طولانی در پراتیک مستقیم برولتاریا و خلق و در جریان پیوند استوار سازمانی، سیاسی با نیروها و حامین اصلی انقلاب تحقق یابد. و بنابراین در اثر فقدان این پیوند بروز خطا و انحراف - گرچه تا حدی قابل اجتناب خواهد بود - اما اساسا نه تصادفی و نه غیر طبیعی است.

حرکت نوینی که در ایران پس از سالهای ۴۲ شکل میگرفت، بازتابی بود از واقعیت جنبش، از مرحله کودکی آن. این حرکت از یکسو بدلیل عواملی که برشمرديم، بسرعت رادیکالیزه میشد و با رسیدن به یک موضع قاطع انقلابی نسبت به گذشته گامی بزرگ به جلو برمیداشت و از سوی دیگر همه نواقص اصولی مربوط به شرایط شکل گیری، ترکیب و کاراکتر طبقاتی ناهمگون ( بهرغم عدم روشنگری ) عناصر تشکیل دهنده، ضعف تئوریک جنبش و تجربه عملی محدود مبارزان را نیز در خود داشت. چنین شرایطی با توجه به محدودیت دانش

فعالیت گروههای انقلابی و عدم ارتباط استوار آنها با برولتاریا و توده های خلق، زمینه مساعدی بود برای بروز خطا و نفوذ نظرات نادرست. غلبه منی چریکی و نقطه نظرهای تئوریک نادرست در بخشهایی از این حرکت انقلابی، بطور عمده محصول این شرایط و عوامل، محصول دوران کودکی و ضعف جنبش نوین انقلابی و مارکسیستی است. تاثیر و نفوذ عوامل دیگر و از جمله تجربه کوبا و تئوریهای انتقادی دیره نیز بر پایه همین ضعف اساسی و عقب ماندگی عامل ذهنی است که تحقق می یابد.

## ۲ - پایه طبقاتی - اجتماعی انقلاب :

ما در عصری زندگی میکنیم که تضاد های طبقاتی و ملی در کشور ها و مناطق مختلف جهان هر روز بیشتر حدت می یابد. جنبش های انقلابی بطور مقاومت ناپذیری راه خود را میگویند و مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع بیش از پیش اوج و گسترش می یابد. این گسترش انقلاب و روی آوردن روزافزون اقشار و طبقات مختلف اجتماعی به مبارزه علیه استمرکی و استثمار، در عین بسط و تقویت صفوف مبارزه، عامل تزلزل ایدئولوژیکی و رخنه بینش های غیر پرولتری را نیز در خود دارد. زیرا با گسترش پایه طبقاتی - اجتماعی انقلاب ( بویژه در کشور های سه قاره ) و شرکت اقشار و طبقات مختلف غیر پرولتری در جنبش انقلابی، بینش های ایدئولوژیکی مشخص کننده خاستگاه اجتماعی آنها نیز بدون جنبش انتقال می یابد. این زمینه عینی نفوذ ایدئولوژی های غیر پرولتری که رهبری سیاسی و سازمانی برولتاریا شرط اساسی جلوگیری از غلبه آنست، در زمان ضعف جنبش مارکسیستی، در شرایطی که عامل ذهنی، شناخت و تحلیل علمی - طبقاتی جامعه، سازماندهی و رهبری برولتاریا از رستخیز توده ها، از مبارزات خود بخودی و طغیان های عمومی مردم عقب مانده است، تاثیر مهمی در رخنه اندیشه های نادرست، در ایجاد سردرگمی و در غلبه افکار و منی های غیر مارکسیستی خواهد داشت. وجود چنین عاملی که بطور عینی زمینه ایست جهت رخنه گرایشهای نادرست بدون تردید نمی تواند در جنبش نوینی انقلابی و کمونیستی که هنوز محروم از پیوند استوار با برولتاریا و فاقد رهبری سیاسی و سازمانی طبقه کارگر است، تاثیر نبخشد.

## ۳ - تاثیر تجربه کوبا :

در اواخر سالهای ۱۹۵۹ و اوائل سالهای ۶۰، پیروزی انقلاب کوبا به نیروهای چپ و جنبش های انقلابی روح و اشتیاق تازه ای بخشید. هیچان فوق العاده این پیروزی سرتاسر جهان را فراگرفت. پشتیبانی از کوبا معیار سنجش



دوست و دشمن، معیار مرزبندی میان انقلاب و ضد انقلاب بود. در واقع مساله اصلی بیش از خود کوبا مساله مبارزه انقلابی و ضرورت سرکوب سلطه‌ها ضد انقلاب بود. نیروهای انقلابی جهان، در حفظ این پیروزی و دفاع از آن، حفظ دفاع از امیدها و ایده آل‌های خود را می‌دیدند. کنفرانس ۱۹۶۰ هاوانا و صف بندی نمایندگان سازمانهای سیاسی شرکت کنندگان (بویژه امریکای لاتین) در برابر گروه کوچک متشکل از تروتسکیست‌ها و رویزیونیستها - که در آن زمان توسط رویزیونیستهای یوگسلاوی نمایندگی می‌شدند - بیان روشن این واقعیت است. کنفرانس، متأثر از پیروزی انقلاب کوبا، نظریه رویزیونیستی تغیییر تدریجی و "تکامل مسالمت آمیز" را با قاطعیت رد کرد. اما نه در اینجا و نه در موارد دیگر هیچگاه سوالی در زمینه بررسی ضعفها و ویژگی‌های تجربه کوبا و یا تردید در انطباق آن با شرایط سایر کشورها مطرح نگردید. بدین ترتیب، مساله اصلی، یعنی ضرورت اعمال قهر انقلابی و تحکیم صفوف نیروهای انقلابی در دفاع از این ایدئولوژی را در این حد متوقف می‌ساخت. در نتیجه، پس از مدتی در بسیاری از کشورهای امریکای لاتین و حتی در خارج از این قاره، عملاً امر ضرورت مبارزه مسلحانه و درگرفتن انقلابی جامعه با پیاده کردن "جبرسه کوبا" معادل می‌شود و در زمانی کوتاه شکل گیری و مبارزه بسیاری از گروههای انقلابی در کشورهای ونزوئلا، گواتمالا، بولیوی، پرو، کلمبیا، دومینیکن، پاناما، ... بصورت تلاش مستمر در انتقال این تجربه انعکاس می‌یابد.

در اوایل سالهای شصت و در ابتدای مرزبندی میان مارکسیسم - لنینیسم و رویزیونیسم خروشچگی نیز تکیه بر انقلاب پیروزمند کوبا، به دلیل نمونه زنده و گویا در برابر تزه‌های ضد انقلابی گذار مسالمت آمیز، ضرورتاً قبل از هر چیزی بعنوان معیاری برای قبول یا عدم قبول انقلاب و بمثابة وسیله افشا و طرد تئوریهای "مسالمت آمیز" رویزیونیستها - که خطر همه را در جنبش جهانی کارگری تشکیل می‌داد - مطرح گردید (و در عمل نیز بمنزله عامل مهمی در رد تزه‌های سازش طلبانه رویزیونیستها و پافشاری بر روی مبارزه مسلحانه بخشید) معیناً یکجانبه بودن این نکته، یعنی تکیه عام بر روی قهر (که بطور کلی نتیجه اجتناب ناپذیر مسائل و شرایط تاریخی آن زمان بود) جوانسب و تأثیرات منفی خود را نیز بصورت برخورد ساده و مکانیکی بسیاری از نیروهای انقلابی به تجربه کوبا، برداشتهای سطحی و التقاطی از قهر، از مبارزه مسلحانه و راه تکامل انقلاب، ارزیابی ناصحیح از نیروهای محرکه انقلاب و

درك نادرست از قانونمندی رشد مبارزه طبقاتی به همراه آورد. شناخت انقلاب و تجربه کوبا از طریق تحلیل‌ها و استنتاجات مخدوش و ضد مارکسیستی رژی دبره، این تأثیرات منفی و اغتشاش و آشفتگی تئوریک در میان گروههای انقلابی را بیش از پیش تشدید کرد.

جنبش نوین انقلابی و مارکسیستی ایران که در این زمان و در شرایط تبدیل "راه کوبا" به یک گرایش وسیع، در حال شکل گیری و رادیکالیزه شدن بود، نمیتوانست از حوزه تأثیر این گرایش برکنار بماند، بویژه اینکه گروههای انقلابی مارکسیستی و غیر مارکسیستی در تلاش راهگشایی خود نه از یک پایه محکم تئوریک برخوردار بودند و نه از یک تجربه غنی مبارزه عملی. جنبش هنوز از پیوند استوار با پرولتاریا محروم بود، هنوز فاقد قدرت و کیفیت برخورد خلاق و همه جانبه با مسائل بود و به علت ضعف خود نمیتوانست با تکیه بر موضع گیری، نقطه نظر و مدل‌های مارکسیستی به تجزیه و تحلیل مسائل و شناخت قوانین عینی رشد آنها دست یابد. در این شرایط، یعنی در شرایطی که جنبش از نظر ایدئولوژیکی در معرض ضربه پذیری از جانب ایدئولوژیهای خرده بورژوازی و تئوریهای التقاطی رایج در سطح جهانی قرار دارد و نمی‌تواند از تأثیر رخنه تئوریهای غیر مارکسیستی برکنار بماند. در شرایطی که ضعف ناشی از واقعیت و مرحله جنبش شرایط شکل گیری و ترکیب گروه‌های زمینه مساعدی برای نفوذ نقطه نظرهای نادرست فراهم می‌ساخت راه کوبا و تزه‌های دبره در میان گروههای انقلابی نفوذ میکند و بصورت تزه‌ها و استنتاجات تئوریک نادرستی که نشان درک غلط از آموزشهای مارکسیسم و هم از تجربه کوبا و نظرات دبره است، ارائه می‌گردد. در زیر میکوشیم در پرتو تعالیم مارکسیسم این استنتاجات تئوریک را مورد ارزیابی قرار دهیم.

### آموزشهای مارکسیسم و نظرات تئوریک مبارزان چریک در ایران

ما در بخشهای دیگر، تجربه کوبا و تزه‌های التقاطی رژی دبره را جداگانه مورد بررسی قرار داده ایم و اینک با توجه به توضیح عوامل سه گانه ای که به اعتقاد ما علل مشی چریکی و نقطه نظرهای نادرست مبارزان انقلابی را تشکیل میدهد، نظرات موجود در سازمان‌های انقلابی چریکی ایران را بررسی میکنیم. همانطور که قبلاً اشاره کردیم، نظرانی که از طرف مبارزان چریک مطرح میگردد در نکات متعددی باهم تفاوت دارد، معیناً بمنظور برخورد مشخص و متمرکز بر روی مباحث مشترک نظرانی که در این زمینه در جنبش ما مطرح

و نمایندگی میشود، پایه ارزیابی خود را بیطور عمده نظرات و استنتاجات منعکس در رساله رفیق احمد زاده - که بطور جامع و مشروح این مباحث مشترک را توضیح میدهد - قرار میدهم :

رفیق احمد زاده در ابتدای رساله خود - "تحلیلی از شرایط جامعه ایران" - به بررسی وضعیت اقتصادی - اجتماعی ایران می پردازد و میکوشد آنرا پایه استدلال و مبنای نتیجه گیری های خود قرار دهد . صرف نظر از درستس یا نادرستی و کامل یا ناقص بودن این بررسی ، نفس اقدام به این عمل که لازمه راهگشائی و راه یابی جنبش ، شناخت و تحلیل طبقات جامعه و تعیین وظایف مبارزه بر اساس این تحلیل مشخص است - امریکه دبره هیچگاه به آن توجه ننموده و بطور کلی در آثار مشابه امریکای لاتین بندرت به چشم میخورد - معینا این کوشش بطوریکه رساله مزبور نشان میدهد ، علیرغم نیت صمیمانه نویسنده ، بدلیل برداشت های نادرست تئوریک ، مقایسه های ناصحیح ، قریبه سازی های غلط و متاثر بودن از تجربه گویا و تئوریهای التقاطی زائیده آن ، به استنتاجی غلط از وظایف اساسی مارکسیست - لنینیستها در لحظه کنونی میرسد .

در رساله خود رفیق همچنین به یک سلسله اشتباهات دبره اشاره میکند : دید آهریستی ، دکامنیسم ، کم بهادادن به نقش تئوری و شناخت و نیز "خطاهای" او را در زمینه رابطه حزب و جریک ، شهر و روستا ، تئوری و عمل متذکر میشود و مورد انتقاد قرار میدهد . اما این انتقاد بعلت عدم درک محتوای واقعی تزه های دبره و استنباط نادرست از برخی احکام اصولی مارکسیسم و در نتیجه کوشش در ایجاد آشتی و نزدیکی میان مارکسیسم - لنینیسم و تئوریهای دبره و سعی در آمیزش این نظریات التقاطی با مارکسیسم - لنینیسم ، ناگزیر در سطح باقی میماند . از همین جاست که او مرتکب خطا میشود و خود نیز بدام دبره می افتد و با پذیرش برخی نظریات التقاطی و بویژه در ارتباط با مساله حزب ، مبارزه مسلحانه ، احکام و آموزشهای مارکسیسم را در این زمینه نادیده میگیرد . او درحالیکه میخواهد بعنوان یک مارکسیست از اصل ضرورت رهبری حزب پرولناریا و قبول جنگ توده ای طولانی عدول نکند ، در عمل با برخورد یکجانبه و ناصحیح به تجارب انقلابی روسیه ، چین و ویتنام و با مخلوط کردن دو مفهوم کاملا متفاوت لزوم رهبری حزب که ضرورتی تاریخی - طبقاتی است ، با امکانات خارجی ، یعنی شرایط نا مساعدی که نه در نفی این ضرورت ، بلکه در کند و بیفرنج ساختن پروسه تحقق آن اثر میگذارد ، و بالاخره با "تصحیحی" در نظرات دبره ، تلویحا نظریه او را مبنی بر انکار اصل ضرورت سازمان سیاسی پرولناریا ، بصورت معادل قرار دادن حزب و کانون چریکی می پذیرد . رساله مزبور در زمینه اهمیت و نقش تئوری انقلابی نیز در عین حال که از دبره بخاطر

کم بها دادن به نقش تئوری انقلابی انتقاد میکند و توضیح میدهد که باید تئوری و عمل را در رابطه دیالکتیکی دید ، خود به مساله اهمیت تئوری چنین برخورد می نماید : "کافیست نگاهی به اسناد جنبش کمونیستی بیافکنیم تا کم شدن اهمیت تئوری را در مقایسه با مبارزه سیاسی عملی دریابیم : کاپیتال ، آشتی دویرنک ، چه باید کرد ، دموکراسی نوین و غیره . " - ص ۵۹ - و بسا این گفتار فراموش میکند که آثار نامبرده هر کدام نتیجه و انعکاس مبارزه عملی دوره خاصی بوده و ناشی از عمل مشخص مبارزه سیاسی عملی همان دوره اند و در عین حال هر یک بخشی از گنجینه تئوریک عظیم مارکسیسم را تشکیل می دهند و اسناد هر دوره بر پایه آثار دوره های قبل ، مبنای احکام عام پیشین و بصورت تکامل یکدیگر تدوین شده است و بنابراین آنها در رابطه با یکدیگر قابل درک می باشند . چنین درک نادرستی از رابطه تئوری و عمل در موارد دیگر و بویژه در آنجا که رساله بطور مستقیم میان این دو وظیفه خط فاصل می کشد ( "آیا این نیرساند که ما بیش از هر وقت به پرانیسم احتیاج داریم تا به تئورسین ؟ " ) نیز بچشم میخورد . بدین ترتیب رساله در این زمینه نیز با وجود انتقاد از دبره ، خود در اساس دچار اشتباه میشود .

ما در زیر سعی میکنیم نادرستی نتیجه گیری های رفیق احمد زاده را در برخی نکات مهم فوق روشن سازیم و موارد عمده خطاهای تئوریک رساله را نشان دهیم .

### ۱ - مساله ضرورت حزب

مارکسیسم یک آموزش خشک و جامد ، یک دکم و یک سیستم بسته و بی حرکت نیست ، بلکه اساسی علمی است که بر پایه پراتیک و رشد مبارزه و در ارتباط با واقعیت زندگی تکامل می یابد . تکیه بر این خصلت مارکسیسم ، عامل مهم اجتناب از اشکال مختلف نهنیگری در تفکر و عمل و ضامن نیرومند پرهیز از انحراف است . اما با این ویژگی رفتاری بکلی متضاد با مضمون آن نیز انجام میگیرد و این خصوصیت علمی به محلی جهت نفی باره ای از احکام اساسی مارکسیسم تبدیل میگردد . این رفتار با مارکسیسم معمولا از دو جانب ، بسا در دیدگاه و دوانگیزه بکلی متضاد صورت می پذیرد . یکی از جانب دشمنان پرولناریا و جریانات گوناگون روبزبونیستی - تروتسکیستی ، به نام "سرخسورد خلاق" و "انضباط یا شرائط اجتماعی و تاریخی معین" و در حقیقت بقصد تخطئه آن و دیگری از جانب برخی نیروها و عناصر مترقی و بدلیل اندیشه های خام و استنباط سطحی و درک نادرست از این آموزش انقلابی و با از اوضاع



و شرایط شخصی که برای دگرگونی آن به پیکار برخاسته اند . مساله ضرورت حزب و ساختمان سیاسی و ایدئولوژیک آن ، از جمله آن احکام اساسی است که هم هدف مستمر نفی و سفسطه آگاهانه گروه اول و هم یکی از مواد مهم انحراف گروه دوم را تشکیل میدهد و همواره جای مهمی را در مبارزه طبقاتی میان درک درست و نادرست از مارکسیسم اشغال کرده است . بررسی ضرورت مبانی تئوریک این اصل مارکسیستی ، علل اهمیت چنین مبارزه ای را روشن می سازد .

مساله سازمان دادن پرولتاریا و ضرورت آن بمثابه شرط اساسی قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا ، برای اولین بار در تاریخ جنبش کارگری توسط مارکس و انگلس مطرح گردید . فعالیت انقلابی این پیشوایان بزرگ پرولتاریا به نحو تفکیک ناپذیری با مبارزه در این راه و بخاطر وحدت سوسیالیسم علمی با جنبش کارگری آمیخته است ، مبارزه ای که تنها با گذر از پیکار سخت علیه همه آموزشهای غیر مارکسیستی و همه مکاتبی که " برای پرولتاریا هیچگونه فعالیت مستقل تاریخی ، هیچگونه جنبش سیاسی خاص قائل نیستند " ( مانیفست کمونیست ) ، توانست راه خود را بگشاید . بنیان گزاران سوسیالیسم علمی در همان آغاز فعالیت انقلابی خود روشن ساختند مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه حاکمیت طبقات ستمگر ، به حزب سیاسی خاص این طبقه نیاز دارد : " طبقه کارگر در مبارزه خود علیه قدرت متحد طبقات ثروتمند تنها هنگامی می تواند بعنوان یک طبقه فعالیت کند که حزب سیاسی خاصی که در مقابل کلیه احزاب کهنه متشکل توسط طبقات ثروتمند قرار دارد ، تشکیل دهد . " ( مارکس و انگلس : قطعنامه کنگره عمومی انجمن کارگران انترناسیو نالیستی ) .

از آنجا که پرولتاریا بمثابه انقلابی ترین و مترقی ترین طبقه ، حامل دگرگونی اجتماعی نوین و مظهر مجموع حرکت اجتماعی آینده است ، مارکس انگلس خاطر نشان می ساختند که ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر نه تنها با منافع این طبقه در پیکار بخاطر رهائی سیاسی خود ، بلکه همچنین با منافع مجموع تکامل اجتماعی انطباق دارد . اما ایجاد چنین حزبی به عقیده آنها جز بربک پایه مستحکم ایدئولوژیک و اتکا به تئوری پیشرفته انقلابی نمیتوانست قابل تصور باشد . عبارت دیگر پرولتاریا فقط در شرایطی خواهد توانست نقش تاریخی خود را ایفاء کند که اولاً حزب خاص خود را دارا باشد و ثانیاً این حزب به تئوری پیشرفته انقلابی مجهز باشد . تنها در این صورت است که پرولتاریا و سازمان آن امکان می یابد به شناخت قانونمندی عینی تکامل

مبارزه ناپذیر آید و دورنمای مبارزه را روشن سازد . بنظر بنیان گزاران سوسیالیسم علمی ، سرنوشت مبارزه طبقاتی پرولتاریا و پیروزی آن بطور ناگسستگی به تاسیس و نیرومندی چنین حزبی وابسته است : " برای اینکه پرولتاریا در روز قطعی به اندازه ای نیرومند باشد که بتواند پیروز گردد ، ضروری است که یک حزب خاص سیاسی تشکیل دهد ، یک حزب طبقاتی آگاه ، جدا از همه احزاب و در مقابل آنها ، و این نظری است که مارکس و من از ۱۸۴۷ بر آن بوده ایم ، " ( انگلس : " منتخبی از نامه های مارکس - انگلس ، ص ۴۹۶ ، چاپ آلمانی ) .

بر اساس همین ضرورت ، بر مبنای این اندیشه های علمی و در جریان مبارزات خستگی ناپذیر با همه آموزشهای غیر طبقاتی ، خرده بورژوازی و تخیلی است که احزاب پرولتاریائی مستقل یا به عرصه وجود میگردانند و رشد و استحکام می یابند .

انقلاب ۴۹ - ۴۸ آلمان اولین آزمایش تاریخی بود که صحت این احکام داهیان را در همان سالهای اول عروج آن آشکار ساخت . مارکس و انگلس پس از انقلاب ۴۹ - ۴۸ بر اساس این تجربه تاریخی که بطور مستقیم و فعال در آن شرکت داشتند ، تئوری ، تاکتیک و استراتژی مبارزه طبقاتی و اصول برنامه های ، تاکتیکی و سازمانی حزب را در مرحله ماقبل سرمایه داری انحصاری ، در دورانی که سرمایه داری در کشورهای مهم اروپا و آمریکا نیرومند و در حال تکامل رشد یافته بود ، دقیق تر و روشن تر ساختند .

از آن زمان تا کنون کلیه آزمون های تاریخی ، مرتاسر تاریخ جنبش کارگری و مبارزات انقلابی بر تردید ناپذیری این آموزش طبقاتی گواهی میدهد . پس از مارکس و انگلس و در مرحله سرمایه داری انحصاری و گسترش انقلابات پرولتری ، در مرحله ای که زندگی و مبارزه طبقه کارگر علیه طبقات حاکمه با شرایط پیشین تفاوت فاحش داشت ، لنین با تحلیل علمی از اوضاع تاریخی نوین و در جریان مبارزه با اکونومیسم و تئوری دنباله روی از جنبش خود بخودی ، ایده اساسی ضرورت حزب مستقل پرولتاریا را در انطباق با شرایط جدید بطور خلاق تکامل بخشید ، اهمیت و نقش رهبری آنرا در انقلاب و سرنگونی نظام کهن نشان داد ، مبانی سازمانی تشکیل و ساختمان حزب تراز نوین طبقه کارگر ، حزب بلشویکی را بر اساس وحدت دیالکتیکی تئوری و برنامه ، تاکتیک و اصول سازمانی ، پی ریزی کرد و پرولتاریای انقلابی روسیه را برپایه آن ساز مان داد . لنین در جریان مبارزه بخاطر سرنگونی تزارسم و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا ، در مبارزه علیه موعظه های اکونومیستی ، علیه اپورتونیستهای

روس و ایرونیستهای بین المللی علاوه بر آشکار ساختن ضرورت این اصل مارکسیستی برای پیروزی انقلاب، معیارهایی لازم جهت حفظ و نیرومند شدن آنرا نیز نشان داد. شرایط تبدیل طبقه کارگر را به طبقه ای آگاه، شرایط تبدیل آنرا از یک طبقه بالقوه به یک طبقه بالفعل هموارتر ساخت و به مبانی فعالیت پایخته و آگاهانه پرولتاریا استحکام بیشتر بخشید. لنینیسم به پرولتاریا و رجمتکمان جهان آموخت که بدون حزب سیاسی مبارز و پیشرو، بدون یک حزب مسلح به تئوری انقلابی، بدون یک حزب با برنامه مشخص و استراتژی و تاکتیک علمی و دید روشن سیاسی، پیروزی انقلاب غیر ممکن است.

این حکم علمی در عصر حاضر که جنبش انقلابی پرولتاریا و خلقهای جهان در مقیاس عظیم به پیش میروند، نه تنها ارزش و اعتبار خود را حفظ کرده، بلکه همچنین اهمیت بیشتری یافته است. در دوران کنونی، در دورانی که تضاد های طبقاتی و ملی بین از بین حدت یافته و مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع بطور روزافزونی گسترش یافته است، سرنوشت جنبش انقلابی هر کشوری بطور قطعی در گرو آنستکه چه طبقه و نیروی در راس آن قرار گیرد. در چنین اوضاع تاریخی و در شرایط تکامل بغرنج و گسترده انقلابی، در زمانی که از یکسو اقتدار و طبقات مختلف با خاستگاه اجتماعی گوناگون به نحو روزافزونی به انقلاب روی میآورند و از سوی دیگر روزیونیم جهانی میکشند با فعالیت وسیع و با ایجاد سردرگمی و اغتشاش، آیدئولوژیکی در صف انقلاب طبقه کارگر را خلع سلاح و شعله های انقلاب را خاموش سازد، مساله تأمین هژمونی پرولتاریا و سازمان آن بمثابة مساله اساسی و تعیین کننده ماهیت و تکامل انقلاب بین از هر زمان دیگر اهمیت می یابد.

جهان بینی طبقه کارگر محمل تئوریک مبارزه برای استقرار سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا، و حزب آن بمثابة پیشقراول آگاه طبقه و عالیترین شکل سازمانی آن ابزار این مبارزه است. اما رسالت طبقه کارگر و سازمان آن در عصری که انقلابات جهانی بخش جزئی از انقلاب جهانی پرولتاریائی است و وظایف دیکراتیک و سوسیالیستی بهم نزدیک و در یکدیگر ادغام گردیده، دیگر به رهبری مبارزه جهت دگرگونی سوسیالیستی جامعه محدود نمیگردد، بلکه رهبری مبارزه بخاطر دموکراسی و استقلال ملی را در کلیه کشورهای وابسته تحت سلطه امپریالیسم نیز شامل میشود. پرولتاریا و حزب آن باید با تأمین سرکردگی خود در این مبارزه وظایف نبرد ضد امپریالیستی و دیکراتیک را با وظایف سوسیالیستی تلفیق نموده و در جریان این نبرد طولانی، زمینه مادی و سیاسی تکامل انقلاب ملی و دیکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا فراهم آورد.

رفیق مائوتسه دون، در رابطه با تغییرات این عضو تکامل انقلابی آن، در رابطه با نحو لات عظیمی که از زمان حیات لنین تاکنون صورت گرفته و با اتکا به آموزشها تئوریک مارکس و انگلس و لنین و استالین و این حقیقت عام که بدون تشکیلات سیاسی مستقل و نیرومند پرولتاری، بدون یک حزب انقلابی که بر اساس تئوری انقلابی مارکسیسم - لنینیسم و "سیک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی" پایه گذاری شده باشد، نمیتوان توده های وسیع مردم را در نیکار علیتسه امپریالیسم و سگهای زنجیریش به پیروزی هدایت کرد، مسائل مربوط به ارتباط و وظایف دیکراتیک و سوسیالیستی را بطور خلاق روشن نموده، میانسی آیدئولوژیکی و سازمانی و امر ساختمان حزب را در پروسه چنین مبارزه ای، در پروسه انقلاب دیکراتیک نوین در کشورهای وابسته، نیمه مستعمره - نیمه فئودال، بطرز درخشانی دقیق و روشن ساخته است. رفیق مائوتسه دون با تحلیلی علمی از جامعه چین، طبقات و مبارزه طبقاتی در آن و تعمیم نتایج این تحلیل نشان داد که رهبری سازمان سیاسی پرولتاریا نه تنها در کشورهای پیشرفته سرمایه داری و برای انجام انقلاب سوسیالیستی، بلکه همچنین در جوامع عقب مانده و وابسته و برای انجام انقلاب ملی و دیکراتیک نیز ضرورتی اجتناب ناپذیر است. رفیق مائوتسه دون با تحلیلی علمی و همه جانبه نشان داد که در این کشورها، رسیدن به سوسیالیسم با عبور از مرحله دیکراسی و استقرار دولت دیکراسی نوین، یعنی با عبور از مرحله ای که در آن پایه های مادی و ذهنی سوسیالیسم تحت رهبری و حاکمیت سیاسی طبقه کارگر بنیان گزارده میشود، تحقق می یابد.

در این کشورها تنها با گذر از این مرحله - که طی آن سیاست، اقتصاد و فرهنگ جامعه بعلمت قرار داشتن در زیر رهبری پرولتاریا دارای عوامل سوسیالیستی تعیین کننده است - پایه های دگرگونی سوسیالیستی جامعه می تواند ایجاد و مستحکم گردد. بعبارت دیگر در این جوامع گذر از این مرحله و در نتیجه رهبری پرولتاریا در آن، شرط قطعی نیل به سوسیالیسم را تشکیل میدهد. و بدون دولت دیکراسی نوین، بدون انجام انقلاب دیکراتیک نوین، "کوشش در ساختمان جامعه سوسیالیستی بر روی ویرانه های نظام استعماری، نیمه استعماری و نیمه فئودالی پنداری واهی است". (مائوتسه دون، در باره دولت ائتلافی)

رفیق مائوتسه دون بر پایه بررسی موقعیت اقتصادی و موضع سیاسی طبقات در این جوامع، بر پایه بررسی خصلت و منافع هر طبقه و موضع و منافع تمام قشرهای اجتماعی و دسته های سیاسی، مساله انقلاب در این کشورها،

رابطه حزب کمونیست و کسب قدرت سیاسی بوسیله نیروهای مسلح، رابطه جنگ انقلابی توده ای و رهبری پرولتاریا در این جنگ انقلابی دقیقاً مشخص نمیکند و در توضیح این رابطه در جنگ انقلابی چین چنین می آموزد: "در دوران که پرولتاریا قدم به عرصه سیاسی گذاشته است، مسئولیت رهبری جنگ انقلابی چین ناگزیر بر دوش حزب کمونیست چین می افتد. در چنین دورانی، هر جنگ انقلابی که توسط پرولتاریا و حزب کمونیست رهبری نشود و یا از قلمسرو آن خارج شود، محکوم به شکست است، زیرا از تمام قشرهای اجتماعی و دسته های سیاسی چین نیم مستعمره، فقط پرولتاریا و حزب کمونیست اند که از تنگ نظری و خودخواهی بی دور و دارای وسیع ترین افق دید سیاسی و عالیترین درجه تشکل می باشند و بیشتر از همه توانائی آنها دارند که از تجارب پرولتاریای پیشاهنگ جهان و احزاب سیاسی آن با تواضع تمام بیاموزند و آنها را در جهت پیشبرد امر خود مورد استفاده قرار دهند. به این دلایل، فقط پرولتاریا و حزب کمونیست اند که میتوانند دهقانان، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی را رهبری کنند، بر تنگ نظری دهقانان و خرده بورژوازی، بر گرایش خیل بیکاران به خرابکاری و همچنین بر نوسانات و ناپایداری بورژوازی (البته مشروط بر آنکه حزب کمونیست در سیاست خود دچار اشتباه نشود) فائق آیند و انقلاب و جنگ را به پیروزی سوق دهند." (تکیه روی کلمات از ماست) - مائوتسه تون، آثار منتخب، جلد اول، صفحه ۲۹۱

نه تنها تجربه پیروزمند انقلاب چین و کشورهای آسیا، بلکه کلیه تجربه های شکست و پیروزی مبارزات انقلابی این دوران صحت این احکام مارکسیستی، تفکیک ناپذیری امر ضرورت حزب و مبارزه مسلحانه، لزوم سرکردگی حزب در همه مراحل مبارزه و برای انجام انقلاب ملی و دیمکراتیک و استقرار دموکراسی نوین نشان میدهد. اما به بنییم رساله "تحلیلی از شرایط جامعه ایران" با این حکم با امر رهبری حزب کمونیست و رابطه آن با مبارزه مسلحانه و مرحله انقلاب چگونه برخورد میکند.

رفیق احمد زاده در فصل اول رساله خود، پس از اشاره به یورش طبقه حاکم علیه مبارزان و سازمانهای ملی و مترقی در سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد به بررسی مساله شکست شیوه ها و اشکال کهنه مبارزه و روی آوردن عناصر و گروه های انقلابی بسوی مبارزه و تشکل نوین می پردازد به دست آوردهای ایسین حرکت نوین بویژه در زمینه قبول قهر بپناه قانون عمومی انقلاب و بدست نشانی میدهد که تشکل گیری و سازماندهی جدید از لحاظ مضمون، شواست و درونما در مقایسه با جنبش دیمکراتیک و ملی ما در گذشته، نمودار ارتقا، جنبش سه سطحی بالاتر و پیشرفته تر است. رفیق در این بررسی پس از توضیح پیروسه

پیدا این و تشکل گیری گروه های کمونیست، در مورد حرکت گروه خود بسوی مبارزه و تشکل نوین، چنین می نویسد: "گروه یا هدف عاجل آموزش مارکسیسم - لنینیسم و تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی میباید تشکیل شده بود. گروه در طی رشد خود به این دوراهی رسید: باید در پی ایجاد حزب بود و یا تشکیل هسته مسلحانه در روستا و آغاز جنگ چریکی." (ص ۲۲). و سپس در مورد گذار از این دوراهی و انتخاب یکی از دو راه فوق چنین ادامه میدهد: "گروه بهر حال این راه (منظور راه دوم) را رد کرد. اما بنظر من در این راه اساساً مبتنی بود بر یکرشته فورمولهای تئوریک که ما آنها را عام و تفهیم ناپذیر میدانستیم و کمتر از برخورد علمی و نظری جدی با واقعیت نتیجه شده بود. با اینهمه برخورد نظری ما با شرایط کنونی، ارزیابی ما از تحولات ادعایی دستگاه، نقض اصلاحات ارضی و غیره این انتخاب را رد نمیکرد. ما گریه مبارزه مسلحانه را امری ناگزیر میدانستیم، منتها معتقد بودیم که تحولات ادعایی به نقض شهر و پرولتاریا اهمیت بیشتری بخشیده، روستا چون قبل نمیتواند پایگاه انقلاب باشد. این اعتقاد فکر ما را در جهت تشکیل حزب پرولتاریا تقویت میکرد." (ص ۲۴)

مطالب بالا و توضیحات بعدی که رفیق در این رابطه اضافه میکند حاکی از این است که گروه نه تنها در مرحله دوم، بلکه از همان ابتدا نیز از مساله ایجاد و رهبری حزب، مبارزه مسلحانه و رابطه ایندو با یکدیگر و با مرحله انقلاب درکی نادرست داشته است و این آنگاه انعکاس می یابد که مساله حزب و مبارزه مسلحانه بصورت دو راه، دو آلترناتیو در برابر هم قرار میگیرد. بنا به گفته رفیق، انتخاب اول گروه نه بر اساس تلقی ضرورت ایجاد حزب بمنابۀ یک اصل تخطی ناپذیر آموزش مارکسیسم، بلکه بر پایه عدم شناخت "عمیق از تزه های دیره و انقلاب کوبا"، بر پایه نداشتن "نظروشنی در مورد شرایط عینی مبارزه خلق ما" (ص ۵) صورت میگیرد، و تغییرات ناشی از "انقلاب سفید" که "به نقض شهر و پرولتاریا اهمیت بیشتری بخشیده" نیز این انتخاب را تایید و تقویت میکند. بهمین جهت گروه پس از شناخت بیشتر انقلاب کوبا، پس از رسیدن "به تشریح روشن در مورد شرایط عینی مبارزه در ایران، یعنی پس از برخورد با مشکلات ناشی از قدرت سرکوب کننده دشمن، پس از مقابله با شرایط فوق العاده دشوار ارتباط با توده ها، و در نتیجه مواجه شدن با پیروسه کند و نتایج ناچیز مبارزه در راه ایجاد حزب، در انتخاب خود تجدید نظر میکند و راه دوم را برگزیند.

ما در صفحات گذشته دیدیم که اصل اجتناب ناپذیر ضرورت ایجاد و رهبری حزب طبقه کارگر مستقل از همه عواملی است که رساله به آنها اشاره میکند.

وابسته کردن این ضرورت به عوامل فوق، وابسته کردن آن به امکانات خارجی و به اهمیت کمتر و با بیشتر نقشن شهر و پرولتاریا، نشان دهنده اینستکه گروه متاسفانه از این اصل مهم آموزش مارکسیسم درک عمیق نداشته است. رفیسق احمد زاده در استدلال خود مبنی بر اینکه امر ایجاد حزب نباید بشابیه یسک فرمول تئوریک عام و تغشیر نایدیر " تعلق گردد، به بررسی تفاوت شرایط ایران با شرایط روسیه می پردازد و از آن نتیجه میگیرد که در آنجا و در هرجای دیگر که چنین ضرورتی مطرح گردیده خود جریان عملی مبارزه آنرا طلب کرده است، و " همیشه عناصر و اجزا، متشکله حزب و کادرها، گروهها و سازمانهاییکه هر یک فراخور خود در زندگی و مبارزه عملی توده ها شرکت دارند، فراهم است.

همیشه مبارزه اقتصادی - سیاسی توده ها و ارتباط عناصر پیشرو و آگاه با توده ها وجود دارد، منتها پراکندگی این مبارزه، دید محدود این مبارزه، خرده کاری، یک سازمان وسیع حزبی را می طلبد. " (ص ۵۰). و بنا بر این امروز در ایران که هیچ یک از شرایط نامبرده فراهم نیست و پرورش و ضربات پی در پی دشمن و گسترش وسیع شبکه پلیسی و دستگاه سرکوب کننده، فراهم ساختن این شرایط را فوق العاده دشوار ساخته است، ایجاد حزب طبقه کارگر نمیتواند بعنوان یک " هدف مشخص" مورد نظر باشد. در اینجا نتیجه گیریهای رساله که طبق آن ضرورت مبارزه در راه ایجاد حزب از دستور کار گروه خارج میشود، بر دو نکته متکی است: ۱ - وابسته کردن ضرورت ایجاد حزب به شرایط و امکانات معینی، و ۲ - استناد به تجارب چین و بوسیله روسیه، که بنظر رساله در آنجا مساله ایجاد حزب بدان سبب در دستور کار قرار گرفت که " اجزا" و عناصر متشکله " آن فراهم بود. ما قبلا به نادرستی مورد اول و مستقل بودن ضرورت حزب از هرگونه شرایط و امکانات مساعد یا نا مساعد اشاره کردیم و خطا بودن حرکت از این مبدا را نشان دادیم، اما آنچه به مورد دوم مربوط میگردد، اصولا، برخلاف نظر رساله، " همیشه عناصر واجبزا" متشکله حزب و کادرها ( . . . ) همیشه مبارزه اقتصادی و سیاسی تسوده ها و ارتباط عناصر پیشرو و آگاه " با آنها وجود نداشته است. و نه تجربه چین و نه تجربه روسیه، هیچکدام حاکی از چنین حکمی نیست. بعکس، این تجارب بنور بارزی نشان میدهند که عوامل مورد نظر، عناصر و اجزا، متشکله حزب، در جریان یک مبارزه طولانی، مبارزه اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی که خود پیروست تدارک ایجاد حزب را تشکیل میدهد فراهم می آید. امر ضرورت حزب نه تنها در تمام دوران این مبارزه طولانی بصورت یک هدف مشخص مطرح می باشد، بلکه کلیه فعالیت و مبارزه باید در خدمت تحقق این هدف سازمان داده شود.

در مورد تجربه روسیه، رفیق بدان سبب به نتایج فوق میزند که با نادیده گرفتن بخشی از پیرویه مبارزه، تاریخ معینی را مبدا قرار میدهد. رساله با کنار گذاشتن بخشی از تاریخ جنبش سوسیال دمکراسی روسیه و مبارزه مارکسیستهای روسیه در این مدت، تنها بدوره ای استناد میکند که لنین - بمنظور غلبه بر پراکندگی و خرده کاری جنبش، بمنظور غلبه بر دنباله روی از جنبش خود بخودی در تئوری و عمل، برای پایان دادن به پیریشانی و تزلزل مرحله سوم، و بازکردن راه پیشروی آتی سوسیال دمکراسی، تئوری " سازمان انقلابیون حرفه ای " و راه روشن تشکیل حزب در عمل و تبدیل آن به حزب واقعی طبقه کارگر را عرضه میکند. در حالیکه امر ایجاد حزب تنها در این هنگام که بعقیده رفیق " عناصر واجزای متشکله آن فراهم " و در نتیجه " جریان عملی مبارزه آنرا طلبیده " مطرح نموده است. بررسی جنبش سوسیال دمکراسی روسیه نشان میدهد که مبارزه مارکسیستهای روسیه در راه تأسیس حزب کارگر در تمام دورانی که این جنبش طی کرده است و از همان ابتدای فعالیتش، بشابیه یک ضرورت و یک هدف مشخص در سرفلحه برنامه مارکسیستهای روس قرار داشته است و بر اساس همین اعتقاد، بر اساس اعتقاد به لزوم اجتناب نایدیر رهبری سازمان سیاسی پرولتاریا در انقلاب بود که آنان گامهای عملی لازم را در راه ایجاد آن برداشته، شرایط، اجزا، و عناصر ضروری تحقق آنرا فراهم آورده و باین ترتیب مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر را به ایجاد این حزب بنظر مشخص منتهی ساختند. ما برای نشان دادن استنباط نادرست رفیق در این زمینه، کوشش میکنیم مراحل مختلف این مبارزه را در روسیه ( پیدایش و تحکیم تئوری و برنامه سوسیال دمکراسی " پیوند آن با جنبش کارگری و بالاخره تشکیل حزب انقلابی پرولتاریا ) با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار دهیم.

#### مبارزه مارکسیستهای روس در راه ایجاد حزب طبقه کارگر روسیه

لننین مراحل را که طی آن جنبش سوسیال دمکراسی به تشکیل حزب طبقه کارگر منتهی گردید به سه دوره تقسیم میکند: دوره اول از ۱۸۸۴ تا ۱۸۹۴، دوره دوم از ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۸ و دوره سوم که از اواخر دوره دوم آغاز و با پاسح روشن و قاطع لننین به ستوال "چه باید کرد؟" پایان می یابد. دوره اول که قریب ده سال بشاول انجامید دوره پیدایش و تحکیم تئوری و برنامه سوسیال دمکراسی است. در این دوره سوسیال دمکراسی وجود دارد " اما بدون جنبش کارگری " و در حال پیوند سیر تکامل جنبش خود، در این دوره سوسیال دمکراسی که هواداران آن از تعداد ناچیزی تجاوز نمیکرد، بوسیله



در سنجات کوچک مارکسیستی نماندگی میشد . نخستین و مهمترین این دسته ها را " گروه آزادی کار " تشکیل میداد که برهبری پلخانف در خارج از روسیه مستقر بود . این دسته زمانی کار خود را آغاز کرد که جنبش سوسیال دمکراتیک در روسیه هنوز پدیدار نشده بود . در چنین شرایطی احتیاج این جنبش مقدم تر از همه باز کردن راه از حیث تئوری و ایدئولوژی بود . بهمین جهت گروه فعالیت خود را بر مبنای انتشار آثار مارکسیستی و با از طریق تالیفات جداگانه پلخانف به تبلیغ مارکسیسم و طرح مسائل اساسی تئوریک نظیر : محتوم بودن پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا ، لزوم سرنگونی قهر آمیز بورژوازی جهت نیل به سوسیالیسم و کمونیسم ، ضرورت تشکیلات مستقل طبقه کارگر برای رهبری انقلاب و غیره ، دست زد .

زمانیکه دسته " آزادی کار " برجم مارکسیسم را برافراشت ، جنبش نارود نیکوسی و نظرات انحرافی آن در میان کارگران پیشرو و روشنفکران انقلابی مشرب نفوذ بود و رواج قابل توجهی داشت و بنابراین رشد جنبش سوسیال دمکراتیک و باز کردن راه جنبش از حیث تئوری و ایدئولوژی نمیتوانست جدا از مبارزه با این مانع ایدئولوژیکی سوسیال دمکراسی و بدون از میان برداشتن این سد عمده انتشار مارکسیسم ، تحقق یابد . بهمین جهت گروه " آزادی کار " بمنظور هموار ساختن راه جنبش و از بین بردن موانع ، مبارزه تئوریک و ایدئولوژیک وسیعی را علیه نظرات انحرافی و تئوریهای ارتجاعی نارود نیک ها آغاز کرد .

هسته تئوری ارتجاعی نارود نیکها در نفی نقش پیشاهنگ پرولتاریا در انقلاب قرار داشت . این انکار نقش سازمان سیاسی طبقه کارگر در عین حال برای انکار دیگری — بر انکار محتوم بودن رشد سرمایه داری در روسیه — استوار بود . بعقیده آنان بیداری پرولتاریا در روسیه نوعی " بد بختی تاریخی " بشمار می آمد . در مقابل پلخانف هم با نفی مورد اول و هم با انحراف دوم مبارزه کرده و خاطر نشان میساخت که : " وظیفه انقلابیون عبارت از آن بود که ارزش سرمایه داری در روسیه جلوگیری کنند — کاریکه در هر صورت از عهده شان ساخته هم نبود — وظیفه انقلابیون عبارت از آن بود که به آن نیروی توانای انقلابی که بوسیله رشد سرمایه داری تولید میگردد ، یعنی به طبقه کارگر تکیه کنند و وی را یاری دهند که حزب کارگری خود را بوجود آورد " . ( تاریخ مختصر حزب کمونیست ، پلشویک شوروی ) ( تکیه از ماست ) .

جنبش سوسیال دمکراسی روسیه طی این مبارزه بتکامل و پیشروی خود ادامه میداد و از لحاظ تئوریک و ایدئولوژیک بتدریج تحکیم و هموارات آن جنبش کارگری روسیه ، تصاهرات و اعتصابات توده ای نیز رشد و گسترش می یافت . اما

با وجود نقش مارکسیستها در رشد این مبارزات ، جنبش سوسیال دمکراسی در دوره نامبرده هنوز از شرایط اساسی تشکیل حزب ، یعنی از آمیختگی و امتزاج با جنبش کارگری محروم بود . این شرایط اساسی در دوره دوم جنبش سوسیال دمکراتیک تامین و فراهم میگردد . بدین ترتیب ، در دوره دوم ( ۱۸۹۴ / ۹۸ ) از تلفیق و امتزاج جنبش مارکسیستی با نهضت کارگری " سوسیال دمکراسی بمتابیه یک جنبش اجتماعی ، قلیان توده های مردم ، بمتابیه یک حزب سیاسی پایا به عرصه وجود میگذارد ( . . . ) ایندوره ، دوره کودکی و شباب است . علاقه عمومی روشنفکران بمبارزه علیه اصول نارد نیکوی رفت و آمد بین کارگران و علاقه عمومی کارگران به اعتصابات مانند یک بیماری همه گیری بسرعت شایع میشود ( . . . ) سوسیال دمکراتها که در این مبارزه پرورش یافته بودند بدون اینکه دقیقه ای خواه تئوری مارکسیسم را که با برنو فروزان خویش راه آنها را روشن ساخته بود و خواه وظیفه سرنگون ساختن حکومت مطلقه را از یاد ببرند ، وارد جنبش کارگری میگشتند . تشکیل حزب در بهار ۱۸۹۸ برجسته ترین و در عین حال آخرین کار سوسیال دمکراتهای ایندوره بود . " ( لنین : " چه باید کرد ؟ " ، آثار منتخبه بزبان فارسی ، جلد اول ، قسمت اول ، ص ۴۸۵ ) \* بدین ترتیب ، حلقه های مختلف زنجیری که به تشکیل حزب در سال ۱۸۹۸ انجامید ، بدنیال و بر پایه مبارزات دوره اول و در جریان عملی ساختن دو وظیفه مرتبط و تفکیک ناپذیر ( وظیفه دمکراتیک و سوسیالیستی ) و وظیفه سرنگون ساختن سلطنت مطلقه و وظیفه بردن مارکسیسم بدرون جنبش کارگری ، و بدست توانای لنین برداشته شد . لنین در سال ۱۸۹۵ در پترزبورگ بسا متحد ساختن همه محفلهای مارکسیستی کارگری ( قریب بیست گروه ) در " اتحاد مبارزه برای آزادی طبقه کارگر " ، پایه محکمی جهت ایجاد یک حزب کارگری انقلابی بوجود آورد . " اتحاد مبارزه " بعنوان " نخستین نطفه " یک حزب جدی انقلابی برای نخستین بار در روسیه به امتزاج سوسیالیسم با جنبش کارگری تحقق بخشید . لنین انجام این وظیفه را همراه با مبارزه تئوریک بی امان علیه نظرات نارد نیکوی به پیش برد ، ضمن تصحیح انحرافات پلخانف به ادامه کار وی در این زمینه پرداخت . کتاب " داستان خلق کیانند و چگونه علییه سوسیال دمکراتها می جنگند ؟ " مهمترین اثر وی در رد نظرات نارد نیکها است . لنین در این اثر خود وظایف اساسی مارکسیستهای روسرا معین کرده ، تصریح مینماید که آنان باید " قبل از هر چیز از محفلهای براكسده

\* مادر این مقاله هر جا به لنین بدون ذکر نام استناد میکنیم ، ماخذ فوق منظورمان است .



مارکسیستی، حزب واحد سوسیالیستی کارگری را تشکیل دهند.

با اینکه بدنیال تاسیس اتحادیه های کارگری مسکو، کیف، و ایجاد سازمان های سوسیال دمکرات لهستان، لتوانی و بوند، سازمانهای مختلف سوسیال دمکراسی در مارس ۱۸۹۸ گرد هم آمده و نخستین کنگره حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه را تشکیل دادند، و با اینکه مانیفست کنگره از لحاظ انقلابی و تبلیغاتی نقش بزرگی ایفا نمود، مع هذا هنوز حزب مارکسیستی در روسیه عملاً بوجود نیامده بود. حزب در واقع تنها بطور صوری بنیان گذاشته شد. عدم وحدت سازمانها و محلهای مارکسیستی، فقدان مشی واحد و مرکزیت واحد، ماهیت صوری حزب را در زمان کنگره اول نشان میدهد.

در نتیجه این عامل و یک سلسله عوامل دیگر (از آنجمله رشد و نفوذ برنشتنا نیسم - که در آلمان کرایشهای اکونومیستی را در جنبش سوسیال دمکراسی روسیه تقویت میکرد) پریشانی و تشتت عقاید در سازمانهای محلی رو بفرزونی نهاد و شرایط مساعدتری برای رخنه جریان اپورتونیستی "اکونومیسم" در جنبش کارگری روسیه فراهم ساخت، بهر رویکه در سال ۱۸۹۸ دوره جدیدی که خصوصیت آن پریشانی، گسیختگی و تزلزل بود جانشین دوره دوم گردید.

این دوره در عین حال دوره اوج گیری مبارزات کارگری و وسعت یافتن جنبشهای خود بخودی است. بدین ترتیب، در حالیکه مبارزه پرولتاریائی هر روز قشرهای تازه ای از کارگران را در بر میگرفت و در تمام روسیه شیوع می یافت، در حالیکه این مبارزه روح دمکراسی و جنب و جوش را در میان دانشجویان و سایر قشرهای مردم زنده میساخت، سطح آگاهی رهبران درقبال این وسعت و غلبان جنبش خود بخودی کوتاه آمده، رهبران که هم از لحاظ تئوری ("آزادی انتقاد") و هم از لحاظ عمل ("خود کاری") از جنبش خود بخودی عقب مانده اند، می کشند به انواع مختلف از این عقب ماندگی خویش دفاع نمایند. در چنین شرایطی، یعنی در شرایطی که "سوسیال دمکراسی" (۰۰۰) به پایسه تردید یونیسیم تنزل داده میشود، "لنین اثر برجسته خود" چه باید کرد؟ "را برشته تحریر در می آورد. لنین در این اثر خود "اکونومیسم" را که تظاهر ویژه اپورتونیسم و مبلغ دنباله روی از جنبش خود بخودی در تئوری، عمل و تشکیلات بود بنظر همه جانبه ای افشا کرده و در مقابل آن تز "سازمان انقلابیون حرفه ای" جگونی راه غلبه بر آشفتگی، تشکیل حزب در عمل، تبدیل آن به حزب واقعی طبقه کارگر را بسور مشخص و دقیق نشان میدهد. لنین در جمع بندی از مسائل مرحله سوم نتیجه میکبرد که هر گونه پیشروی آتسی سوسیال دمکراسی و جنبش کارگری و انقلابی، بدون سیری کردن این دوره از

طریق مبارزه ای بی امان علیه اپورتونیسم ( اکونومیسم، مارکسیسم قانونی و تورویسم) و بدون ساختمان سازمان "انقلابیون حرفه ای" میسر نیست و بدینگونه بنسئوال "چه باید کرد؟" جواب کوتاه و قاطع زیر را میدهد که: "باید دوره سوم را از میان برد".

بطور خلاصه مراحل مختلف جنبش سوسیال دمکراسی روسیه نشان میدهد:

۱ - مساله ضرورت ایجاد حزب از همان آغاز فعالیت مارکسیستی و پیدایش سوسیال دمکراسی در محور تلاشهای فکری و عملی مارکسیستها قرار داشته است. گروه "آزادی کار" در خارج از روسیه کلیه مساعی خود را در هموار ساختن راه تشکیل حزب طبقه کارگر و تبلیغ ضرورت آن از طریق مبارزه تئوریک و ایدئولوژیک و مبارزه علیه نارد نیکپا صرف نمود و فکر ایجاد حزب بمثابه یک ضرورت، در تمام دوران فعالیت هسته کوشش آنان را تشکیل میداد.

۲ - اعتقاد به امر تاسیس حزب بعنوان یک هدف مشخص، سوسیال دمکراتهای روسیه را به مبارزه در راه فراهم آوردن شرایط لازم، در راه ایجاد محلهای تئوریک و ایدئولوژیک جنبش سوسیالیستی و در آمیختن آن با جنبش کارگری برانگیخت. در جریان همین مبارزه است که سوسیال دمکراسی بمثابه یک حزب از مرحله جنبشی به مرحله تولد و موجودیت عینی و بموازات آن جنبش کارگری از مرحله آگاهی جنبشی به آگاهی واقعی ( آگاهی پرولتاریائی ) ارتقا می یابد و پرولتاریا بعنوان یک طبقه مشکل میگردد.

۳ - گرچه رشد جنبش کارگری، پیوستن کارگران به مبارزه و گسترش اعتراضات بعنوان عامل مساعدی در آمیختن آگاهی سوسیالیستی با جنبش کارگری تاثیر

\* بنا به ارقام ارائه داده شده در "تاریخ مختصر حزب کمونیست - بلشویک - روسیه" در باره رشد جنبش کارگری در روسیه، در فاصله سالهای ۱۸۸۱ و ۱۸۸۶ قریب به ۴۸ اعتصاب در روسیه روی داده است، در حالیکه در دهه آخر سالهای نود که "صنعت دوران رونق خود را طی میکرد بر شماره کارگران افزوده میشد و جنبش کارگری نیرو میبرفت"، در فاصله چهار سال، یعنی "از سال ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۹ از روی مدارکی که کامل نیست دست کم ۲۲۱ هزار کارگر اعتصاب نمودند". بدون تردید مطالعه این رشد کمی جنبش تنها با در نظر گرفتن تغییرات کیفی، علل، نتایج و نقش سوسیال دمکراسی در آن، میتواند به درک درستی از شرایط مذکور منتهی گردد، نه با در نظر گرفتن یکجانبه رشد کمی جنبش خود بخودی طبقه کارگر.

بخشید، مع هذا عامل مهم را همانا راهکنائی شوریک و ایدئو لوژیک روشنفکران مارکسیست و فعالیت آنان در میان کارگران تشکیل میدهد. و اصولا خود رشد کمی جنبش خود بخود، گسترش دامنه مبارزات کارگری و رواج اعتصابات نیز تحت تاثیر مستقیم فعالیت های سوسیال دموکراتها و در موارد متعددی با رهبری هسته های مارکسیستی و در سالهای اخیر بویژه تحت رهبری لنین و سازمان " اتحاد مبارزه برای آزادی طبقه کارگر " انجام گرفته است.

بدینگونه ملاحظه میگردد جنبش سوسیال دموکراسی روسیه بطور بارزی نشان میدهد که حزب ایجاد نمیشود، مگر اینکه همواره بطور مبرم مطرح باشد؛ مگر اینکه مارکسیست لنینیستها در تمام درانی که پرولتاریا هنوز از ستاد سیاسی مشکل خود محروم است، مساله ایجاد آنرا در مرکز ثقل فعالیت تئوریک و عملی خود قرار دهند. و همواره به آن بمثابة یک هدف مشخص و یک وظیفه مبرم برخورد نمایند. تنها در اینصورت است که میتوان در طول مبارزات متنوع پرولتاریا و توده های مردم، راه صعود طبقه کارگر را بسوی عالیترین تشکیل طبقاتی وی آنگنان هموار ساخت که این صعود میسر گردد. تصور امر ایجاد حزب در یک لحظه معین بدون این تدارک آگاهانه و طبق نقشه، بدون لحظه های مختلفی که در آن حلقه های مختلف این زنجیر ( تدارک تئوریک، ایدئولوژیک، تلفیق مارکسیسم با جنبش کارگری ) با محاسبه و با دقت آماده شده باشد تصوری است واهی.

— — — — —

رفیق احمد زاده در توضیح بیشتر نضرات خود در مساله حزب و برای نشان دادن عدم تناقض نقطه نظرهای تئوریک خود با آموزش مارکسیسم، در این زمینه چنین مینویسد: " در اینجا بهیچوجه قصد انکار احکام عام مارکسیستی نیست، بلکه صحبت بر سر درک مکانیکی آن و عدم تطبیق این احکام با شرایط خاص است. فی المثل اصل عام " بدون یک حزب انقلابی پیروزی انقلاب ممکن نیست " بهیچ وجه بدین معنا نیست که انقلاب بدون حزب نمیتواند شروع شود و یا حتی انقلابیون نمیتوانند قدرت را بدست گیرند. ( ص ۱۵۰ جزوه ) - و بعد هم نمونه کوبا را شاهد میآورم.

اما این توضیح نیز چیز تازه ای که نشان درک صحیح از اصل ضرورت حزب باشد بدست نمیدهد، برعکس این توضیح بیان استنباط نادرست دیگری از اصل ضرورت حزب می باشد، استنباطی که لزوم حزب را تنها به حفظ دست آورد های

انقلاب محدود میسازد، و این نه تنها از نظر تئوریک خطاست، نه تنها با واقعیت های تاریخی مورد نظر رساله منطبق نیست، بلکه از لحاظ عملی نیز در تحلیل نهائی به خلع سلاح پرولتاریا منتهی میگردد. تشکیلات مستقل پرولتاریا عامل اجرای نقش تاریخی و تعمیم سرکردگی پرولتاریاست و این بعنوان اصل عام و تغییر ناپذیر نه فقط پس از کسب قدرت سیاسی، بلکه همچنین برای کسب این قدرت، برای پیروسی سیاسی پرولتاریا و آمادگی ایدئولوژیک، سیاسی، نظامی وی جهت تصرف این قدرت اجتناب ناپذیر است. در نبر اینصورت باید معتقد گردیم که حزبی که وجود نداشته است و یا در پروسه عمل قادر نبوده است ابتکار و رهبری مبارزه برای کسب قدرت سیاسی را در دست گیرد، یکساره بتواند وظیفه حفظ دست آورد های انقلاب را که نیازمند زمینه مستحکم ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی است انجام دهد. اما اگر همونوی انقلاب به طبقه کارگر و حزب وی هدیه نمیشود، بنابراین سازمان سیاسی طبقه باید در جریان پییکار انقلابی آنرا بدست آورد. تنها در برانگی این پییکار و طی مبارزه سرسخت جهت غلبه منی پرولتاری در جنبش انقلابی و خارج ساختن رهبری انقلاب از دست اقلتار و طبقات غیر پرولتار، انتشار و طبقاتی که بدلیل ماهیت طبقاتی خود و بعلمت نا استواری و ناپیکری قادر بر رهبری انقلاب تا باخر نیستند، میتوان امکان حفظ دست آورد های انقلاب و ادامه آنرا فراهم آورد. نمونه مورد نظر رفیق ( ک. و. ب. ) نیز بهیچوجه موید نظر او نیست. و حتی بعکس پیروزیهای ناشی از درهم شکستن قدرت سیاسی نیروهای ارتجاعی در کوبا درست بدلیل همان عدم رهبری انقلاب توسط حزب پرولتاریا، اصولا نمی توانست در جهت هدفهای طبقه کارگر حفظ و ادامه یابد و آنچه امروز در این کشور میگذرد \* نتیجه جبری همین ضعف اساسی جنبش انقلابی است.

-----

\* رفیق احمد زاده در رساله خود - هر چند به طور جزئی - به وابستگی کوبا به شوروی و موضوع آن در قبال رویو نیوسیم جهانی اشاره کرده است. ( رجوع شود به پیاورتی صفحه ۱۱۴ رساله رفیق تحلیلی از شرایط جامعه ایران )



تفسیر رفیق از حکم مارکسیستی " بدون حزب انقلابی پیروزی انقلاب ممکن نیست " نشان می‌دهد که چگونه برداشت تئوریک نادرست از اصل ضرورت تشکیلات سیاسی پرولتاریا بدک غلط رابطه حزب با مرحله انقلاب منتهی می‌گردد و بعکس چگونه این درک غلط متقابلا به نفی لزوم حزب منجر می‌شود .  
در زیر کوشش میکنیم با توضیح رابطه حزب و مرحله انقلاب و با توجه به آنچه قبلا در باره لزوم رهبری حزب در مرحله انقلاب دمکراتیک نو اشاره کرده بودیم نادرستی این تفسیر رفیق را روشنتر سازیم .

### حزب و مرحله انقلاب

مسأله مرحله انقلاب و رابطه آن با حزب خراز نوین طبقه کارگر ، مسأله ای است بر اهمیت . درک و حل صحیح این رابطه موجب روشن شدن بسیاری از مسائل و حل صحیح آن می‌گردد . چه حیز مرحله انقلاب را تعیین میکند ؟ مرحله انقلاب را خصیت هر جامعه و تضاد عمده آن تعیین میکند . در هر مقطع معین تاریخی با شناخت تضاد های ملی و طبقاتی میتوان مرحله انقلاب و در نتیجه وظایف آنرا معین ساخت . در مرحله کنونی انقلاب ایران نیز وظایف انقلاب را تضاد عمده جامعه ما ، تضاد خلق با امپریالیسم ، سرمایه وابسته ( سرمایه داری کبیرا دور و بورکراتیک ) و فتورالیسم تعیین می نماید . حل این تضاد یعنی سرنگونی طبقات حاکمه ( سرنگونی سلطه حکومت مطلق پهلوی بعنوان نماینده امپریالیسم ، سرمایه داران و زمین داران بزرگ ) قطع نفوذ امپریالیسم و استقرار دیکتاتوری دمکراتیک خلق بیهیرولتاریا و وظایف این مرحله را از ابتدا تا پایان آن تشکیل میدهد . برای حزب پرولتاریا ، برای مارکسیست - لنینیستها ، حل این تضاد های مرحله ای انقلاب و عملی ساختن این وظایف - یعنی انجام انقلاب بورژوا دمکراتیک نوین - برنامه حد اقل انقلاب را تشکیل میدهد . اما حزب طبقه کارگر علاوه بر تحقق وظایف این برنامه حد اقل ، انجام وظایف مرحله ای بعد ، یعنی انجام وظایف مرحله انقلاب سوسیالیستی را نیز بعهده دارد . مائوتسه دون در تحلیل از انقلاب چین ( بعنوان نمونه اینگونه انقلابات ) وظایف دوگانه را بدین نحو توضیح میدهد :

" انقلاب چین در مجموع خود وظیفه دوگانه ای را دارد . بعبارت دیگر انقلاب چین هم وظیفه انقلاب بورژوا دمکراتیک ( انقلاب دمکراتیک نوین ) و هم وظیفه انقلاب پرولتاریائی سوسیالیستی را بعهده دارد ، یعنی هم وظیفه کنونی انقلاب و هم وظیفه مرحله آتی آن " ( مائوتسه دون - جلد دوم ص ۸۹ )

همچنین در مورد چگونگی انجام این وظایف و رابطه آن با حزب کمونیست چین خاطر نشان می سازد : " رهبری در انجام این وظیفه دوگانه انقلاب تماما بر عهده حزب پرولتاریای چین ، یعنی حزب کمونیست است . بدون رهبری حزب کمونیست چین هیچ انقلابی نمیتواند موفق شود " ( همانجا )  
مطابق این آموزش بدون رهبری پرولتاریا در مرحله اول ، سخنی هم از حفیظ و پیروزی و ادامه انقلاب و از عملی شدن وظایف مرحله بعد نمیتواند در میان باشد . مرحله بعدی انقلاب یعنی ادامه انقلاب بورژوا دمکراتیک نو و تحقق انقلاب سوسیالیستی تنها در حالتی قابل تصور امکان پذیر است که پرولتاریا در انجام وظایف مرحله کنونی نه بعنوان دنباله روز زائده بورژوازی و خسرده بورژوازی ، بلکه در پیشاپیش خلق و در رأس انقلاب قرار داشته ، نقش رهبری آن و متحد ساختن طبقات شرکت کننده را بدرستی انجام دهد . در واقع نقطه انقلاب سوسیالیستی در بطن انقلاب دمکراتیک نوین بسته میشود و به صورت جنینی در طی آن رشد میکند . " انقلاب دمکراتیک بمنزله تسد ارک ضروری برای انقلاب سوسیالیستی است و انقلاب سوسیالیستی بطور اجتناب ناپذیر دنباله انقلاب دمکراتیک است " ( مائوتسه دون ، جلد ۲ ، ص ۴۹ )  
اما طبقه کارگر چگونه میتواند این تدارک ضروری را عملی کند ، چگونه میتواند خود را از قید رهبری بورژوازی و خرده بورژوازی رها سازد و به دنباله رو آنها تبدیل نشود ؟ از طریق کدام تنگ سازمانی میتواند موجودیت خود را در جریان مبارزه حفظ کند . و بنشای یک نیروی سیاسی مستقل رهبری انقلاب را در دست گیرد ؟ مارکسیسم - لنینیسم ، اندیشه مائوتسه دون و تاریخ انقلابات متعدد در این پرسش جوابی مشخص ، صریح و عملی داده است : تنها حزب تراز نوین طبقه کارگر است که آلت تامین همزونی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک نوین می باشد . حزبی که ایدئولوژی مارکسیسم را رهبر آن باشد ، حزبی که دارای برنامه و مشی روشن سیاسی است ، حزبی که نماینده پرولتاریا و متشکل کننده کارگران پیشرو و عناصر مارکسیستی است ، حزبی که قادر به تحقق بخشیدن به اتحاد تاریخی پرولتاریا - دهقانان و تجمع اقشار و طبقات خواهان انقلاب در جبهه واحدی است که باید علیه امپریالیسم مبارزه کند . روشن است که نامین همزونی پرولتاریا در جریان انقلاب دمکراتیک نوین ، چگونگی اعمال این همزونی ، بسرانجام رساندن انقلاب ، گذار به سوسیالیسم و نحوه ، این گذار ، همه و همه با این امر بستگی دارد که پرولتاریا و حزب آن تا چه حد توانسته باشد صفوف خود را از داخل متشکل و میمتحکم ساخته باشد ، به اتحاد پرولتاریا و دهقانان جامه عمل پوشانده باشد ، تا چه حد توانسته باشد بر اساس مشی صحیح ، جنگ انقلابی خلق را به پیش برانده باشد . بعبارت دیگر

این امر بستگی کامل به امر تحکیم ساختمان حزب، جبهه واحد و رابطه نیروها در آن و جنگونگی هدایت و پیشبرد مبارزه مسلحانه دارد. موارد متعدد در پیروزی جنبشهای انقلابی در چین، ویتنام، کوبا، الجزایر و حتی تجربه های انقلاب در فلسطین و سایر نقاط جهان، نمونه های مثبت و منفی این آموزش علمی طبقه ترقی انقلاب و گواه انکار ناپذیر بر صحت آنست. این تجارب تاریخی متعدد در سبهای گرانبهای است برای درک ضرورت، نقش و اهمیت حزب ضعیفه کارگر در انقلابات ملی و ضد امپریالیستی عصر امپریالیسم.

باین ترتیب مشاهده میکنیم که نقطه نظر رفیق مینی بر اینکه تشکیلات مستقل پرولتاریا " برای تأمین هژمونی پرولتاریا، ادامه انقلاب تا مرحله سوسیالیسم " (ص ۱۵۱ جزوه رفیق) میخواهیم و بنابراین " انقلابیون میتوانند بدون حزب قدرت را بدست گیرند " هم از نظر تئوریک و هم از نظر تجربه علمی انقسلاب نادرست است، و هژمونی پرولتاریا نه فقط در مرحله انقلاب سوسیالیستی، بلکه در مرحله انقلاب ملی و دمکراتیک نیز ضروری و اجتناب ناپذیر است. ایسن هژمونی را هیچکس به طبقه کارگر تحفه نمیدهد. طبقه کارگر خود باید این هژمونی را طی مبارزات طولانی کسب کند. طبقه کارگر باید در جریان مبارزه هژمونی خود را اعمال نماید.

رفیق در رابطه با مرحله انقلاب گرچه بدرستی اشاره میکند که انقلاب ایران در مرحله کنونی " انقلابی ملی و ضد امپریالیستی است و بهمین سبب اتحاد تمام نیروهای انقلابی در چارچوب یک جبهه واحد ضد امپریالیستی، در پیروسه مبارزه اجتناب ناپذیر میگردد " (ص ۱۵۹)، اما با وجود این دفاع از ایده جبهه واحد ضد امپریالیستی، از ضرورت رهبری حزب که خود سازماندهنده چنین جبهه ای است، که خود باید استخوانبندی آنرا بر پایه اتحاد کارگران و دهقانان بوجود آورد، و با در دست گرفته رهبری آنرا در برابر انحرافات حفظ کند، غافل می ماند.

### حزب و مبارزه مسلحانه

بظهوریکه قبلاً دیدیم، در رساله " تحلیلی از شرایط جامعه ایران "، ایجاد حزب و مبارزه مسلحانه بصورت دو راه، دو آلترناتیو در برابر هم قرار میگیرد. ما در صفحات قبل، در آغاز بررسی این نظریه گفتیم که علت چنین برخوردی را باید از یکسو در درک نادرست از اصل مارکسیستی ضرورت حزب و از سوی دیگر در برداشت غلط از مبارزه مسلحانه و در نتیجه ناروشن بودن ارتباط این دو سلاح مهم مبارزه انقلابی جستجو نمود و کوشش کردیم این درک نادرست

را در مورد مساله اول و رابطه آن با مرحله انقلاب بطور مفصل مورد بررسی قرار دهیم. اینست به مورد دوم یعنی برداشت رفیق از مبارزه مسلحانه و ارتباط آن با حزب می پردازیم.

بنابراین آنچه در رساله آمده است استنباط گروه از مبارزه مسلحانه، علیرغم اینکه در موارد متعددی از جنگ توده ای سخن میروید، نه جنگ توده ای بلکه نمونه کوبا و جنگ چریکی است. و بهمین سبب است که بعنوان " یک راه " در برابر اصل ایجاد حزب قرار میگیرد، در حالیکه مطابق آنچه تکامل مارکسیسم و اندیشه مائوتسه درون به پرولتاریا و خلقهای ستمدیده می آموزد، مطابق تئوری و تاکتیک جنگ توده ای، مبارزه مسلحانه نه فقط هیچگاه در برابر امر ضرورت حزب و ایجاد آن قرار ندارد، بلکه بطور تفکیک ناپذیری به آن وابسته است: مبارزه مسلحانه و ارتش خلق توسط حزب سازمان داده میشود، تحت رهبری آن رشد و گسترش می یابد و متقابلاً پیروسه ساختمان و استحکام حزب در طی همین نبرد مسلحانه، در طول جنگ انقلابی طولانی انجام و تحقق می یابد. درک صحیح این ارتباط، همانطور که رفیق مائوتسه درون می آموزد، " در حکم رهبری کردن صحیح تمام انقلاب " است. رفیق مائوتسه درون در آموزش مربوط به این رابطه پیوسته خاطر نشان میسازد که تکامل مبارزه مسلحانه بعنوان " شکل عمده انقلاب "، از پیروسه ساختمان و استحکام حزب جدا نیست. " در واقع تاریخ حزب ما را میتوان تاریخ مبارزه مسلحانه خوانست. " ( بنامیت انتشار اولین شماره مجله کمونیست ) . در سال ۱۹۳۶، رفیق مائوتسه درون با جمع بندی تحریر و تاریخ هیجده ساله حزب کمونیست و مبارزه انقلابی چین، رابطه این دو مساله اساسی انقلاب با یکدیگر را با مساله جبهه متحد ملی چنین ارزیابی میکند:

" پیروسه ساختمان و بلشویکی شدن حزب ما در شرایط خاص جریان می یابد. شکست یا پیروزی، عقب نشینی یا پیشروی، احتضار یا انبساط و رشد و تکامل حزب ناگزیر با مناسبات حزب با پیروزی و مبارزه مسلحانه در پیوند است. (۰۰۰) طی هیجده سال اخیر، ساختمان و بلشویکی کردن حزب با مشی سیاسی حزب و با حل درست یا نادرست مساله جبهه متحد و مساله مبارزه مسلحانه پیوندی نزدیک داشته است (۰۰۰) درک مشی سیاسی و ساختمان حزب ما جدا از مبارزه مسلحانه و جدا از جنگ پارتیزانی امکانپذیر نیست. مبارزه مسلحانه جز مهبی از مشی حزب ماست. حزب ما شیوه مبارزه مسلحانه را در طول هیجده سال رفته رفته فرا گرفته و برآن پافشاری نموده است. ما دریافته ایم که در چین بدون مبارزه مسلحانه نه جانشی برای پرولتاریا می بود و نه جانشی برای خلق و حزب کمونیست و انقلاب هم نمیتوانست پیروز شود. رشد، تحکیم

و بلشویکی شدن حزب ما طی ۱۸ سال اخیر در خلال جنگهای انقلابی صورت گرفته است. ( بمناسبت انتشار اولین شماره مجله کمونیست )  
 رفیق مائوتسه دون بما می آموزد که " خلق بدون ارتش توده ای هیچ نخواهد داشت "، ارتشی که دارای ویژگی ها و برتری هائی است که آنرا نه تنها از ارتش ارتجاعی، بلکه حتی از هر دسته نظامی شرقی، از هر گروه نظامی انقلابی دیگر، به نظر کیفی متمایز میسازد. این ارتش از درون قیام توده ای ( کارگری - دهقانی )، از میان توده ها و مبارزه آنان بیرون می آید. بنا آنها در پیوند فشرده قرار دارد و در مبارزه و پیشروی خود متکی به آنهاست است، رزمندگان آنرا بطور عمده کارگران و دهقانانی تشکیل میدهند که آگاهانه به قیام بر میخیزند و با وطنپایانه برای امر خود، برای امر انقلاب اسلحه بدست گرفته و می جنگند. این ارتش علاوه بر عملیات جنگی جهت نابودی دشمن، وظیفه تبلیغ در میان توده ها، سازمان دادن و مسلح کردن آنها و کمک به ایجاد قدرت سیاسی انقلابی را انجام میدهد. این ارتش " سازمان مسلحی است که وظایف سیاسی انقلاب را انجام میدهد ". ( مائوتسه دون : در باره اصلاح نضرات نادرست در حزب ) این ارتش از همان آغاز تحت رهبری مطلق حزب قرار دارد و بر اساس ایدئولوژی و سیاست پرولتاری و با برنامه روشن سیاسی رشد و گسترش می یابد. این خصوصیات اساسی و وجوه تمایز ماهوی چنین ارتشی حتی در دوران ضعف و کوچکی نیز، " جز" تفکیک ناپذیر و معرف آنست و بهمین جهت چنین ارتشی حتی در این دوران هم میتواند بمثابة گردان رزمنده نیرومندی عمل کند : " ارتش سرخ با وجود عده کم به قدرت عظیم رزمنده ای ممتاز است، زیرا رزمندگان آن که از طرف حزب کمونیست رهبری میشوند، از بطن انقلاب ارضی بیرون آمده اند و در راه منافع خودشان می جنگند، بعلاوه فرماندهان و جنگجویان این ارتش از لحاظ سیاسی با هم وحدت دارند ". ( مائوتسه دون )

نیروهای مسلحی که بمثابة هسته چنین ارتشی از درون قیام توده ای متولد میشوند، بعلمت همین قدرت رزمنده، بعلمت خصوصیاتش که بدان ممتازند، میتوانند حتی در شرایط سلطه دشمنی نیرومند، به یک ارتش عظیم و پرتنسوان تکامل یابند. و باز تنها از این طریق است که با وجود ارتش مجهز دشمن شبکه گسترده اختناق و حکومت پلیسی، با وجود کنترل دشمن بر همه عرصه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ارتباطی کشور و برخورداری او از کمک بیدریغ و همه جانبه سرتاسر اردوگاه ضد انقلاب، انقلاب میتواند در پیروسه رشد خود از کوچک به بزرگ، از فقدان ارتش توده ای به ایجاد آن، از فقدان قدرت

سیاسی به تصرف قدرت سیاسی تکامل یابد. ضعف گذرای نیروهای انقلابی بعلمت برتری تعیین کننده آنها عبارت است از حقانیت تاریخی و خصلت عادلانه و شرف جنگی که بدان دست زده اند، بدون تردید میتواند به نیرومندی و برتری گذرای دشمن، بعلمت ضعف تعیین کننده او، بعلمت ماهیت ارتجاعی موضوع و اقدام ضد تاریخی او به ضعف تبدیل گردد، توازن را بسود نیروهای انقلاب برهم زند و فرجام جنگ را تعیین کند. ولی جنگی که بدین ترتیب آغاز میگردد: اولاً، بعلمت نیرومندی نیروهای ارتجاعی و رشد تدریجی نیروهای انقلابی ناگزیر " خصلتی طولانی بخود میگیرد " ( مائوتسه دون ) و ثانیاً پیروزی آن به وجود یک برنامه و شی روشن، تاکتیک و استراتژی معین، تئوری انقلابی راهنما و رهبری سیاسی آگاه وابسته است. بهمین جهت، حزب کمونیست بمثابة ابزار تأمین این عوامل ضروری، شرط ناگزیر برانجام رساندن نیرو و کسب پیروزی است. در غیر اینصورت، یعنی بدون رهبری مطلق حزب و اجرای پیگیر اصل " حزب باید بر تفکک فرماندهی کند " و بدون ساختمان سیاسی و ایدئولوژیک ارتش توده ای و روشن ساختن سمت صحیح آن، جدا شدن از توده ها، غلطیدن به راه نظامیگری و شکست انقلاب اجتناب ناپذیر خواهد بود.

رفیق احمد زاده در بررسیها و توضیح نظرهای خود در امر رابطه مبارزه مسلحانه یا کار سیاسی و بسیج توده ها، گرچه بدرستی کار سیاسی و بسیج توده ها را شرط پیروزی مبارزه مسلحانه میدانند، اما بلافاصله این شرط را از عامل اصلی تحقق آن، یعنی حزب کمونیست جدا میکند. کار سیاسی و بسیج توده ها را به عمل مسلحانه محدود میسازد و وظایف پیشقراول آگاه طبقه کارگر را که در بالا به آنها اشاره کردیم، تا حد عمل مسلحانه گروههای چریک تنزل میدهد. رفیق در باره رابطه فوق و تشکیلات ارتش توده ای چنین مینویسد :

" تنها راه شکست ارتش ارتجاعی و تشکیل ارتش توده ای مبارزه چریکی طولانی است و جنگ چریکی نه تنها از نقطه نظر استراتژی نظامی و بمنظور شکست ارتش نیرومند، بلکه از نظر استراتژی سیاسی بمنظور بسیج توده ها نیز لازم است. امر سیاسی و امر نظامی بنحو اجتناب ناپذیر و ارگانیک درهم ادغام میشوند. از یک طرف شرط پیروزی مبارزه مسلحانه بسیج توده هاست. چه از نظر سیاسی وجه از نصر نظامی - و از طرف دیگر بسیج توده ها جز از راه مبارزه مسلحانه امکان پذیر نیست. " ( ص ۷۸ رساله - تکیه از ماست )

و آنگاه برای اثبات درستی این نقطه نظر به تجربه گویا، چین و ویتنام استناد میکند و می نویسد : " این درسی است که نه تنها جنگ انقلابی گویا، بلکه جنگهای انقلابی چین و ویتنام نیز میدهند. " رفیق سپس برای اینکسه



الزامی نبود رهبری حزب را در اینگونه جنگهای انقلابی مستدل - و یا بهتر بگوئیم موجه - سازد ، به شرایط خاص چین و تفاوت آن با اوضاع کمونی ایران اشاره میکند : " ممکن است اعتراض شود که اما جنگ انقلابی چین را حزب کمونیست آغاز کرد و این حزب نیز پس از سالها مبارزه اساسا سیاسی و توسل به قیامهای شهری و کسب تجربه ، راهپیمائی طولانی را آغاز کرد . بدین ترتیب ما هم تنها پس از طی چنین دورانی حق داریم دست بمبارزه مسلحانه بزنیم . اگر در چین این امکان وجود داشت که حزبی با اعضای اندک تشکیل شود و طی سالهای اندک تجربه سیاسی بتواند خود را به یک نیروی بزرگ و پیشرو تبدیل کند ، درست به دلائل شرایط خاص است که در آنجا وجود داشته است . " ( ص ۲۹ رساله ) . و بعد بمنظور توضیح این نتیجه گیری خود ، پس از استناد به شرایط فعالیت حزب کمونیست چین در دوره ۱۹۲۰ / ۲۲ ، و همکاری آن با کومیندان که تا سال ۱۹۲۵ تحت رهبری سون یاتسن قرار داشت - چنین ادامه میدهد :

در اینجا ملاحظه میشود که نه تنها شرایط دمکراتیک آنزمان ، بلکه شرکت مستقیم حزب کمونیست در قدرت و ولتی چه امکانات وسیعی برای کار آزاد ، نه تنها در میان کارگران و دانشجویان ، بلکه در میان دهقانان بوجود آورده است . این حزب حتی توانست در ارتش نفوذ کند و کارهای نظامی کمونیست تربیت کند . شرایطی که موجب میشدند پروسه اتحاد کارگری - دهقانی را نه در یک مبارزه مسلحانه ، بلکه با فعالیت آزاد سیاسی و تشکیلاتی بنا نهد و جنگ انقلابی را با یک ارتش آغاز کند . این نکته که حزب کمونیست فقط با چند صد نفر عضو نفوذ وسیعی در میان کارگران ، دانشجویان و حتی دهقانان دارد ، میسراند که چگونه حزب کمونیست چین در یک شرایط بسیار مساعد توانست بزودی و در تجربیات اساسا غیر مسلحانه خود را تا حدودی به یک نیروی پیشرو واقعی تبدیل کند . " ( ص ۸۱ )

و بالاخره در آخر سؤال و جواب زیر را طرح میکند :

" حال باید دست روی دست بگذاریم ، به انتظار رسیدن چنین شرایط مناسبی باشیم تا آنوقت بتوانیم بیک پیشرو واقعی انقلابی تبدیل شویم و شرایط را برای مبارزه مسلحانه فراهم کنیم یا نه ، خود پیشرو واقعی باید در جریان مبارزه مسلحانه با عمل سیاسی - نظامی بوجود آید . آیا باید صبر کرد که حزب کمونیست بوجود آید و جنگ انقلابی را از همان آغاز بمقیاس وسیعی و فی العنفل با یک ارتش آغاز کرد یا نه ، خود هسته سیاسی - نظامی مسلح میتواند بسا آغاز جنگ مسلحانه و در جریان تکامل خود ، حزب ، سازمان سیاسی - نظامی واقعا پیشرو و ارتش خلق را بوجود آورد ؟ " ( ص ۸۲ رساله ) .

اگر این تناقض گفتار را که تجربه چین از یکسو نشان میدهد " بسیج توده ها جز از راه مسلحانه امکان پذیر نیست " ، و از سوی دیگر حزب کمونیست چین موفق میشود با فعالیت سیاسی " نفوذ وسیعی در میان کارگران ، دانشجویان و حتی دهقانان " بدست آورد و " بزودی و در تجربیات اساسا غیرمسلحانه خود را تا حدودی بیک نیروی پیشرو واقعی تبدیل کند " نادیده بگیریم ، استنتاجات و نقطه نظرهای فوق را میتوان در نکات زیر خلاصه کرد :

الف - توده ها را جز از طریق مبارزه مسلحانه نمیتوان بسیج کرد ، و اینسوا تجربه چین ، ویتنام و کوبا نیز نشان میدهد و باز مطابق همین تجارب ، تنها راه تشکیل ارتش توده ای مبارزه چریکی طولانی است .

ب - در چین ، ایجاد حزب کمونیست بدلیل شرایط خاص ، موقعیت دمکراتیک موجود که امکانات وسیعی برای کار آزاد در میان کارگران ، دهقانان و دانشجویان فراهم میساخت ، ممکن گردید و همین شرایط خاص بود که کمونیست را طی سالهای اندکی به یک نیروی بزرگ و پیشرو تبدیل کرد و در نتیجه امر رهبری مبارزه مسلحانه را توسط حزب ممکن ساخت .

ج - بنابراین در شرایط امروز که چنین امکانات مساعدی وجود ندارد یا باید در انتظار این شرایط مناسب نشست و یا باید به عمل مسلحانه دست زد و در جریان تکامل عمل مسلحانه سازمان سیاسی - نظامی واقعا پیشرو خلق را بوجود آورد .

ببینیم این احکام و استنتاجات چقدر با واقعیت ، با آموزشهای تئوریک مارکسیسم و با تجارب تاریخی مورد استناد انطباق دارد :

( الف ) ما در صفحات قبل ، به اتکای احکام اصولی مارکسیسم - لنینیسم ، بساله مبارزه مسلحانه ، تشکیل ارتش توده ای و رابطه رهبری حزب با مبارزه مسلحانه و بسیج توده ها اشاره کردیم . بطوریکه ملاحظه میشود ، استنباطات و نظرات رفیق بهیچوجه با این احکام اصولی منطبق نیست . برخلاف نظر رفیق ، راه تشکیل ارتش توده ای نه جنگ چریکی طولانی ، بلکه مجموعه ای از مبارزات اقتصادی ، سیاسی ، نظامی است . هسته مسلح این ارتش از درون قیام توده ای ( کارگری - دهقانی ) بیرون می آید و تنها پرولتاریای انقلابی و سازمان رزمنده آن قادر خواهد بود با اتکا به مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون ، با داشتن یک برنامه سیاسی روشن ، با کار سیاسی پیگیر ، تبلیغ و ترویج مداوم در میان توده ها ، ایجاد ارتباط استوار با آنها به اتکا آنها و شرکت آگاهانه شان به امر تشکیل و ساختمان این ارتش تحقق بخشد .

اما نقطه نظرهای رساله "تحلیلی از شرایط جامعه ایران" علاوه بر عسکرم انطباق با مانی مارکسیسم در زمینه ایجاد حزب، مبارزه مسلحانه و ارتباط این دو مسأله اساسی انقلاب، اصولاً با واقعیات تاریخی نیز منطبق نمی باشد و در سبهای جنگ انقلابی در ویتنام، چین و کوبا نه نتایج مشابهی را نشان می دهد و نه این حکم را که "بسیج توده ها جز از راه مبارزه مسلحانه امکان ندارد" و "تسهل‌نار تشکیل ارتش توده ای مبارزه جریکی طولانیست".

بررسی درسهای این سه جنگ انقلابی، تفاوتهای اساسی و ماهوی میان آنها را (میان کوبا از یکسو و چین و ویتنام از سوی دیگر) نشان میدهد. در حالیکه انقلاب کوبا بدون رهبری تشکیلات سیاسی پرولتاریا و از طریق ایجاد کانون شورشی جریکی انجام گرفته، انقلاب چین و ویتنام تحت رهبری حزب طبقه کارگر، بر اساس روشی پرولتری و با گذار از جنگ توده ای طولانی بسط پیروزی رسید و بهمین جهت این پیروزی حفظ و استحکام یافت. تجربه چین برخلاف برخی برداشتهای سطحی و ساده گرایانه (تفسیر برخورد سازمان "انقلابی" حزب توده ایران در خارج از کشور" - رجوع شود به بررسی تجربه چین) نشان میدهد که مبارزه مسلحانه در این کشور بر روی یک پایه نیرومند پرولتری، بر پایه یک مرحله کار طولانی در میان پرولتاریا، بر پایه ایجاد نفوذ سیاسی قابل ملاحظه حزب کمونیست در توده های شهر و روستا (که رساله نیز بدان اشاره میکند) آغاز گردید. در این مرحله نه تنها بسیج توده ها از طریق مبارزات اقتصادی و سیاسی (بطور عمده غیر مسلحانه) امکان پذیر گردید، بلکه اصولاً همین بسیج و تشکل قبلی آغاز مبارزه مسلحانه و گسترش آنرا امکان پذیر ساخت. و باز برخلاف نظر رساله تنها راه تشکیل ارتش توده ای مبارزه جریکی طولانی نبود، بلکه وجود و رهبری حزب کمونیست، اتکا به تئوری و تاکتیک جنگ توده ای رفیق ماکوتسه دون، برانگیختن قیام توده ای (کارگری - دهقانی)، پشتیبانی فعال و شرکت مستقیم توده هایود. این ارتش، چگونگی پیدایش و رشد آن (که در صفحات قبل توضیح دادیم) ماهیتاً با گروه جریکی و ارتش مولود رشد و با مبارزه جریکی مورد نظر رساله

برخلاف استیلا رفیق، نه فقط تجربه چین و ویتنام، بلکه حتی تجربه کوبا نیز صحت چنین حکمی را نشان نمیدهد. در کوبا مبارزه مسلحانه بر زمینه کار سیاسی ای که توسط سازمانهای سیاسی جنبش و بویژه حزب سوسیالیست توده ای انجام گرفته بود آغاز گردید و بنحویکه در بررسی کوبا نشان داده ایم این کار سیاسی و سپس همراهی سازمانهای مختلف سیاسی و بسیج توده ها از این طریق یکی از عوامل مهم سرنگونی باتیستا و پیروزی انقلاب بود.

(یعنی راه کوبا و تئوریهای دیوه) مغایرت دارد.

اما آنچه که به ویتنام مربوط میگردد در اینجا نیز بطور عمده و در نکات اساسی، با تکرار و تائید تجربه چین و آموزش از آن مواجه هستیم. ما با توجه باینکه این بررسی را جداگانه انجام داده ایم، در اینجا تنها به نقل گفتار رفیق ترون شین، عضو دفتر سیاسی حزب زحمتکش ویتنام، که تجربه مزبور را در این زمینه بنحو برجسته ای تر از بندی کرده است اکتفا میکنیم:

"منش حزب ما برای کسب قدرت عبارتست از یک منشی انقلاب قهر آمیز که شکل عمده آن هماهنگ کردن مبارزه مسلحانه و مبارزه سیاسی است. در ویتنام صحت این منشی توسط واقعیات به ثبوت رسیده است و باز هم به ثبوت میرسد. ما معتقدیم که در شرایط تسلط امپریالیستی و میلیتاریستی، در پیش گرفتن منشی گذار مسالمت آمیز برای کسب قدرت، توهمی است و فریبستی. یک انقلاب واقعا عمیق توده های مردم برای کسب قدرت، یقیناً باید مبارزه سیاسی (مثلاً اعتصاب عمومی سیاسی، اعتصاب مدارس، اعتصاب خدمات عمومی، میتینگ ها، تظاهرات سیاسی، دموکراتراسیون های مسلحانه و غیره) را با نبردهای مسلحانه هماهنگ سازد؛ یک جنگ خلقی در از مدت نیز بطریق اولی باید هم آهنگی مبارزه مسلحانه را با مبارزه سیاسی تحت اشکال مختلف تامین نماید. در مورد هماهنگی مبارزه سیاسی با مبارزه مسلحانه، انقلاب ویتنام بسط تجربهیات عمده زیر دست یافته است:

۱ - در جریان رشد انقلاب، مطلقاً ضروری است که توده ها را بانجام مبارزات سیاسی تحت اشکال مختلف ترغیب نمود و از این طریق آنها را تعلیم داد، بسیج نمود و متشکل کرد؛ باید حزب و سازمانهای سیاسی توده ای را توسعه داد (یک "ارتش سیاسی توده ای" بوجود آورد). سپس در یک زمان معین، بمحض آنکه شرایط اجازه دادند، اقدام به تشکیل نیروهای مسلح انقلابی خلق و براه انداختن مبارزه مسلحانه نمود. سازمانهای سیاسی توده ها، پایه های نیروهای مسلح توده ای را تشکیل میدهند. با این شرط است که مایه (نیروهای مسلح توده ای) میتواند آبی (سازمان های توده ای پایه) برای شنا داشته باشد.

۲ - ارتقاء هماهنگی مبارزه نظامی با مبارزه سیاسی به درجه ای بالا، هماهنگی کردن این دو مبارزه قبل، در جریان و بعد از قیام؛ هماهنگی در روستا و در شهرها؛ بین روستا و شهر؛ هماهنگی از نظر نقشه های عملیاتی، تاکتیکی و استراتژیکی در طی جنگ آزاد بیخش. بالاترین هماهنگی عبارتست از هماهنگی بین تعرض عمومی و قیام عمومی.

۳ - انقلاب در يك کشور باید عمدتاً کار خود آن خلق باشد، هیچکس بجای او نمیتواند این کار را انجام دهد. مبارزه انقلابی در يك کشور معین، قبل از هر چیز کار خود توده های مردم آن، تحت رهبری حزب مارکسیست - لنینیست این کشور است. ("تئورون شین: "بناسیت ۱۵۰ سالکست تولد کارل مارکس)

(ب) برداشت رساله "تحلیلی از شرایط جامعه ایران" از تاریخ مبارزه انقلابی چین، بیچ وخم ها و نا همواریهای آن، و از چگونگی پیدایش و تکامل حزب کمونیست برداشتی ساده گرایانه و غیر واقعی است. ما در بررسی جداگانه تجربه چین بویژه بروی دوره ای از حیات حزب کمونیست چین تکیه کرده ایم که رفیق بدان اشاره میکند. این بررسی نشان میدهد که - اگرچه شرایط نسبتاً مساعد در رشد حزب تأثیر بخشیده است، اما نه ایجاد و نه رشد آن هیچکدام معلول این شرایط نیست. کمونیست های چین، نه در نتیجه وجود امکانات مساعد، بلکه با حرکت از اصول عام و عدول ناپذیر ضرورت قطعی رهبری سازمان پرولتاریا، به ایجاد حزب دست زدند و ایجاد چنین سازمانی نه یکبار در سال ۱۹۲۱، بلکه از سالها قبل و پیش از جنبش ۴ مه و از هنگامی که بقول مائو "شلیک تپه های انقلاب اکبر مارکسیسم - لنینیسم را (در این کشور) به ارمان آورد"، بطور جدی در برنامه مبارزه و تلاش کمونیستهای چین قرار داشته است. و در زمان تاسیس نه تنها به اتکال اعضای اندکی، بلکه به اتکال نفوذ و اعتبار مارکسیسم و پایه ای که کمونیستها برهبری این "تعداد اندک" در نتیجه مبارزات چند ساله خود در ميسان توده های مردم و بویژه طبقه کارگر ایجاد کرده بودند، با بعرضه وجود گذارد. بهمین ترتیب تکامل و تبدیل آن به يك نیروی پیشرو (طی سالهای ۲۷-۲۰) نه در اثر امکانات وسیع، بلکه در درجه اول بخاطر مبارزه سخت و دشواری بود که طی کرد، مبارزه ای که با افت و خیزهای فراوان تحمل قربانیهای بیشمار، سرسختی و مقاومت در برابر انحرافات و تلاش خستگی ناپذیر برای غلبه و ادامه صحیح همراه بود.

(ج) اما در مورد نتیجه گیری و طرح مساله بصورت "در انتظار نشستن" و یا "به عمل مسلحانه دست زدن": صرف نظر از اینکه پایه استدلال و استناد رساله (تجربه های چین و ویتنام) با واقعیت تاریخی منطبق نیست، اصولاً رد نظر اول هرگز بمعنای الزامی بودن راه دوم نمی باشد و در حقیقت هم نیست. بنظر ما طرح مساله بگونه ای که در رساله آمده اصولاً نادرست است. نظریه دعوت به انتصار در ماهیت امر منصرف کردن توده ها از مبارزه، دست کردن

اراده بیکارجوی آنها و برجم سازش و تسلیم است. بدون تردید طرد چنین نظری شرط اول مبارزه جوش و نخستین معیار انقلابی بودن است. اما پس از این مرز بندی، هنوز این مساله که "چگونه باید مبارزه کرد" حل نشده است. و از آنجا که هرگونه پاسخ انقلابی، هر برنامه و مثنی سیاسی نمیتواند درست باشد، منگک "کدام راه و کدام مثنی مبارزه صحیح است" همچنان بصورت مساله در میان نیروهای انقلابی باقی میماند. بهمین جهت درست این می بود که سؤال رفیق بشنگ زیر مطرح میکردید: آیا باید از هم اکنون گروههای مارکسیستی - لنینیستی بطور منفرد جدا جدا، بدون داشتن يك استراتژی مشخص و مشترک و بدون داشتن يك برنامه و نقشه مبارزه، بدون پیوند با طبقه کارگر و توده های زحمتکش و بدون کار سیاسی تبلیغ و ترویج در بین آنها، اقدام به امر مسلحانه نمایند و یا اینکه این گروه ها باید با يك برنامه و نقشه منطبق شرایط و اوضاع مشخص ایران، به اشاعه مارکسیسم، به کار سیاسی در میان طبقه کارگر و سایر توده های خلق، به تلاش برای پیوند و ارتباط با آنان، به بسیج و سازماندهی آنان در جریان مبارزات اقتصادی - سیاسی بپردازند و کلیه اقدامات و فعالیتهای خود را که در پروسه رشد مبارزه در مواردی میتواند به اقتضای اوضاع و احوال معینی با اقدام مسلحانه همراه باشد - در خدمت ایجاد حزب، در خدمت فراهم آوردن "اجزا" و عناصر مشکله آن، در خدمت بوجود آوردن شرایط لازم برای رسیدن به این هدف - که سازماندهی و رهبری ارتش توده ای و مبارزه مسلحانه نیز بوسیله آن انجام میگردد - قرار دهند. ماهم چون رفیق معتقدیم که "تا خود ایجاد حزب راه دشواری" در بین است و پروسه ایجاد حزب پروسه ای پیچیده و طولانیست. اما این دشواری راه، پیچیدگی و ناهمواری آن اولاً همانطور که نشان دادیم هیچگونه تغییری در اصل ضرورت حزب نمیدهد و ثانیاً این دشواری و ناهمواری راه نه فقط از لزوم و اهمیت مبارزه در این جهت نمیکاهد، بلکه درست بعکس آنرا چند برابر میسازد و هرگز پروسه مارکسیستی را موزغ میکند که با کلیه امکانات خود در راه هموار ساختن این راه دشوار بکوشد و با صرف حد اکثر مساعی، باصرف همه انرژی و نیروی خود باین مساله که چگونه باید ایدئولوژی مارکسیستی را بپایان طبقه کارگر بسرد و این طبقه را برای ایجاد حزب بسیج و آماده نمود، جواب مشخص و علقی بدهد، در برائتیک تحقق آن فعالانه شرکت جوید و همواره استراتژی و برنامه خود را آنچنان تنظیم و مشخص نماید که با جواب به مساله مذکور منطبق باشد. زیرا مساله ایجاد حزب در تمام دوره مبارزه بخاطر تشکیل آن بطور مبهم و بعنوان يك هدف مشخص مطرح است.





و این برداشت از تفاوت‌های میان تجربه روسیه و تجربیات چین و ویتنام نیز - که رساله بجای استدلال نتیجه گیری خود را بر آن بنا کرده - همانطور کسبه قبلاً دیدیم غیر واقعی است. ما در مطالب قبلی و در بررسی جداگانه تجربه های چین و ویتنام، نادرستی این استباط را که کار تدارک وسیع، طولانی و همه جانبه سیاسی - ایدئولوژیک، مبارزه مسلحانه و رهبری و کار مداوم سیاسی حزب را قبل و در جریان جنگ توده ای در این دو کشور نادیده میگرد، نشان دادیم و روشن ساختیم که تفاوت اساسی تجارب چین و ویتنام با تجربه روسیه بهیچوجه در این نیست که در اولی آگاهی سیاسی از طریق مبارزه مسلحانه و در دومی از طریق افشاگریهای همه جانبه سیاسی انجام گرفته است. بلکه این تفاوت در حکومتی کسب قدرت سیاسی است، در این است که پرولتاریا و حزب آن قدرت سیاسی را در یکجا از طریق قیام مسلحانه و در دوجای دیگر از طریق جنگ توده ای طولانی تصرف کرد. آنچه به بودن آگاهی سوسیالیستی و اشکال سازمانی و وسایل انجام این وظیفه مربوط میزند، هم در روسیه و هم در چین و ویتنام، این عمل بوسیله یک شکل سازمانی معین، بوسیله سازمان سیاسی طبقه کارگر، طی کار سیاسی وسیع و افشاگریهای همه جانبه و در جریان تلفیق مارکسیسم با جنبش کارگری تحقق یافت. در چین و ویتنام، این آساز جنگ مسلحانه نبود که آگاهی سیاسی را بمیان توده ها برد، بلکه بعکس این وجود یک پایه نسبتاً وسیع آگاهی سیاسی در میان توده ها و یک پایه مستحکم آگاهی طبقاتی در میان پرولتاریا بود که قیامهای مسلحانه کارگری - دهقانی و سپس آغاز مبارزه مسلحانه و جنگ توده ای را ممکن ساخت و حتی پس از آغاز جنگ انقلابی نیز این مبارزه مسلحانه نبود که به بسط و تعمیق این آگاهی تحقق بخشید، بلکه این وجود و رهبری حزب بود که توانست با هدایت جنگ انقلابی طولانی بمثابه شکل اصلی مبارزه، با پرورش سیاسی توده ها، با اتخاذ منسب صحیح و هم آهنگ ساختن اشکال مختلف مبارزه، این وظیفه را انجام دهد و هر روز توده های وسیعتری را به ضرورت سرکوب مسلحانه ضد انقلاب آگساز سازد.

رساله در استدلال حکم دوم، یعنی در استدلال این مسأله که چرا در شرایط کنونی ایران انجام این وظیفه تنها از طریق عمل مسلحانه ماهیتاً سیاسی امکانپذیر است، با ضعف و نارسائی مشابه ای روبروست و معلوم نیست که این حکم بر کدام پایه تئوریک، بر کدام واقعیت تاریخی و بر کدام تجربه عملی استوار است. رساله بجای استدلال ساختن این نظر خود، نحوه رشد محافل روشن فکری روسیه سالهای قرن گذشته را با نحوه رشد محافل روشنفکری در جامعه

کنونی ما مقایسه میکند و نتیجه میگیرد که در شرایط کنونی ایران چشم انداز کار سیاسی و تماس واقعی با پرولتاریا و توده های مردم بعلت شبکه گسترده اختناق پلیسی و فقدان جنبشهای خود بخودی وسیع تیره و تاری می باشد. اما حتی قبول این فرض (که ما بعداً به یکجانبه و نادرست بودن آن اشاره خواهیم کرد) نیز هیچ نکته تازه ای که گواه درستی این حکم باشد بدست نمیدهد و بهیچوجه معلوم نمیکند، حتی در صورت درست بودن این فرض، چرا عمل مسلحانه و تنها عمل مسلحانه قادر است باین شرایطنا مساعد پایان دهد و در آن سد عظیم قدرت سرکوب کننده، که اختناق مداوم عقب ماندن رهبری و عدم توانائی پیشروی در ایفای نقش، بالاخره تبلیغات متکی به سرنیز، میان روشنفکر خلق و خلق، میان توده و خود توده، میان ضرورت مبارزه توده ای و خود مبارزه توده ای، برپاداشته شکاف اندازد و سیل خروشان مبارزه توده ای را جاری سازد.

رفیق احمد زاده، بر زمینه این نتیجه گیری خود تا آنجا پیش میروید که تلویحاً این حکم آشکارا نادرست برده را که "نیروی جریکی نطفه حزب است، جریک خود حزب است." (؟) (ص ۹۸) توجیه می نماید و سعی میکند با معادل سازی از تجربه روسیه، با روش استقرا، با آوردن نقل و قولهایی از لنین اینست نظر را به خواننده بقبولاند که "سازمان انقلابیون حرفه ای که به ابتکار لنین و بمنظور سازمان دادن، وسعت بخشیدن و سیاسی کردن جنبشهای خود بخودی بمنظور بردن آگاهی سوسیالیستی بمیان پرولتاریا و امتزاج مارکسیسم با جنبش کارگری و برای تامین ادامه کار و پایان دادن به پراکندگی و خردی کاری گروهها برای ایجاد ارتباط محکم میان رهبران و توده ها و هم آهنگ ساختن فعالیتت مکانهای مختلف و مبارزات مختلف، تشکیل گردید، با سازمان جریکی مورد نظر برده که نه چنین وظایفی را در برابر خود قرار میدهد و نه اصولاً قادر است چنین وظایفی را انجام دهد، معادل می باشد. همانطور که گفتیم رساله از مقایسه های مربوط به تفاوت شرایط ایران و روسیه به نتیجه گیریها و احکام فوق میبرد. اما این نتیجه گیریهای غلط رساله، گرچه مستقیماً از چنین مقایسه ای استخراج شده است، معیناً ریشه ها و دلایل آن تنها از برخورد نادرست رفیق به تجربه روسیه و نقش جنبشهای خود بخودی در آن و با تنها از برخورد یک جانبه به سلطه گسترده اختناق پلیسی در ایران ناشی نمیگردد. بمنظر ما دلایل این نتیجه گیری نادرست بطور عمده در درک ناصحیح رساله از مسأله حزب بطور اعم و در اینجا از "آگاهی سوسیالیستی" و "وظیفه تاریخی پیشرو" بطور اخص نهفته است و در غیر اینصورت رفیق هیچگاه نمیتوانست در روند فکری استدلالات

خود فادانه و راه طولانی میان لزوم بردن آگاهی سوسیالیستی بدرون طبقه کارگر، لزوم بردن آگاهی سیاسی بمیان توده ها - که ضرورت آنرا تصریح میکند - و خلاصه کردن کلبه فعالیت انقلابی پیشرو در "عمل مسلحانه" ماهیتا سیاسی "را با چنین سهولتی طی کند ۱

ما در زیر کوشش میکنیم هم برخورد یکجانبه و نادرست رساله را در مقایسه شرایط ایران و روسیه نشان دهیم و هم درک ناقص آنرا از مفهوم وسیع و عمیق "آگاهی سوسیالیستی" و ارتباط آن با جنبش خود بخودی. ما در جریان این بررسی سعی میکنیم روشن سازیم که چرا برای بردن آگاهی سیاسی بمیان توده ها و بکار انداختن انرژی انقلابی توده ها، کار سیاسی و افشاگری های همه جانبه سیاسی ضروریست، چرا میتوان و باید این وظیفه را انجام داد و چرا نمیتوان "عمل مسلحانه را جایگزین آن ساخت."

#### در بساطه "شرایط"

رفیق احمد زاده برای رسیدن به نتیجه گیریهای خود موقعیت روسیه در زمان "چه باید کرد؟" را مورد بررسی قرار میدهد. رفیق در این بررسی به تاثیر و نقش جنبشهای خود بخودی توده ای و کارگری در رشد محافل کارگری اشاره میکند و بدستی نشان میدهد که وجود جنبشهای خود بخودی "گنجینه گران بهائی از تجربه برای توده ها و نیز برای انقلابیون فراهم می آید." در جریان رشد این محافل کارگران پیشرو تشکیل میگردند و امان می یابند هم با توده های کارگر و هم با روشنفکران انقلابی، یعنی "سرچشمه های آگاهی سیاسی" در ارتباط قرار گیرند و رشد و گسترش یابند و باز در جریان همین مبارزه و از طریق ارتباط محافل روشنفکری با محافل کارگری و توده های کارگر، آگاهی سوسیالیستی بمیان پرولتاریا برده میشود و بطور خلاصه، "شرایط ذهنی انقلاب" بر زمینه همین جنبشهای خود بخودی "بتدریج پا گرفته و رشد میکند." رساله سیمینتیچیه میگوید که در روسیه، افشاگریهای همه جانبه سیاسی و اشکال مختلف مبارزه سیاسی و رشد محافل روشنفکری و کارگری، بدلیل وجود همین جنبشها، بدلیل وجود محافل و ارگانههای علنی و نیمه علنی کارگران و امکانات تماس و ارتباط محافل روشنفکری با کارگران، بدلیل "شرایط دمکراتیک یا نیمه دمکراتیک، شرایط کار سیاسی صرف" میسر گردید. و بنابراین، در شرایط امروز ایران نه تنها از جنبشهای خود بخودی وسیع از تشکل طبقاتی و تشکیلاتی کارگری، آنچنانکه باید اثری نیست، بلکه علاوه بر آن، "شرایط دیکتاتوری وسیعاً

و شدیداً قهرآمیز، شرایط سرکوب مداوم و بیرونی در پی دشمن، اصولاً "به توده های شهری و در راس آنان پرولتاریا و بشریق اولی به توده های روستائی، هیچکدام امکان هیچ تشکلی را" نمیدهد. . . . بردن آگاهی سیاسی میان توده ها از طریق مبارزه سیاسی و افشاگریهای همه جانبه امکان پذیر نیست.

ببینیم استدلال رفیق تا چه حد درست است.

ما البته تردیدی نداریم که میان شرایط روسیه در زمان "چه باید کرد؟" با شرایط کنونی ایران تفاوتهای اساسی موجود است (و این تفاوتها البته به مساله جنبشهای خود بخودی و فشار پلیسی شدیدتر محدود نمیشود). این تفاوتها و از آنجمله وجود جنبشهای خود بخودی وسیع و شرایط نسبتاً مساعد رشد و گسترش آنها در روسیه، بدون شك در توسعه گروههای انقلابی و در سازمان دادن پرولتاریا تاثیر قابل ملاحظه ای داشته است، و بهمین جهت امروز پروسه رشد مبارزه طبقه کارگر، پیدایش و توسعه محافل پیگیر انقلابی و رشد عامل آگاه در اوضاع کنونی جامعه ما - برخلاف آنروز روسیه - بعلمت فقدان جنبشهای خود بخودی و کارگری وسیع، بعلمت ضعف عنصر آگاه و پراکندگی آن، بعلمت شرایط سرکوب شدید پلیسی، کند تر و دشوار تر است. ایراد ما در نفی این واقعیت نیست. ایراد ما اینستکه رساله: اولاً همه چیز را در وجود شرایط خلاصه میکند و عملاً مبارزه مارکسیستهای روس را در مساعد ساختن شرایط نادیده میگیرد، و ثانیاً در نتیجه گیریهای خود از یکسو نقش جنبشهای خود بخودی را مطلق میکند و از سوی دیگر وجود دشواریها را تا حد غیر ممکن شدن ارتباط با توده ها و عدم امکان فعالیت در میان آنان، میرساند. مساله مورد اول بطور مفصل سخن گفته ایم و بانگاه آموزش از همان اثری که مورد استفاده رساله و در عین حال حاوی نکات عمده تئوری لنینی حزب می باشد، نشان دادیم که در روسیه این وجود جنبشهای خود بخودی وسیع و وجود موقعیت مناسب نبود که مارکسیستهای روس را به بردن آگاهی به میان تسوده ها از طریق اشکال مختلف مبارزه سیاسی و افشاگریهای همه جانبه سیاسی واداشت، بلکه این ضرورت مبارزه سیاسی و افشاگری های همه جانبه سیاسی برای آگاه ساختن توده ها، برای بردن آگاهی سوسیالیستی بدرون طبقه کارگر بود که آنان را باین مبارزه برانگیخت. و باز همین مبارزه بود که با تاثیر خود بروی جنبشهای خود بخودی توده ای و کارگری به آنها وسعت بخشید و سمت داد. بنظر ما خطای رساله در مطلق کردن نقش جنبش خود بخودی نیز باید در این ارتباط، در ارتباط با چنین استنباط یکجانبه و ناصحیحی جستجو

کرد. رساله بدرستی مساله نقش جنبشهای خود بخودی را در رشد عامل ذهنی می بیند، اما تاثیر عناصر پیشرو را بر روی این جنبشها و ایجاد و گسترش آنها نادیده میگیرد؛ این درست است که وجود جنبشهای خود بخودی توده ای و کارگری زمینه مناسبی است برای رفتن عناصر و سازمانهای پیشرو بمیان توده ها، ایجاد ارتباط با آنان برای شکل دادن مبارزه و رهبری آن، برای رشد یافتن و آبدیده و مجرب شدن خود گروهها و باز این درست است که "شرایط ذهنی انقلاب" بر زمینه همین جنبشهای خود بخودی "بتدریج پا گرفته و رشد میکند". اما همه اینها تنها یک جانب رساله است. جانب دیگر نقش عناصر آگاه، نقش عامل ذهنی در ایجاد و گسترش همین جنبشهاست که رساله آنرا نا گفته میگذارد و در حقیقت فراموش میکند که جنبش خود بخودی خود نشانه درجه ای از آگاهی است که "عصر خود بخودی همان شکل جنبشی آگاهی است" (لنین)، که این آگاهی توسط عناصر آگاه انتقال می یابد. جنبش خود بخودی در هر حال حاکی از وجود تک جوشهای کم و بیش آگاه در درون جنبش است. اینکه این عناصر، این تک جوشها در مراحل (در دوران ضعف عامل ذهنی) بصورت پراکنده و غیر متشکل در این جنبشها وجود دارند، هیچگاه بمعنای آن نیست که جنبش خود بخودی را مستقل از هرگونه عنصر آگاه بدانیم. و به تاثیر عناصر آگاه در پیدایش و رشد آن توجه نکنیم. نظری بسه تجربه سوسیال دمکراسی روسیه این رشد متقابل جنبش خود بخودی کارگری و جنبش سوسیال دمکراسی را نشان میدهد: در سال های ۱۸۸۴/۹۴، جنبش سوسیال دمکراسی در روسیه بسیار ضعیف بود و مراحل جنبشی خود را می گذراندید. در این دوره جنبشهای کارگری نیز محدود بودند. در فاصله سالهای ۱۸۹۴/۹۸، سوسیال دمکراسی بمثابه یک جنبش اجتماعی و بسک حزب سیاسی آهسته آهسته یا به عرصه وجود میگردد، بموازات آن و با توسعه ارتباط و رفت و آمد روشنفکران بین کارگران "جنبشهای توده ای کارگری و "علاقه عمومی کارگران به اعتصاب مانند یک بیماری همه گیر شیوع می یابد"، پس از آن سوسیال دمکراسی و حزب آن با وجود انحرافات به رشد خود ادامه میدهد و جنبشهای توده ای و اعتصابات کارگری نیز همگام با آن وسعت می یابد، تا در سال ۱۹۰۵ به اوج خود میرسد.

اما رساله باین واقعیت توجه کافی ندارد. جنبش خود بخودی را در مراحل محدودیت آن عملا فاقد عامل آگاه تصور میکند، نقش آنرا در رشد و تقویت عناصر پیشرو می بیند، ولی تاثیر متقابل عناصر پیشرو را در پیدایش و رشد و گسترش آن از نظر دور میدارد و بهمین جهت کار سیاسی در میان طبقه کارگر

و توده های مردم را به یک شرط اولیه، بوجود جنبشهای خود بخودی وسیع مشروط می سازد. برای رساله تاثیر عناصر پیشرو تنها پس از این مرحله (مرحله جنبشهای خود بخودی وسیع) است که مفهوم می یابد: در حالیکه اگر همواره این تاثیر متقابل را در نظر داشته باشیم و بپذیریم که در شرایط فقدان جنبش توده ای وسیع، پیدایش و رشد چنین جنبشی بطور مؤثری به فعالیت و مبارزه عناصر آگاه وابسته است، دیگر مجاز نخواهیم بود که کار سیاسی و بزور آگاهی سیاسی بمیان توده ها را به پیدایش وسیع این جنبشها منوط کنیم - و باز در همینجاست که حکم رفیق مینی بر اینکه در شرایط فقدان جنبش توده ای قابل ملاحظه نمیتوان "شاهد پیدایش وسیع محافل کارگری بود"، اعتبار خود را از دست میدهد.

برخورد رساله به نقش سرکوب پلیسی نیز بهمین گونه است. رساله تاثیر انکار ناپذیر بر این سرکوب و اختناق را تا آنجا میرساند که علت عدم وجود جنبشهای خود بخودی وسیع را تنها در سلطه "دیکتاتوری شدیدا و وسیعا قهر آمیز" می بیند و آنرا بنحوی منعکس می سازد که گوئی اینگونه سلطه پلیسی وحشیانه از ویژگیهای ارتجاع میهن ماست. رفیق جهت اثبات این نظر و تشدید این تصور در خواننده جملاتی از لنین را که در رابطه دیگری و بمنظور دیگری گفته شده است، نقل میکند. هدف لنین در این گفتار - که بخشی از آن در رساله نقل گردیده - بهیچوجه این نبوده است که شرایط اختناق پلیسی آنزمان و امکانات و یا نحوه رشد محافل روشنفکری را در آن تشریح نماید، بلکه منظور نشان دادن یک بیماری جنبش (خرده کاری)، انتقاد از آن و مبارزه بسا آن بوده است. لنین خود در آغاز این گفتار و چند سطر قبل از قسمتی که رفیق احمد زاده نقل کرده است میگوید: "سعی میکنیم به این پرسش (خرده کاری چیست؟) بوسیله تصویر کوچکی از فعالیت تبیین یکی از محفلهای سوسیال دمکراتیک سالهای ۱۹۰۱ - ۱۸۹۸ پاسخ دهیم...". مراجعه بساین گفتار بوضوح نشان میدهد که منظور لنین در بیان این تصویر کوچک بهیچوجه با تشریح امکانات و تسهیلات جنبش رابطه ندارد و آنچه مورد نظر او قرار دارد خرده کاری و بی نقشه گئی محافل روشنفکری و مبارزه با توانی است که بر سر راه گسترش آن وجود داشته است، در حالیکه رساله با تکیه به قسمتی از این نقل قول این برداشت را در خواننده ایجاد میکند که گوئی در روسیه این گروهها در معرض ضربات و یورش پلیسی قرار نداشته اند. حال آنکه در سال های مورد بحث اختناق و پیگرد پلیسی در روسیه، اگرچه نه بشدت و گسترده گئی امروز ایران، اما بهر حال بعنوان خصوصیت اصلی سلطنت مطلقه تزار و بمثابه



وسيله موثر در هم شکستن جنبش بنظر مداوم بکار میرفته است. در این سالها، بنظریکه تاریخ جنبش سوسیال د مکرسی روسیه نشان میدهد، بموازات رشد سازمانهای سوسیال د مکررات، فشار و سرکوب پلیس نیز شدت می یابد. لیکن این تشدید فشار و سرکوب بعلمت مبارزه همین سازمانها (امری که رفیق احمد زاده آنها نادیده میگیرد) نمیتواند مانع رشد جنبش گردد.

همانطور که گفتیم ما بهیچوجه تاثیر قابل ملاحظه شراییدنا مساعد و نقض تشدید سرکوب پلیسی را در کند و دشوار ساختن رشد مبارزه انکار نمیکنیم، منتها حرف ما اینستکه: اولاً چنین شرایطی خاصه ضد انقلاب کشور ما نیست و دشواریهای ناشی از این شرایط هم در گذشته و هم امروز، هم در ایران و هم در سایر کشورها - بمیزانی کمتر یا بیشتر - همواره در برابر رزمندگان و نیروهای انقلابی قرار داشته و دارد. ثانیاً وجود چنین شرایطی هیچگاه نمیتواند از حرکت توده ها و رشد نیروی پیشرو جلوگیری کند. مبارزه و پیشروی نیروهای انقلابی در اسپانیا، پرتغال، اندونزی، تایلند و... که در آنجا نیز خفقان سیاسی به همانگونه تماس با توده ها را دشوار ساخته و کنترل مراکز کارگری و دهقانی، کنترل رفت و آمد بشهر و روستا "کم و بیش با همان حدتی انجام میگیرد که در ایران، بنظر بارزی گواه این واقعیت است. در ایران نیز تجربه مبارزات سالهای پیر از خرداد ۴۲ چیزی جز این واقعیت را نشان نمیدهد. در سالهای پیر از خرداد ۴۲ ما شاهد حرکت وقفه ناپذیر جنبش هم در سطح حرکتهای خود بخودی - اگرچه نه چندان وسیع - و هم در سطح سازماندهی گروههای انقلابی و رشد نسبی عناصر پیشرو بوده ایم و این در شرایط انجام گرفته است که دستگاه اختناق شدید و سرکوب مداوم و گسترده پلیسی حقیقی لحظه ای از کار باز نایستاده است. ما در همین دوران و در چنین شرایطی بنظر متناوب هم با مراحل کوتاه تحرك بیشتر و مبارزه وسیعتر و هم با مراحل تحرك کمتر و فروکش نسبی مواجه بوده ایم و این نشان میدهد که وجود یا عدم وجود، وسعت و یا محدودیت جنبشهای توده ای را تنها در سرکوب پلیسی نمیتوان خلاصه کرد، بلکه باید علل آنها در مجموع شرایط اقتصادی - اجتماعی در نقش عامل ذهنی و در اوضاع و احوال مشخص که این جنبشها رخ میدهد، رشد میکند و به شکست و یا پیروزی منتهی میگردد، جستجو نمود. بهمین ترتیب است شکل گیری گروهها و سازماندهی جدید جنبش انقلابی در سال های اخیر. بر خلاف نظر رساله این ساله که بسیاری از گروهها در جریان رشد خود متلاشی شده اند، تنها بدلیل پیروتهای بی دریغ دشمن نیست. رفیق توجه ندارد که یکی از علل مهم این تلاشی را باید در ضعف خود گروهها

و عناصر انقلابی جستجو کرد، در اینکه گروههای انقلابی هنوز در مراحل "افت و خیزهای اولیه" قرار دارند، هنوز اشکال و طرق مناسب مبارزه و مقابله با دشمن سرتاپا مسلح، دشمن مجهز به همه وسایل کنترل و سرکوب را به حد کافی نیاموخته اند، هنوز آمودگی لازم را نیافته اند. با همه این بطوریکه من بینیم، حتی در چنین شرایطی، بسیاری از گروهها به رشد خود ادامه داده، گسترش یافته و در وسعت بخشیدن به جنبشهای خود بخود و تاثیر بخشیده اند. ثالثاً، این شرایط نمیتوانند هیچگونه تغییری در قواعد اصلی مبارزه و در پیروسی ای که بشرکت توده ها در مبارزه منتهی میگردد، بوجود آورد، در شرایط اختناق و سرکوب شدید، نه تنها میتوان از طریق مبارزه سیاسی، از طریق افشاگریهای همه جانبه سیاسی آگاهی سیاسی را بمیان توده ها و آگاهی سوسیالیستی را بدرون طبقه کارگر برد، بلکه اصولاً جز از این طریق نمیتوان بوظایف فوق تحقق بخشید: "هیچ چیز نیست که بتواند جایگزین این افشاگریهای همه جانبه سیاسی گردد، نه امروز و نه هیچ موقع دیگری." (لنین: "چه باید کرد؟")

ما در زیر کوشش میکنیم به آنکه آموزشهای لنین در زمینه آگاهی سوسیالیستی و رابطه آن با جنبش کارگری، مساله اخیر را روشن سازیم و نشان دهیم که چرا بردن آگاهی بمیان توده ها و ایجاد خود آگاهی طبقاتی در کارگران و پرورش روح فعالیت انقلابی آنان جز از طریق اشکال مختلف مبارزه سیاسی، جز از طریق افشاگریهای همه جانبه سیاسی ممکن نیست، و چرا "عمل مسلحانسه" نمیتواند جایگزین این افشاگریهای همه جانبه گردد.

#### مساله آگاهی سوسیالیستی و رابطه آن با جنبش کارگری

وظیفه مارکسیستها در قبال طبقه کارگر و پرورش سیاسی وی عبارتست از آشنا ساختن کارگران به تئوری سوسیالیسم علمی و آگاه کردن آنان به وضعیت کل جامعه و به موقعیت رهبری کننده این طبقه. لنین در روشن کردن این وظیفه از قول کائوتسکی چنین نقل میکند: "وظیفه سوسیال د مکرسی عبارت از این است که معرفت نسبت به موقعیت پرولتاریا و معرفت نسبت به رسالت وی را در درون آن وارد سازد." (لنین: "چه باید کرد؟" - صفحه ۲۹)

بنابراین مارکسیستها در عین ترویج سوسیالیسم علمی در میان طبقه کارگر و آشنا ساختن آن به قوانین تکامل تاریخ و جامعه، باید در میان کارگران معرفت نسبت بتمامی مناسبات این طبقه با طبقات مختلف جامعه را بوجود آورند. باید هم ترویج مارکسیسم و ایجاد آگاهی صحیح نسبت به مناسبات اقتصادی -



اجتماعی موجود و مبانی و تکامل این مناسبات، و هم به تبلیغ در باره تمام مظاهر ستم سیاسی، در باره تمام صور فعالیت حکومت مملوقه و در باره "لزوم سرنگون ساختن آن" بپردازند. لنین در عین حال خاطر نشان میسازد که این وعایف و گمانه از هم تفکیک ناپذیر می باشند و تحصیل معرفت سوسیالیستی توسط طبقه کارگر - بمعنی آگاهی به رسالت تاریخی خود، یعنی بر انداختن نظام سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم - نمی تواند از آگاهی وی بر وظایف آنی و کوتاه مدتی که انجام آنها شرط اساسی نیل به سوسیالیسم است، جدا باشد. مبارزه موفقیت آمیز در راه آرمان کارگری بدون حصول آزادی سیاسی و دموکراتیزه کردن رژیم سیاسی و اجتماعی روسیه غیر ممکنست - وظایف سوسیال دموکراتهای روس - و لنین بر همین اساس نتیجه میگیرد که طبقه کارگر باید در صف مقدم مبارزه برای دموکراسی، مبارزه برای سرنگون ساختن حکومت مطلق تزاری - این نخستین سد راه تحقق آرمان پرولتاریای سراسر روس بکوشد و "وظیفه دموکراتیک خود را در این راه با" وظیفه سوسیالیستی "تلفیق نماید.

اما اگر آشنا کردن طبقه کارگر با آموزش مارکسیسم، با تشریح سوسیالیسم (معرفت پرولتاریا به رسالت تاریخی خود) از طریق کار تئوریک و ایدئولوژیک محافل روشنفکران انقلابی و ارتباط این محافل با کارگران عملی خواهد بود، آگاه کردن پرولتاریا نسبت به موقعیت رهبری کننده خود، نسبت به مناسبات وی در درون جامعه، نسبت به وضعیت طبقات مختلف تنها بر پرانتیک روزمره این طبقه مبتنی است و جز از طریق شرکت مستقیم پیشرو در مبارزات و زندگی اجتماعی - اقتصادی پرولتاریا و توده های خلق، جز از طریق وقایع و حوادث مشخص سیاسی و "ختم روزمره" تحقق پذیر نخواهد بود. بهمین جهت وظیفه مارکسیستها در این رابطه عبارتست از آمیختن فعالیت خود با مسائل روزمره زندگی کارگران و این طبعاً ممکن نخواهد بود مگر اینکه مارکسیستها در زندگی و در تمام تظاهرات خود بخودی مبارزه طبقه کارگر شرکت روزند. - لنین عبارت دیگر ایجاد آگاهی و پرورش سیاسی کارگران مگر از طریق انجام هماهنگی و نظایف دموکراتیک و وظایف سوسیالیستی و حرکت از تجربه سیاسی خود توده ها و بنابراین وسیله آن تنها میتواند اشکال مختلف مبارزه و تبلیغات سیاسی و افشاگریهای همه جانبه سیاسی باشد. و درست بهمین جهت است که لنین به مساله کار افشاگریهای همه جانبه سیاسی، به عنوان عمده ترین و حتی تنها وسیله "تربیت معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی توده ها" تکیه میکند و "افشاگریهای همه جانبه سیاسی" را "شر ضروری و اصلی پرورش روح فعالیت انقلابی

توده" میخواند. لنین در توضیح رابطه افشاگریهای سیاسی و تشدید فعالیت انقلابی کارگران می نویسد: "در حقیقت امر" بالا بردن فعالیت توده ای کارگر فقط در صورتی میسر خواهد بود که مابه "تبلیغات سیاسی در زمینه اقتصادی افشاگری کنیم. و اما یکی از شرایط اساسی توسعه ضروری تبلیغات سیاسی تهیه زمینه افشاگریهای همه جانبه سیاسی است. معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی توده ها را با هیچ چیز نمیتوان تربیت نمود، مگر بوسیله همین افشاگریها" - چه باید کرد؟ - صفحه ۲۲۲

و در همین رابطه است که تکیه میکند "اجرای تبلیغات سیاسی بسیار وسیع و بنابراین فراهم نمودن موجبات افشاگریهای همه جانبه سیاسی وظیفه مطلقاً ضروری و مهمترین وظیفه ضروری فعالیت است." - چه باید کرد، ص ۳۴۵ لنین در عین تکیه بر افشاگریهای همه جانبه بمثابه وسیله عمده تبلیغات سیاسی با دقت خاصی هم بمعنای وسیع این کلمه و هم به وظیفه آن توجه دارد. "و اما اگر کسی بخواهد چگونگی این تبلیغات سیاسی یکفر سوسیال دموکرات را در بین تمام طبقات و قشرهای اهالی در نظر خود مجسم نماید، ما او را متوجه افشاگریهای سیاسی بمعنای وسیع کلمه میکنیم که بمثابه وسیله عمده (ولی البته نه یگانه وسیله) این تبلیغات است." - چه باید کرد

بدین ترتیب افشاگریهای سیاسی بمثابه شرط ضروری و اصلی پرورش سیاسی و ارتقاء فعالیت انقلابی کارگران اگر یگانه وسیله تبلیغات سیاسی نیست، ولی اولاً وسیله عمده و ثانیاً و مهمتر از آن اینکه هرگونه وسیله ای که بخواهیم جانشین آن سازیم باید دارای خصلت افشاگریهای همه جانبه سیاسی باشد تا بتواند وظیفه "سازماندهی تبلیغ سیاسی در تمام اشکال آن" را انجام دهد. لنین در برخورد با اکتونومیستها نشان میدهد که هیچ مبارزه مشخص و مجزائی نیست که بتواند به تنهایی نقش افشاگریهای همه جانبه سیاسی و وظیفه جلب توده ها بمبارزه سیاسی را ایفا نماید: "آیا این درست است که مبارزه اقتصادی برای جلب توده ها به مبارزه سیاسی، عموماً وسیله ای است که از همه وسیعتر قابل استفاده باشد؟" خیر، بهیچوجه درست نیست. همه و هرگونه نمودار ستم پلیتور و بیادگریهای استبداد از جمله وسایلی است که "وسعت استفاده اش" برای اینگونه جلب توده ها بهیچوجه دست کمی از نمودارهای مبارزه اقتصادی ندارد. - چه باید کرد، ص ۳۱۸

لنین باز در همین رابطه و در توضیح اینکه برای ایجاد آگاهی سیاسی در میان کارگران باید بمبارزه در زمینه های مختلف و به افشاگریهای همه جانبه سیاسی دست زد می نویسد: "سوسیال دموکراسی نه فقط در مناسبات طبقه کارگر با

گروه معینی از صاحبان کارخانه ها نماینده این طبقه است، بلکه این نمایندگی را در مناسبات وی با تمام طبقات جامعه معاصر و با دولت که قوه متشکل سیاسی است نیز دارا می باشد. از آنجا معلوم میگردد که سوسیال دموکراتها نه فقط نمی توانند بمبارزه اقتصادی انگفا نمایند، بلکه نیز نمیتوانند بگذرانند کسه فعالیت عمده آنها منحصر به کار افشاگری اقتصادی گردد. ما باید برای تربیت سیاسی طبقه کارگر، برای تکامل آگاهی سیاسی وی جدا بفعالیت بپردازیم (چه باید کرد؟) - و آنگاه در روشن ساختن نحوه این پرورشی سیاسی و در تاکید لزوم مبارزه سیاسی و افشاگری همه جانبه در باره همه مظاهر استعماری چنین میگوید: "آیا میتوان به ترویج ایده خصومت طبقه کارگر نسبت به حکومت مطلقه انگفا نمود؟ البته نه. توضیح این قضیه که کارگران در معرض ستم سیاسی قرار گرفته اند کافی نیست (همانطور که تنها توضیح این قضیه کسه منافع آنها با منافع اربابان مینماید دارد. . . . کافی نیست). باید در باره هر یک از مظاهر مشخص این استعماری تبلیغ نمود. . . . و چون این استعماری به طبقات بسیار مختلف جامعه وارد می آید، چون این استعماری در شئون بسیار مختلف زندگی و فعالیت، خواه در حیات حرفه ای، خواه کشوری، خستسواه شخصی، خواه خانوادگی، خواه مذهبی و خواه علمی و غیره تظاهر میگردد. در اینصورت مگر روشن نیست که هرگاه ما سازمان کار افشاگریهای جامع الاطراف حکومت مطلقه را از لحاظ سیاسی بمعده خویش نگیریم، وظیفه خود را که بسط و تکامل آگاهی طبقاتی کارگران است انجام نداده ایم." - چه باید کرد؟

صفحه ۳۱۵

بطور خلاصه: ۱ - بردن آگاهی سیاسی بمیان توده ها، ایجاد معرفت سیاسی در کارگران و پرورش روح فعالیت انقلابی در آنان از بیرون، از خارج از طبقه کارگر و بوسیله روشنفکران انقلابی بدرون مبارزات طبقاتی پرولتاریا برده میشود. ۲ - این معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی را تنها از طریق افشاگریهای همه جانبه سیاسی میتوان ایجاد کرد "معرفت و فعالیت انقلابی توده ها را بسا هیچ چیز نمیتوان تربیت نمود، مگر بوسیله همین افشاگریها" - لنین ۳ - پرورش سیاسی طبقه کارگر "نفوذ آگاهی بخشن و متشکل کننده سوسیالیسم" در آن میسر نخواهد بود، مگر از طریق رفتن روشنفکران انقلابی بمیان ایمن طبقه و با حرکت از واقعیات روزمره و مبارزات روزمره کارگران و توده های مردم و با تکیه بر تجربه سیاسی خود آنها.

۴ - اینکه اصولا روشنفکر پرولتاریائی بر پایه همین وظیفه تاریخی و مبارزه در راه بردن آگاهی بدرون طبقه کارگر تعریف میشود و نه بر حسب تعریف انتزاعی، تعریفی که حقایق خود را تنها با اتیکت مارکسیست - لنینیستی کسب میکند.

بدین ترتیب با روشن شدن مفهوم آگاهی سوسیالیستی (معرفت پرولتاریا به رسالت و موقعیت خود) زمینه و منبجی که ماتریال تربیت سیاسی پرولتاریا از آن اخذ میگردد (یعنی مناسبات تمام طبقات جامعه) و همچنین وسیله بردن این آگاهی بمیان طبقه کارگر (افشاگریهای همه جانبه سیاسی) و در نتیجه وظیفه مارکسیستها در امر ایجاد این آگاهی (ترویج آموزشهای سوسیالیسم علمی و کار افشاگریهای جامع الاطراف حکومت مطلقه در میان طبقه کارگر) و راه انجام این وظیفه (رفتن بمیان طبقه کارگر و توده های مردم، حرکت از تجربه سیاسی توده ها) نیز روشن میگردد و باز بر همین مبنا روشن میس گردد که چرا عمل مسلحانه گروههای انقلابی، بدون رابطه با مبارزه طبقه کارگر جدا از مبارزات روزمره پرولتاریا و توده های مردم و خارج از "مسدود مناسبات طبقات مختلف" هیچگاه نمیتواند وظیفه پرورشی سیاسی پرولتاریا و ایجاد آگاهی در میان توده ها را انجام دهد.

اما چرا رفیق احمد زاده با وجود اعتقاد به نقش عامل آگاه و وظیفه پیشرو در انتقال و ایجاد این آگاهی، با وجود اعتقاد به لزوم بسیج توده ها، تکیه بر آنها و برخورداری از حمایتشان - "بدون چنین حمایتی نابودی ما و ناپسودی راه ما حتمی است" - ص ۱۳ - و با وجود اعتقاد بر این حقیقت که حمایت توده ها و شرکت آنان در مبارزه، جز با آگاهی آنان بماهیت رژیم و ضرورت مبارزه علیه آن میسر نمیرود، - و این بطوریکه دیدیم ممکن نیست، مگر با افشاگریهای همه جانبه و حرکت از تجربه سیاسی خود توده ها - باز مصرا نه میکوشد، بسا نحوه استدلالی که ذکر آن رفت، یا فرینه سازی از تجربه روسیه نشان دهد که "تنها با عمل مسلحانه" میتوان آگاهی سیاسی را بدرون توده ها برد و فعالیت انقلابی کارگران را برانگیخت.

بنظر ما رفیق کرشنار تضادی است. از یکطرف احتیاج به حمایت توده ها و ضرورت بسیج و آگاه ساختن آنان را بشدت احساس میکند و از طرف دیگر در پی چیست از قبل برداخته ای است که بر خلاف تصور او نمیتواند با این تمایل و احساس منطبق باشد. بهمین سبب ناگزیر آرزوهای خود را بجای واقعیت میگذارد و می گویند با یک سلسله مقایسه و فرینه سازی بخود و مخاطب خود بقبولاند که برای بردن آگاهی بمیان توده ها "و" بکار انداختن انرژی انقلابی "توده ها، تنها راه عمل مسلحانه" است. و از آنجا که نمیتواند به اتکا بمبانی تئوریک، باستناد واقعیات تاریخی و یا برپایه تحلیل مشخص از شرایط نشان دهد که "عمل مسلحانه" قادر است کمیون تانی از عامل ذهنی و خلا موجود میسان پیشرو و توده ها را بر نیارند، لذا سعی میکند با یکرشته روابط ذهنی بسرای

هر پدیده و عنصری در شرایط روسیه، قرینه ای بیابد و با روش استفرا<sup>۱</sup> مشکل خود را از میان بردارد و با ایجاد يك محمد تئوریک برای نظرات خود بحصل تضاد فوق نائل آید. اما رفیق اصولا نمیتواند چنین تضادی را حل کند. زیرا این تضاد از آنجا ناشی میگردد که رفیق میخواهد تزه‌های التقاضی دبره را با مارکسیسم نزدیک و میان آنها آشتی برقرار نماید، بمبارت دیگر این تضاد هنگام حاصل میشود که رفیق احمد زاده میکوشد تئوریهای التقاضی دبره را - که علاوه بر چند مورد اختلاف اساسی با آن، اصولا خود به محتوای واقعی این نظرات پی نبرده است - به مارکسیسم لنینیم، که باز وی علیرغم انتخاب ایدئولوژیک، تمایل و اعتقاد بدان، اذیناره ای احکام اساسی آن استنتاج و درک نادرست دارد، وصله کند. همین تضاد، همین وصله کردن است که منشاء يك سلسله تضادها، نتیجه گیریها و احکام نادرست دیگر گردیده است.

ما در اینجا کوشیدیم این برداشتها و نتیجه گیریها را مورد بررسی قرار دهیم و در برتو آموزشهای تئوریک مارکسیسم نادرستی آنرا روشن سازیم، این بررسی بدون تردید خالی از ضعفها و نارسائیهای بزرگ و کوچک نیست. با همه این امید داریم در همین حد و بمیزان توانائی و امکانات خود توانسته باشیم در غلبه نظرات تئوریک صحیح در جنبش گام برداریم.

## مسأله ایجاد حزب و مبارزه مسلحانه در تجربه چین



در بررسی حاضر از انقلاب و حزب کمونیست چین ما بطور عمده گوشه‌نشین می‌شیم که چگونگی ایجاد حزب کمونیست چین را در ارتباط با : ضرورت تاریخی ایجاد آن همراه با پیدایش و رشد پرولتاریا و نفوذ اندیشه سوسیالیسم در چین، حزب بمثابه حاصل پیوند جنبش کارگری و تئوری سوسیالیسم علمی و نخستین مرحله ساختمان حزب کمونیست چین و سپس انتقال به روستا و آغاز ساختمان ارتش سرخ کارگری - دهقانی ... نشان دهیم. و این تأکید را به چند جهت مفید میدانیم :

۱ - یافشاری بر روی اصل تئوری لنینی حزب و نشان دادن این مسأله که در چین نیز مانند هر سرزمین دیگری که در آن انقلاب پرولتری پیروز می‌شود تحت رهبری حزب پرولتری راستینی صورت گرفته است. «پروسه» ایجاد حزب کمونیست چیزی نبود است جز «پروسه» درهم آمیزی جنبش کارگری و مارکسیسم.

۲ - روشن نمودن ابهامی که جنبش مارکسیستی لنینیستی ما و نیز رفقای چریک‌های فدائی خلق در ارزیابی تجربه چین بدان مبتلایند، یعنی ابهامی که در نوشته رژی دیره حتی به حد نفی کامل تجربه تاریخی می‌رسد، در مورد مرحله بسیار مهم «شهری» (۲۷-۱۹۱۹) حیات حزب کمونیست چین که دوره ایجاد آن را نیز در بر می‌گیرد. وجود تاریخی چنین مرحله‌ای که طی آن مرکز ثقل انقلاب و فعالیت حزب در شهرها قرار داشت، ناشی از یک تصادف و یا عدم آگاهی به «راه روستا» نبوده است، بلکه بیان صریح ضرورتی تاریخی است - یعنی «پروسه» تشکیل حزب از طریق جنبش کارگری و تئوری سوسیالیسم علمی (مارکسیسم)، «پروسه‌ای که جز در میان طبقه کارگر و پرولتاریای صنعتی صورت پذیر نیست. تاریخ کبیه انقلابات پیروزمند، از روسیه گرفته تا ویتنام و آلبانی، این پروسه را به درجات مختلف به وضوح نشان می‌دهد.

۳ - این ابهام و ناروشتی منشاء انحراف اساسی دیگری می‌گردد. و بی‌آن صحنه می‌گذارد - این انحراف که «راه روستا» را در تجربه حزب مقدم بر ایجاد آوانگارد متشکل پرولتاریا قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، آن نیروی را که «انتقال به روستا» را انجام می‌دهد و آن را به سرآغاز انقلاب ارضی (یعنی یکی از ارکان اصلی انقلاب دموکراتیک نوین) مبدل می‌سازد، نه در «آوانگارد متشکل پرولتاریا» بلکه در محمل‌های کاذبی مثل «تشکل مارکسیست لنینیستی» (بناچار ناروشتی که این عبارت می‌تواند در خود داشته باشد) و یا «گروه چریکی» می‌بیند. با این وجود دیگر درک نادرست از نقش رهبری حزب در انقلاب دموکراتیک نوین اجتناب ناپذیر می‌گردد - و پایه درکی صوری مبدل می‌شود.

۴ - و بالاخره توضیح این قسمت نسبتاً ناشناخته انقلاب چین و حیات حزب کمونیست چین برای کلیه مارکسیست‌لنینیست‌های ایرانی که با مسأله ایجاد حزب بطور مبهم روبرو هستند، دارای اهمیت مخصوص بخود می‌باشد.

۱) وضع عمومی چین نیم مستعمره - نیم فئودال

چین در آستانه ایجاد حزب کمونیست، کشوری بود نیمه مستعمره نیمه فئودال که خلق چندصد میلیونی آن در زیر یوغ سه گانه امپریالیسم، فئودال - لیسم و سرمایه داری کمپرادور در نهایت فقر و ظلمت بسر میبرد. خلق چین کجبه تا آنزمان بارها به قیام‌های متعددی دست زده بود، اما همه این قیام‌ها به سبب فقدان رهبری درست و آگاهانه یا با شکست مواجه گردیده و یا از طرف فئودال‌ها و حکام محلی مورد بهره برداری قرار گرفته بود.

انقلاب بورژوازی سال ۱۹۱۱ به رهبری سون یاتسن (نماینده بورژوازی ملی چین و حزب آن گویند آن) کجبه توانست سلطه مطلق سلسله تسین را براندازد و جمهوری چین را تشکیل دهد، لکن تخیری در مناسبات نیمه مستعمره - نیمه فئودال چین بوجود نیاورد و خیلی زود (در ژانویه ۱۹۱۲) دولت جمهوری بواسطه خصلت دوگانه بورژوازی ملی و حزب آن و ناتوانی و ناپیکیری وی در سرکوب فئودالیسم بدست دیکتاتورهای نظامی شمال افتاد.

دقانان که بخش اعظم مردم چین را تشکیل میدادند و بویژه دهقانان فقیر، با وجود اینکه یک پتانسیل انقلابی عظیم محسوب می‌شدند و در طول تاریخ انرژی شورش خود را به کرات در عرصه مبارزه به نمایش گذارده بودند بواسطه وضعیت طبقاتی خود و نداشتن یکپارچگی اقتصادی - اجتماعی قادر نبودند رهبری واحد، درست و آگاهانه‌ای به مبارزات خود دهند. سایر اقشار خرده بورژوازی نیز، علیرغم اینکه همانند توده‌های عظیم خلق تحت ستم و استثمار چند لایه‌ای ارتجاع و امپریالیسم قرار داشتند، نمی‌توانستند به مبارزه خود سمتی آگاهانه دهند و آن را بسوی پیروزی پیش‌رانند.

در این میان تنها نیروی رشد یابنده‌ای که گوا اینکه تازه‌ها به عرصه مبارزه گذارده بود می‌توانست نقش براهمیتی ایفا نماید و بنا بر ماهیت خود شرائط رهبری پیروزمند مبارزه را دارا بود، پرولتاریای در حال رشد بود. پرولتاریای چین با وجود سلطه فئودالیسم در جامعه و خصلت نیمه فئودالی مناسبات بورژوازی در بعضی از بخش‌های صنعتی، بمثابة نماینده نیروهای مولده جدید چین، در نتیجه رشد سرمایه داری ملی و رشد سرمایه داری وابسته و هجوم سرمایه‌ها و موسسات خارجی، در حال رشد و از تحول و دینامیسم چشمگیری برخوردار بود.

در آستانه ایجاد حزب، یعنی در اواخر دهه دوم قرن حاضر، تعداد کل کارگران چین (کارگران صنعتی) به حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر بالغ میشد\*. نصف این عده را کارگران شاغل در موسسات خارجی امپریالیستی تشکیل میدادند، کارگرانی که پیدایش آنها از پیدایش بورژوازی ملی چین قدیم تر بود. گویا اینکه این عده، قلیل کارگر کمتر از ۰.۰٪ (نیم درصد، یا پنج در هزار) جمعیت کل چین عظیم و پهناور را تشکیل میدادند، و معیناً طبقه کارگر چین از یک تمرکز شدید در مقیاس منطقه‌ای (در ۶ منطقه بطور عمده، و بویژه در شانگهای) و تولیدی (در کارخانه‌های بزرگ و بسیار بزرگ) برخوردار بود. و این عوامل، یعنی استثمار و ستم چند لایه‌ای، قدمت پیدایش و تمرکز شدید، باعث میشد که طبقه کارگر چین، علیرغم قلت خود، از همان آغاز وزنه مهمی در عرصه مبارزات سیاسی و اجتماعی محسوب گردد، و پس از بوجود آوردن ستاد فرماندهی خود، یعنی حزب کمونیست، به نیروی رهبری کننده انقلاب چین تبدیل گردد.

۲) جنبش کارگری چین، قبل از نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی

جنبش کارگری چین در آغاز (در آخر قرن نوزدهم تا سال ۱۹۱۸)، بطور عمده توسط انجمن‌های شبه کارگری که در آنها کارگران نه برپایه منافع طبقاتی خاص خود بلکه بر پایه جبهه متحد شاکرد و استادکار - نه بر پایه صنعتی بلکه بر پایه حرفه‌ای - متشکل شده بودند، و در آنها سیادت و سرکردگی در دست استادکاران و نه کارگران بود، رهبری میشد. تنها از اواسط سال ۱۹۱۹ بعد، گرایش جدیدی در جنبش کارگری در جهت جبهه بندی کارگر در مقابل استادکار، متشکل مستقل بر پایه طبقاتی، شکل می‌بندد، و در نخستین سازمان‌های کارگری و سازمان‌های شبه سندیکائی - که نطفه‌های تشکلی سندیکائی بودند - تظاهر می‌یابد. اما این سازمان‌ها هنوز عملاً از طرف عناصر غیر پرولتری (خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) رهبری می‌شد. و در آن‌ها گرایش‌های ضد مارکسیستی (بویژه آنارشیزم) حاکم بود.

\* رفیق مائوتسه دون، در "تحلیل طبقاتی جامعه چین" (مارس ۱۹۲۶) کارگران چین را حدود ۲ میلیون می‌داند. (جلد اول آثار منتخب - ص ۲۲).

جنبش کارگری نیز جنبشی بود خود بخودی، یعنی فاقد آگاهی پرولتا - ریائی، جنبشی که از چارچوب تندسطالبات اقتصادی یا فراتر نمیگذاشت، و حتی - مانند جنبش کارگری در مرحله ابتدائی خود در سایر کشورها (مثل روسیه) - دارای خصالت‌ها و گرایش‌های "شورش" (خرد کردن کارخانه و ابزار تولید) بود، که بویژه از طرف "انجمن‌های مخفی" و "گروه‌های سرخ" تحریک میشد و از ماهیت طبقاتی خرده بورژوائی و حتی لومپینسی این دستجات مایه میگرفت. از نظر سیاسی، طبقه کارگر چین، علیرغم دینامیسم خود، هرگز نتوانسته بود به مثابه نیروی سیاسی مستقلی وارد عرصه مبارزه گردد، زیرا که همواره نقش نیروی پشتیبان جنبش‌هایی را به عهده داشت که توسط سایر نیروها سیاسی (خرده بورژوازی، بورژوازی، و روشنفکران...) رهبری میشد، و در نیالیه رو این نیروها سیاسی به شمار می‌رفت. به عبارت خلاصه، جنبش کارگران چین مراحل اولیه خود را میگذراند و اندیشه مارکسیستی هنوز به درون آن نفوذ نکرده بود. تئوری سوسیال - لیسم علمی نه تنها در جنبش کارگری چین، بلکه حتی در کشور چین نیز نفوذ نکرده بود. این نفوذ مارکسیسم فقط در فردای انقلاب اکبر، در پرتو آن، و به قول مائوتسه دون، "با شلیک توپ‌های انقلاب اکبر" \*، در چین، در میان روشنفکران رادیکال چین نفوذ و اشاعه یافت \*\*.

آغاز پیوند جنبش کارگری و جنبش مارکسیستی و آمیزش روشنفکران پیشرو انقلابی را با کارگران میوان از جنبش ۱۹۱۹ دانست. این جنبش اشاعه مارکسیسم لنینیسم را تسریع نمود. در آغاز خود، این جنبش تحت تاثیر انقلاب اکبر، در میان صفوف روشنفکران که پیشروترین آنان در پرتو تجربه انقلاب روسیه دریافتی بودند، تنها وسیله نجات ملت است، برپا گردید. در ژانویه همان سال، آن قدرت‌های امپریالیستی که از جنگ جهانی اول پیروز بیرون آمده بودند، در کنفرانس صلح پاریس گرد هم آمدند تا به تقسیم مجدد مستعمرات میان خود بپردازند. از جمله

\* دیکتاتوری دموکراتیک خلق.

\*\* در انتقال رس‌های انقلاب اکبر به چین و نفوذ و اشاعه مارکسیسم در چین، باید به نقش اساسی کارگران مهاجر چینی مقیم روسیه و کارگران روسیه مقیم چین شمال شرقی و نیز کارگران چینی مهاجر در فرانسه، اشاره کرد. کارگران چینی مهاجر، در بازگشت به وطن سهم بزرگی در اشاعه مارکسیسم ایفا نمودند. همچنین باید از نقش دانشجویان چینی که به کشورهای خارجی، بویژه به فرانسه، می‌آمدند یاد کرد. در شانگ، شش مائوتسه دون به اتفاق چند روشنفکر انقلابی دیگر انجمنی تاسیس کرد - بود به نام "آموزش و کار برای جوانان جوانان از طریق مسافرت به فرانسه".



تصمیمات کنفرانس یکی مبنی بر این بود که حقوق و امتیازات سابق آلمان در ایالت شانتونگ در چین به ژاپن واگذار گردد. دولت ارتجاعی دیکتا توره‌های نظامی در شرف امضاء عهدنامه و رسای بود که خبر کاپیتولاسیون ننگین به داخل کشور رسید و موجی از تنفر عمومی را برانگیخت. در روز ۴ مه دانشجویان پکن با شعار "در خارج از کشور از استقلال خود دفاع کنیم و در داخل کشور خائنین به وطن را به کیفر برسانیم!"، تظاهراتی اعتراض برپا کردند که بدنبال آن اعتصابات متعددی در سایر نواحی کشور در میان دانشجویان در گرفت. در روزهای ۳ و ۴ ژوئن، دولت ارتجاعی به بازداشت‌های دست جمعی و وسیع دانشجویان دست زد و بدین ترتیب بر تنفر عمومی خلق افزود. از این لحظه به بعد طبقه کارگر که از آغاز در جنبش شرکت نداشت، با نیروی عظیم خود وارد کارزار گردید. نخست در شانگهای در روزهای ۳ و ۴ ژوئن اعتصاب کارگری بزرگی برپا گردید. و به دنبال آن اعتصابات و تظاهرات متعددی در سایر شهرهای بزرگ برپا گردید. جنبش به سرعت در ۱۵۰ شهر و بیش از ۲۰ استان به صورت اعتصاب کارگران، دانشجویان و کسبه، همراه با می‌تینگ و تظاهرات خیابانی، رشد پیدا کرد. این جنبش میهن پرستانه که در آغاز بطور عمدتاً روشنفکران را در بر میگرفت، به یک جنبش انقلابی در سطح ملی، با محتوی قاطع ضد امپریالیستی و ضد فئودالی و با شرکت پرولتاریا، خرد به روزروازی شهری و بورژوازی ملی، تبدیل گردید. دولت مرتجع که تحت ضربه شدید توده‌های مردم قرار داشت، خود را ناگزیر به آزاد کردن دانشجویان زندانی، عزل مأموران خیانتکار دولت و خودداری از امضای عهدنامه و رساندن به در این مبارزه، شرکت طبقه کارگر - که اندکی پس از شروع جنبش به آن پیوست - عامل تعیین کننده پیروزی پیکار گردید. روشنفکران انقلابی، در جریان تجربه شخصی خود در شرکت در این جنبش به این نتیجه رسیدند که باید به نیروی طبقه کارگر تکیه کنند و مارکسیسم لنینیسم را راهنمای عمل قرار دهند. آنان با توده‌های کارگر در آمیخته و مارکسیسم لنینیسم را تبلیغ نمودند و در تشکیل هی طبقه کارگر شرکت نمودند. جنبش ۴ مه از طرفی به اشاعه مارکسیسم لنینیسم کمک نمود و از طرف دیگر پروسسه پیوند مارکسیسم لنینیسم و جنبش کارگری را تسریع نمود و "از لحاظ ایدئولوژی و کادرها، تاسیس حزب کمونیست چین در ۱۹۲۱ و همچنین جنبش ۳۰ مه و لشکرکشی به شمال را تدارک دید".\*

\* مائوتسه دون: درباره دموکراسی نوین (جلد ۲ آثار منتخب، ص ۵۵۹)

### ۳) جنبش فکری مارکسیستی و پیوند آن با جنبش کارگری

جریان فکری مارکسیستی از حدود سال ۱۹۱۸ یعنی یک سال پس از انقلاب اکتبر در برخی محافل روشنفکران رادیکال چین پدیدار گردید. روزنامه‌ها و مجلات مختلفی از طرف نمایندگان این جریان که متعلق به نسل قدیم (به نمایندگی چن دوسو) و نسل جدید (به نمایندگی مائوتسه دون) بودند، انتشار یافت. و از این طریق، جدل ایدئولوژیکی و پلمسیک میان گرایش‌های مارکسیست و ضد مارکسیست (آنارشیزم و سایر مکاتب) درون جریان روشنفکری رشد و بسط یافت. از میان مجلات مختلف میتوان "جوانان" (زیر نظر چن دوسو)، "نقد هفتگی" و "نقد جوانان" را نام برد - که نشریه اخیر در ژوئیه ۱۹۱۹ توسط مائوتسه دون تاسیس گردیده بود. همچنین، گرایش مارکسیستی برای افشا و طرد مکاتب ضد مارکسیستی، برای نخستین بار در چین اقدام به ترجمه و انتشار کلاسیک‌های مارکسیسم نمود، و نیز مجالی با سنگگیری روشن مارکسیستی در سال‌های ۲۰-۱۹۱۹ پا به عرصه حیات گذارد.

در سال ۱۹۲۰، برای نخستین بار، "انجمن‌های آموزشی" به وجود آمدند. برخی از این انجمن‌ها فعالانه در جهت پشتیبانی از جنبش ۴ مه و پا سداروی پیشبرد دست آورد‌های آن کوشیدند. از آن جمله است "کتابخانه فرهنگ" که در سال ۱۹۲۰ توسط مائوتسه دون تاسیس گردید و مستقیماً خود را وقف اشاعه مارکسیسم در چین نمود. در همین سال، مائوتسه دون انجمن دیگری را تاسیس نمود به نام "انجمن تحقیقات در مورد روسیه" که هدف خود را انتشار اطلاعات مختلف در مورد جمهوری شوراهای، مطالعه ایدئولوژی راهبر آن و پشتیبانی فعال از آن قرار داد.

از همین سال (۱۹۲۰)، نخستین گروه‌های کمونیستی در شهرهای عمده: شانگهای، شانگسای، پکن و کانتون بوجود آمدند. این گروه‌ها هدف را بر این قرار دادند که مجهز به تئوری مارکسیسم وارد عرصه مبارزات سیاسی و اجتماعی گردند. در همین سال شعبات متعدد سازمان‌های جوانان سوسیالیست در اغلب شهرهای بزرگ چین و در شهرهای ژاپن



و در فرانسه ( در پاریس ) به ابتکار عد های از کمونیست ها ، از جمله چوئن لای و لی لی سان ) در میان کارگران مهاجر تاسیس گردید . در این سازماندهی نمایندگانی بین الملل کمونیست که به چین اعزام شده بود نقش موثری ایفا نمود . مهمترین گروه کمونیستی ، از نظر سازماندهی ، گروه کمونیستی شانگهای بود که دارای یک " کمیته " موقت حزب کمونیست " و چندین سازمان غلظسی ( آژانس اطلاعاتی چین و روسیه ، مدرسه ، زبان های خارجی ، ... ) بود و نیز یک ماهنامه " مخفی به نام " کمونیست " منتشر میکرد . و در چند شهر بزرگ ارکان هائی تاسیس نموده بود .

گروه های کمونیست به اشاعه " مارکسیسم در میان روشنفکران و آگاه - گردانند آنان به مسائل طبقه " کارگر بسنده نمیکردند ، بلکه میکوشیدند تا با تکیه بر گرایش همبستگی زحمتکشان و روشنفکران که در جریان جنبش ۴ مه نطفه بندی شده بود و با استفاده از اشتیاق جوانان روشنفکر به ایجاد رابطه با طبقه " کارگر ، راه های ترویج مارکسیسم میان پرولتاریا را نیز بگشایند . در این رابطه ، در ماه اوت ، ۱۹۲۰ ، گروه کمونیستی شانگهای انتشار هفته نامه ای را به نام " جهان کار " آغاز نمود ، که نه تنها تئوسوری مارکسیسم را تبلیغ می نمود ، بلکه میکوشید با مبارزات کارگری همپائی کرده ، به آنها سمت درست دهد . در سراسر چین گروه های کمونیستی در همین جهت و بر همین اساس فعالیت میکردند . در پکن روزنامه " صدای کار " و در کانتون روزنامه های " کارگر " و " کار و زنان " منتشر میکردید که علاوه بر تبلیغ تئورهای مارکسیستی در مورد مبارزه ، طبقاتی ، جای مهمی نیز به انتشار اخبار و مسائل روزمره " پرولتاریا و مبارزات کارگری اختصاص میدادند .

به موازات این انتشارات مارکسیستی و کارگری ، کمونیست های چینیسی ارکان هائی برای تماس و متشکل ساختن پرولتاریا نیز به وجود آوردند . از جمله : تاسیس " کمیته " جنبش کارگری " در ژانویه ۱۹۲۱ ، در شانگهای توسط گروه کمونیستی این شهر ، تاسیس کلاس های شبانه برای کارگران که سال بعد به یک سند یکای کارگری تبدیل گردید . تاسیس شعبات جوانان سوسیالیست در مراکز مهم کارگری حسونان ( نغال سنگه ) معادن ، راه آهن ، ... ) توسط مائوتسه دون . . . این اقدامات و نظایر آن نخستین قدم ها و افت و خیزهای جنبش کمونیستی چین بود در جهت پرولتاریای صنعتی . هر چند این گروه ها در این مرحله هنوز از دید روشن مارکسیست لنینیستی و وحدت نظر کامل برخوردار نبودند و گرایش های فرمستی ( ترد یونیونیسم ) و آنارشیتی در آنها جای قابل توجهی را

اشغال میکرد ، معینا موفق شده بودند در میان طبقه " کارگر تکیه گاه مهمی برای خود بوجونیا آورند . آنان علاوه بر ترویج مارکسیسم و کار سازماندهی طبقه " کارگر ، در کلیه " سازمان های نیمه کارگری و در سند یکاهسا و انجمن های کارگری که توسط خرده بورژوازی و بورژوازی ملی رهبری می شد و حتی در رهبری این سازمان ها - که سابقا منحصر در دست عناصر غیر کمونیست بود - شرکت میکردند . معینا ، بخش اعظم فعالیت های کمونیست ها را در امن زدن به مبارزات طبقاتی و ایجاد سازمان های طبقاتی کارگری ، تشکیل سند یکاها ، تشکیل میدان در این زمینه از " سند یکای مکانیسم های شانگهای " - سند یکای کارگران راه آهن و سایر سازمان های کارگری حومه " یکن و فعالیت های مائو در حوتان برای تشکیل سند یکاهای مشابه میتوان یاد کرد . این سند یکاهای کارگری تحت رهبری کمونیست ها در شرایطی تشکیل میگردد که سند یکاهای قدرتمندی تحت رهبری جناح چپ بورژوازی ملی و یا تحت نفوذ گرایش های آنارشیتی موجود بود .

پدین ترتیب ، در آستانه " تاسیس حزب کمونیست چین ، از طوفانی ، تحت تاثیر فعالیت های پیگیر کمونیست ها ، جنبش کارگری شکوفائی و وجود داشت و از جانب دیگر مارکسیسم توسط گروه های کمونیست در میان کارگران ترویج میگردد . این گروه های کمونیست کار مخفی و علنی را به موازات هم به پیش می بردند ، در انجمن ها مختلف کارگری موجود شرکت میکردند ، سند یکالیسم طبقاتی را پایه گذاری میکردند ، مبارزه " طبقاتی را با کسار تبلیغی و ترویج وسیع در میان توده های مردم و بویژه در درجه اول طبقه " کارگر دامن میدادند ، بطوریکه در آستانه " تاسیس حزب ، طبرفم اینکه پیروسه " نفوذ جنبش کمونیستی در جنبش کارگری تازه آغاز شده بود ، شرایط برای پیوند این دو جنبش وحدت گروه های کمونیستی مختلف در یک حزب کمونیستی واحدی آماده بسود - حزب کمونیستی که با ایجاد آن جنبش انقلابی طبقه " کارگر به سطح عالیتری از نظر کمی و کیفی ارتقا " یافت .

۴) حزب کمونیست چین در رهبری جنبش کارگری : دوره نخستین موج بزرگ مبارزات کارگری ۲۳ - ۱۹۲۱

در ماه ژوئیه ۱۹۲۱ حزب کمونیست چین رسماً تاسیس گردید . در نخستین کنگره آن که در شهر شانگهای تشکیل گردید ، ۱۲ نماینده از طرف

اکثریت قریب به اتفاق گروه ها کونیستی چین ( ۸ گروه در چین وجود داشت ) و نیز نماینده " بین الملل کونیست شرکت " داشتند . این دوازده کونیست بنیانگذار حزب دارای تجربه غنی و واقعی جنبش کارگری و کونیستی بودند و واقعا به نمایندگی از طرف کارگران سراسر چین در این کنگره شرکت می جستند . در این نخستین کنگره ، بر سر مساله " ساختمان حزب ، مبارزه میان دو مشی مختلف در گرفت . رفیق مائو معتقد بود که حزب باید بر اساس اصول مارکسیستی لنینیستی تشکیل گردد و وظیفه اساسی اش تصرف قدرت از طریق قهر انقلابی و برقراری دیکتاتوری پرو - لئاریا باشد . حزبی که هدف نهائین نحقق کونیسم باشد ، و در آساز ، رهبری انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فئودالی را در دست گیرد ، رفیق مائو از طرفی نظریات اپورتونیستی راسترا مورد انتقاد قرار داد . این نظریات معتقد به تشکیل یک حزب پرولتری با انضباط و مبارز نبودند ، بلکه معتقد به یک انجمن برای آموزش مارکسیسم لنینیسم بودند ، انجمنی که در ضمن ، فعالیت های تبلیغاتی علنی را در حاشیه " جنبش کارگری و مبارزه انقلابی روزمره انجام دهد . از جانب دیگر وی همچنین نقطه نظرات " چپ " را که معتقد به انزوای حزب بودند و می گفتند که حزب باید از رهبری انقلاب دموکراتیک سرباز زند ، در فعالیت های علنی وارد نشود و هیچ نوع روشنفکر را به داخل صفوف خود راه ندهد ، مورد انتقاد قرار داد . کنگره سرانجام نظریات رفیق مائو را به تصویب رساند و بر این پایه اساسنامه " حزب را تصویب و کمیته مرکزی را انتخاب کرد .

کنگره تصمیم بر مخفی بودن حزب گرفت ، و در عین حال یک ارگسان آؤتاسیون و تبلیغ علنی تحت کنترل حزب به نام " دبیرخانه سازمان کار " تشکیل داد تا این ارگان بتواند در شرایط سرکوب پلیسی و ترور حکومت های میلیتاریست و نوکران امپریالیست ها \* بدون اینکه ناگزیر باشد و با بستگی خود را به حزب علنا اعلام کند ، از رهنمود های حزب پیروی کرده ، از ضریات ارتجاع تا حدودی در امان باشد .

بعد از عقیم ماندن انقلاب جمهوری و غصب قدرت توسط فئودالها و میلیتاریست ها ، حکومت ترور و اختناق این مرتجعین در سراسر چین ، به استثنای چین جنوبی که در آنجا حکومت قانونی هنوز مستقر بود و تا حدودی به کونیست ها اجازه فعالیت بیشتر را میداد ، مسلط گردید . بود . کم نبود روزنامه ها و ارگان های تشکیلاتی گروه ها کونیستی که مدت کوتاهی پس از آغاز فعالیت ، قدغن یا منحل میگردد .

تاسیس حزب مرحله ای نوین در تکامل جنبش کارگری چین گشود ، مرحله ای که طی آن حزب کونیست این ستاد سنیاسی پیشرو طبقه کارگر ، جنبش کارگری را واقعا متشکل ، سیاسی و رهبری نمود ، بر تعداد مبارزات و اعتصابات کارگری که تحت تاثیر و یا رهبری حزب از طریق " دبیرخانه " برپا شد ، افزوده گشت . سند یکاها و کلوب ها و انجمن های کارگری جدید بویژه در خونان ، منطقه ای که تحت رهبری مائو قرار داشت ، تشکیل گردید . در ماه آوریل ۲۲ ، با توجه به شرایط مساعد ، یعنی از یکسو اعتصابات و مبارزات بی نظری و وسیع کارگری ، و از سوی دیگر سیاست معتدل دولت قانونی جنوب ، " دبیرخانه " کنگره " سراسری کار را ، به منظور تحکیم وحدت صفوف کارگران " در کانتون فرا خواند . در این کنگره ، کلیه سازمان های کارگری یعنی ۱۶۰ نماینده از ۱۴ شهر مختلف به نمایندگی از جانب ۱۰۰ سندیکا که مجموعا ۳۰۰۰۰۰ عضو را در بر میگرفتند ، شرکت داشتند . هر چند این کنگره به سبب گرایش های گوناگون انحرافی ( آتاریسم ، کورپوراتیسم ، ... ) نتوانست به اهداف حاکمیتی که کونیست ها ( نمایندگان " دبیرخانه " ) پیش بینی کرده بودند ( از جمله : قبول سوسیالیسم به مثابه هدف غایی مبارزه طبقه کارگر ) نایل گردد ، لکن تصویب یک سلسله قطعنامه های مهم در مورد خصلت طبقاتی سندیکها ، انسوزوم همبستگی کارگری در اعتصابات و غیره ، این کنگره را سر قصل مرحله مهمی از جنبش کارگری چین قرار داد ، مرحله ای که مشخصه آن اتحاد کلیه شاخه های طبقه کارگر و طرد روحیه محلی گری و منطقه ای گری در مبارزات کارگری بود . از جمله گام های بعدی که کونیست ها در همین جهت ، یعنی یکپارچه ساختن طبقه کارگر و اتحاد وسیعتر آن برداشتند ، ایجاد " سند یکای ایالتی دستجات کارگری " بود که در خونان تشکیل شد و دبیرکسل آن مائو بود و کارگران بخش های متعدد و مختلف صنعتی را در بر میگرفت . و این امر ، یعنی تشکل سندیکائی کارگران بزبایه وسیع صنعتی ، بسیاری نخستین بار بود که در چین صورت تحقق بخود میگرفت .

به موازات رهبری سازماندهی این مبارزات و در ارتباط با آن ، حزب امرکاد رساناری را نیز با موفقیت به پیش می برد . بدین ترتیب که از همان آغاز ، یعنی از سال ۱۹۲۲ ، کاد رهای کارگری که در جریان توفان مبارزات پرولتری آید بده شده بودند ، و در بد ارس آموزشی حزب ثوری مارکسیسم را فرا گرفته بودند ، امکان می یافتند در سازمان های حزبی و در سندیکها مواضع رهبری را اشغال نمایند . در مورد روشنفکران ، از آنجا که ایشان از منشا خرد بورژوازی و بورژوازی بودند ، امرکاد رسانی با سختگیری و

وقت بیشتری انجام میگرفت. بدین ترتیب که روشنفکران و دانشجویان انقلابی - یعنی آن روشنفکرانی که "مایل به پیوند با توده های زحمتکش بودند و در این جهت نیز عمل میکردند" - از طرف حزب مأمور کار در میان طبقه کارگر، در کارخانه ها و معادن، می شدند و به کار سخت و پیکار، در پیوند فشرده با طبقه کارگر؛ برای آموزش کارگران و دادن زمین به مبارزانشان، سیاسی کردن رهبری و سازمان دادن این مبارزات می پرداختند. و در عین حال از این طریق خود را "پرولتسریزه" می کردند و از منشا و مواضع طبقاتی غیر پرولتری خود بیش از پیش می بریدند. در این راه، کم نبودند دانشجویان و روشنفکران کمونیستی که به واسطه فقدان آمادگی فیزیکی، شاق بودن وظایف (زیرا که می بایست علاوه بر کار طاقت فرسای بدنی، که کلیه کارگران را زیر بار خود خرد میکرد، وظایف متعدد حزبی را نیز به ثمر برسانند) از پای افتادند و به صف کمونیست هایی که در زندان های قرون وسطایی و زیر شکنجه و شکنجه نامشروع می شدند، یعنی به صف کلیه شهیدان راه انقلاب می پیوستند.

بدین ترتیب، حزب کمونیست چین فعالانه در جنبش کارگری شرکت کرد؛ اصول سازمانی و عملی جدیدی در مقابل آن قرار داد، سطح مبارزات مطالباتی را ارتقا داد، جنبش کارگری را تکامل و سازمان داد، و صفوف کارگران را در سازمان های متعدد و متنوع این طبقه استحکام بخشید. نیروی جنبش کارگری سال ۱۹۲۲ به بعد بدون پیوند این دو عامل اساسی، یعنی نیروی بالفعل جنبش کارگر و رهبری آگاهانه است. دو عاملی که هیچ عامل دیگری نمیتواند جایگزین آن گردد: از طرفی طبقه کارگر بیدار شده و به تدریج در تکان ها و حرکت های خویش رفته رفته نیروی خود را آزمایش میکند و در تجربه بد آن بی میرد، و از طرف دیگر رهبری آگاه حزب این نیرو را سمت و سازمان داد، با نفوذ آگاهی بخش سوسیالیسم آن را صیقل میدهد. بدون این تلفیق دو عامل فوق جنبش عملی و عنصر آگاه، رشد جنبش کارگری - حتی در بهترین و مساعدترین شرایط نیز غیر قابل تصور میبود، همانطور که درک غلط فروکتس موقتی جنبش کارگری، در پایان این مرحله، بدون در نظر گرفتن نقش رهبری غیر قابل فهم خواهد بود. وقتی که در اواخر این مرحله، جنبش کارگری نخستین ضربات شدید سرکوب پلیسی میلیتاریست ها، که از رشد بی سابقه جنبش به وحشت افتاده بودند، قرار گرفت، عناصری در رهبر مثل چن دوسینو این ساز را سردادند که کارگران برای پیکارهای طبقاتی خویش نه احساس

آسادی میکنند و نه احساس احتیاج - و بدین ترتیب "عقب ماندگی خود را به کردن طبقه کارگر نهادند". و اگر جنبش کارگری در این دوره کوتاه آفون کرد و به استصابت پراکنده، مجزا و تصادفی خلاصه گردید، نه فقط به خاطر شرایط تشدید اختناق و تضعیف پرولتاریا، بلکه بطسور عمده به خاطر گرایش انحلال طلبانه ای بود که تحت تاثیر شرایط خارجی (تشدید سرکوب و اختناق) در رهبری حزب رشد کرده بود. زیرا که در همان زمان، در حونان، یعنی آنجا که سازمان های جنبش تحت رهبری خرد مندانه و قاطع مائوتسه دون قرار داشت، طبقه کارگر و حزبی نسوا - نسنند مواضع مستحکم گذشته را کم و بیش حفظ نمایند. و باز اگر جنبش توانست از این مخصه نجات یابد و دوره جنبشی از اوج گیری نهضت را بکشانید (از ۲۴ تا ۲۷) به خاطر اتخاذ سیاست درستی بود که بنسب حزب اجازه داد نیروهای اصلی خود را حفظ کرده، از آرایش جدید نیروهای اجتماعی و سیاسی که به وجود آمده بود، یعنی بطور عمده از گرایش بورژوازی ملی به سازش با پرولتاریا در مقابل تشدید تجسس اوزارت امپریالیسم و هرج و مرج میلیتاریسم، استفاده کند و جنبه واحد و وسیعی بر گرد طبقه کارگر با حفظ استقلال طبقه کارگر و حزبی تشکیل دهد.\*

\* در سال ۱۹۲۳، حزب کمونیست به اعضای خود دستور می دهد و از گومیندان شوند. این رهنمود حزب کمونیست که در آن زمان بیش از چند صد نفر عضو داشت، علاوه بر اینکه حزب را در مقابل ضربات ارتجاع تا حدودی ایمنی میدهد، به آن امکان نیز میدهد که از زمینه مناسبی برای تبلیغ و نفوذ میان کارگران و دهقانان برخوردار گردد و نیز در داخل گومیندان باعث تقویت جناح چپ آن میگردد. در اواخر مرحله اول ساختمان حزب، یعنی سال ۲۷، مشق انحلال طلبانسه چن دوسینو در رهبری حزب غلبه پیدا میکند. این مشق که بر اساس ترک سیاست وحدت و مبارزه درون جنبه واحد و اتخاذ سیاست سازشکارانه توسط رهبری حزب در مقابل بورژوازی قرار داشت، تناسب قوا را کاملاً به نفع بورژوازی تغییر داده، چنان گای چک را به سرکوب ضد کمونیستی خود تشویق کرده، باعث شکست موقتی انقلاب میگردد.

( ۵ ) دومین موج مسابقات کارگری چین ( ۲۷ - ۱۹۲۴ )

به دنبال جنبشی که حزب برای احیای سندیکاها برپا کرد، جنبش کارگری به دوره جدیدی گام گذاشت. در بهار سال ۱۹۲۵، دومین کنگره نس کشوری کار در کانتون با شرکت اتحادیه کارگری ( که در آنها عناصر و سازمان های بورژوازی و خرده بورژوازی شرکت داشتند، ولی حزب کمونیست نیز نقش مهمی داشت ) ۲۸۱ نماینده، از طرف ۱۶۶ سندیکا که مجموعاً ۵۴۰۰۰ عضو را در بر میگرفتند تشکیل گردید.\*

مهمترین تظاهراتی که در این دوره به وقوع پیوندد و نقش نقطه عطف را در جنبش کارگری چین بازی میکند، "حاشیه ۳۰ مه ۱۹۲۵" و اعتصابات عمومی شانگهای و هنگ کنگ است که متعاقب حادثه مزبور برپا گردید. در ماه مه این سال امپریالیسم ژاپن دستیارانش طوسی پرووکاسیون های مختلف و پادریاسخ به اعتصابات کارگران چندین تن از آنان را به قتل میرسانند. در روز ۳۰ مه، چندین هزار دانشجو به پشتیبانی از کارگران به تظاهرات برخاستند و مردم را نیز دعوت به تظاهرات کردند. تظاهرات دانشجویان با سرکوب شدید ارتجاع و کشتار تظاهرکنندگان روبرو میشود و این خود موج عظیم اعتراض اقشار مختلف مردم و اعتصاب عمومی کسبه و کارگران را برمی انگیزد و به یک جنبش ضد امپریالیستی و انقلابی پرداخته این، نظیر جنبش ۱ مه ۱۹۱۹ تایدیل میگردد. طبقه کارگر با تمام نیروی خود وارد صحنه مبارزه میشود. در اوت ژوئن، بیش از ۲۰۰۰۰۰ کارگر در شانگهای تحت رهبری "سندیکای عموموسی شانگهای" - که به همین مناسبت از طرف حزب تاسیس شده بود - به اعتصاب برخیزید. و اعتصابات کارگری در مناطق مختلف برپا میشود. در ۱۹ ژوئن، اعتصاب کارگری هنگ کنگ ۲۵۰۰۰ کارگر را در بر میگردد. در عین حال، یک کمیته آکسیون مرکب از "سندیکای عمومی"، "فدراسیون دانشجویان شانگهای" و "فدراسیون کسبه" شانگهای در ۲ ژوئن تشکیل میگردد. و برنامه ای را حاوی نکات دموکراتیک اقتصادی و سیاسی در مورد کارگران و مردم و نکات ضد امپریالیستی ارائه میدهد. "سندیکای عمومی" همه جا جنبش را هدایت و

\* در سال ۱۹۲۲، در نخستین کنفرانس این سازمان فقط ۱۶۰ نماینده از طرف ۳۰۰۰۰ عضو شرکت داشتند.

رهبری میکند: سندیکاها متحد تشکیل میدهند، دسته های انتظاماتی مسلح ترتیب میدهند... بطوریکه در اواخر ماه ژوئیه، ۱۱۷ سندیکا را با بیش از ۲۰۰۰۰۰ عضو در بر میگردد. جنبش ۳۰ مه و شرکت فئسال حزب کمونیست در آن از طریق سندیکای عمومی، نقش رهبری کننده این سندیکا و حزب کمونیست را در جنبش کارگری تثبیت می نماید. نخست رهبری حزب کمونیست، جنبش همگنان در شان های بعد با موفقیت بیشتری رشد میکند. در نوامبر ۱۹۲۵، ۶ اعتصاب، در ژانویه ۲۶، ۱۰ اعتصاب، در مارس و مه همان سال به ترتیب ۲۱ و ۲۵ اعتصاب، در مجموع ۱۰۰ موزه را با بیش از ۲۰۰۰۰۰ کارگر در بر میگردد. در سال ۱۹۲۶، سومین کنگره ملی کار برای نخستین بار دعوت سندیکای عمومی به تنهایی فراخوانده میشود و بیش از نیمی از طبقه کارگر چین را از طریق نمایندگان آن گرد هم میآورد.



اهمیت این مرحله از فعالیت حزب کمونیست چین در استقلال به روستا، رهبری انقلاب ارضی، ایجاد ارتش سرخ

بررسی فعالیت های کونیست ها قبل از تأسیس حزب و فعالیت های "دبیرخانه کار" (ارکان علی حزب کونیست) در سال های ۲۳/۱۹۲۱ و سپهر فعالیت های "سند پیکای عمومی" در سال های بعد از ۱۹۲۵، نقش اساسی ای را که کونیست ها در چارچوب گروه های کونیستی (قبل از ایجاد حزب) و سپس به پیروی از رهنمود حزب، از طریق سازماندهی اقتصادی و سیاسی در جنبش کارگری چین بازی کردند، به وضوح نشان می دهد. این روشنفکران کونیست، چه در مرحله ابتدائی جنبش کارگری و چه در مراکز بعدی و نیز در طول کلیه پیکارهای طبقه کارگر، در صفوف مقدم، زیر پرچم حزب کونیست چین قرار گرفتند. آنان به صفوف ارتش پرولتاریای صنعتی چین پیوستند تا از طرفی خود را پرولتریزه کنند و از طرف دیگر معرفت سوسیالیستی و آگاهی ضد امپریالیستی را به درون وی نفوذ داده، پرولتاریا را بین از بینر، مشکل نمایند. در این پیرو، کارگران ارزنده ای که از منشا، پرولتری بودند، از درون این جنبش توفانی برخاستند و با کارهایی که از منشا، غیر پرولتری (روشن-فکران انقلابی) بودند، پیوند یافتند. امتزاج میان ایندولوزی مارکسیستی و جنبش کارگری در طول این پیروسه تحقق پذیرفت: "جنبش کارگری پایه" طبیعتاً حزب کمونیست چین را تشکیل میدهد و مبارکسیسم لنینیسم پایه "ایدئولوژیستی آن را. حزب کمونیست چین محصول پیوند جنبش کارگری و مبارکسیسم لنینیسم است. \*

حال ببینیم جای این مرحله از مبارزات کارگری، این نخستین دوره، جنگ انقلابی داخلی، این نخستین دوره، ساختمان حزب و در مجموع حیات حزب کونیست چین و پیروسه انقلاب چین چه بوده است.

\* رجوع نمود به مقاله "کاهواره" حزب کونیست چین به قلم دان بین کوان، مترجم در شماره، ژوئیه ۱۹۷۲ مجله "چین آبادان".

(۱) می دانیم که از سال ۱۹۲۷ به بعد، مرکز نقل انقلاب چین به روستا انتقال یافت و انقلاب چین پس از قریب ۲۰ سال مرحله عمدتاً روستائی - که در طول آن حزب کونیست توده های عظیم دهقانان و خلق را بسیج کرد، ارتش توده ای را سازمان ورشد داد و بر کلیه مرتجعین و امپریالیست ها در جنگ توده ای طولانی فائق آمد. در سال ۱۹۴۹ به سه ایجاد جمهوری توده ای چین انجامید. ولیکن این "انتقال به روستا" ورشد و پیروزی آینده انقلاب میسر نگردید. مگر با پشت سرنگردن این مرحله مبارزه و به دنبال و در اثر مبارزات توفانی طبقه کارگر چین در این دوره. این مبارزات آگاهی سیاسی دهقانان فقیر و میانه حال را بیدار ساخت و در مبارزات آنان - که هنوز با تمام اهمیت خود جنبه غالب نیافتاده بود - تأثیر عمیق انگیزنده بجای گذاشت. پیشرفت های ارتش ملی (ارتش گومیندان که حزب کونیست نیز درون آن چند واحد نظامی تحت رهبری خود داشت) در چین جنوبی، در جریان لشکر کشی به شمال، در ارتباط مستقیم با جنبش های عظیم کارگری شانگهای، کانتون و ووهان، به در قیام را در میان دهقانان این مناطق پاشید و نیز زمینه را برای ایجاد پایگاه های سرخ در این مناطق فراهم ساخت.

"مناطق که حکومت سرخ چین ابتدا در آنجا پدید آمده و برای مدت طولانی قادر به دوام است، مناطقی (۰۰۰) نیستند که تحت تأثیر انقلاب دموکراتیک واقع نشده باشند، بلکه مناطقی هستند (۰۰۰) که در آنجا توده های کارگران، دهقانان و سربازان در جریان انقلاب بورژوا دموکراتیک ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ به تعداد زیادی پیاخته اند." (مائوتسه تون: "چرا حکومت سرخ میتواند پابرجا بماند؟" ج ۱ ص ۹۰)

آنچه که در چین زمینه را برای جنگ توده ای فراهم ساخت، مجموعه پرشماری بود از مبارزات متنوع مسالمت آمیز و قهر آمیز توده های خلق، که در هر قدم بر تجربه خود افزوده، اشتباهات خود را تصحیح کرده، پیکار خود را به سطح عالیتری ارتقا دادند. و این جمع بندی و ارتقاء سطح ممکن نگردید مگر از طریق حزب کونیست که در پیوند فشرده با خلق و بویژه طبقه کارگر، این مبارزات را در پرتو تئوری مارکسیسم و در جریان مبارزه ای طولانی (تبلیغ و ترویج و سازماندهی سیاسی و نظامی) رشد و توسعه بخشید. و بدین ترتیب، اعتراضات کوچک کارگری سال های ۲۰ - ۱۹۱۹ به اعتراضات بزرگ همراه با دفاع مسلحانه و بعد به قیام های عمومی مسلحانه کارگری و توده ای، و شورش های مسالمت آمیز دهقانان به شورش های عظیم مسلحانه آنان، انجامید.

(۲) خصوصیت اساسی جنگ توده ای رهبری پرولتری آن است. در طول این ۸ سال مبارزه عمدتاً کارگری هسته ای از زینندگان کارگری و روشنفکران کمونیست مجرب و آیدیده در مبارزات طبقاتی پرولتاریا بوجو آمد که کارهای رهبری دهقانان انقلابی را تأمین نمود. کارهایی که بخودی خود نمی توانستند به وجود آیند، به عنوان نمونه، زندگی سیاسی رفیق مائوتسه دون که در سال ۱۹۱۹ مبتکر گروه های جوانان روشنفکر انقلابی در خونان بود، و در سال ۱۹۲۲ دبیر کل فدراسیون ایالتی سنیکیاها در همان محل، و از سال ۱۹۲۷ به بعد، سازماندهنده "انتقال به روستا"، نشاندهنده این حقیقت و این درس مهم انقلاب چین است. در "مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین" (دسامبر ۱۹۳۶)، در بررسی ویژگی های جنگ انقلابی چین، رفیق مائوتسه دون می نویسد:

"ویژگی اول اینست که چین کشور پهنای نیم مستعمره ای است که در زمینه سیاسی و اقتصادی بطور ناموزون تکامل می یابد و انقلاب سال های ۲۷-۱۹۲۴ را پشت سر نهاده است (...). چین انقلاب بزرگی را پشت سر نهاده است این انقلاب پذیرفته شده که از آن ارتش سرخ سرپیرون کشیده است. این انقلاب رهبر ارتش سرخ یعنی حزب کمونیست را آماده ساخته است، و توده های مردم را آماده ساخته است، بدین ترتیب که به آنان تجربه شرکت در انقلاب را بخشیده است." (آثار منتخب: ج ۱، ص ۸-۲۹۷، چاپ فارسی، بسا مقابله با متون خارجی)

ما در اینجا این مسأله را خاطر نشان می سازیم که فعالیت حزب بطور عمده در شهر بدین معنی نبود که حزب در روستا و در میان سایر اقشار مردم - بویژه دهقانان - به فعالیت نمی پرداخت، بلکه برعکس، از آنجا که حزب از همان آغاز رهبری انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فئودالی را وظیفه خود قرار داده بود، و با توجه به آموزش های لنینی و رهنمود های کمینترن در مورد اهمیت و نقش اساسی دهقانان در کشورهای نیم مستعمره نیم فئودال خاور، فعالیت در میان دهقانان و سازماندهی آنان را از آغاز در دستور کار خود قرار داده بود. به عنوان مثال، نخستین اتحادیه های دهقانی در سال های ۲۱-۱۹۲۰ تحت رهبری حزب تشکیل گردید و بعد به تدریج در سایر مناطق نیز، از جمله خونان، همین اتحادیه های دهقانی رشد کرد و چند صد هزار عضو را دربر گرفت. در سال های ۲۶-۲۵، مائو رهبر اتحادیه های دهقانی خونان را به عهده داشت و اثر برجسته "و" گزارش بررسی جنبش دهقانی خونان" حاصل

فعالیت و بررسی های وی در این دوره و منعکس کننده اوج گیری جنبش دهقانی در این سال ها است. در همین سالها، کنگره های اتحادیه های دهقانی چند صد هزار نفر را نمایندگی میکرد (۲۰۰،۰۰۰ در سال ۱۹۲۵ و ۶۰۰،۰۰۰ در سال ۱۹۲۶). همچنین در جریان لشکرکشی به شمال حزب روابط محکمی با دهقانان برقرار نمود. بدین ترتیب حزب کمونیست میکوشید تا به طوری و در فرصت های گوناگون دهقانان را بیشتر به مبارزه کشانده و بسیج و متشکل نماید و اتحاد میان پرولتاریا و دهقانان فقیر را، که در مرحله بعدی در درون ارتش سرخ کارگری دهقانی تبلور یافت، پایه ریزی و مستحکم نماید. اما تمرکز فعالیت حزب در شهر - ونسه در روستا - در مرحله اول، دلیل دیگری نداشت جز لزوم پیوند عناصر مارکسیست و روشنفکران انقلابی با طبقه کارگر، یعنی انقلابی ترس و پیشروترین طبقه جامعه نیم مستعمره نیم فئودال چین، و لزوم پیوند مارکسیسم با جنبش کارگری و ایجاد حزب و تحکیم نخستین پایه های آن در میان تنها طبقه ای که رسالت برانداختن کنگه نظامات کهنه و استقرار سوسیالیسم را در جامعه به عهده دارد.

(۳) این نخستین مرحله ساختار حزب کمونیست چین در عین حال نخستین دوره جنگ انقلابی در چین و آغاز مبارزه مسلحانه خلق چین است، که طی آن طبقه کارگر و حزب کمونیست نخستین تجربیات مبارزه مسلحانه خود را می اندوزند. این مبارزه مسلحانه از همان آغاز (از سال ۱۹۲۵) چه در شهر (تشکیل گروه های مسلح کارگری، انضامات همراه با دفاع مسلحانه، قیام های مسلحانه کارگری) که نقش عمده را در مبارزات داشته است، و چه در روستا، اخصاً توده های دارد، و از سال ۲۷ به آغاز جنگ توده ای به تنگ انقلاب ارضی منجر میشود. این دوره، دوره لشکرکشی به شمال و قیام های کارگری شانگهای و کانتون و قیام های دهقانی نان چان و "درویاچیژی" است. قبل از لشکرکشی به شمال، سند یگهای کارگری تحت رهبری حزب کمونیست شروع کرده بودند به ایجاد "واحدهای مراقبت نظامی" و زیره های در سطوح مختلف منطقه ای، شهری و کارخانه، با وظیفه دفاع از انضامات کارگران در مقابل سرکوب از اجتماع. کوشش این سند یگها این بود که کارگران را مستقیماً از کمیته ان و ارتش آن مسلح سازد. در سند یگهای بزرگ، این گروه های مسلح کارگری بسیار فعال و نیرومند بودند. مثلاً در آوریل ۱۹۲۷، گروه

(۲) خصوصیت اساسی جنگ توده ای رهبری پرولتاری آن است. در طول این ۸ سال مبارزه عمدتاً کارگری هسته ای از زینندگان کارگری و روشنفکران کمونیست مجرب و آیدیده در مبارزات طبقاتی پرولتاریا بوجو آمد که کارهای رهبری دهقانان انقلابی را تأمین نمود. کارهای که بخودی خود نمی توانستند به وجود آیند. به عنوان نمونه، زندگی سیاسی رفیق مائوتسه دون که در سال ۱۹۱۹ مبتکر گروه های جوانان روشنفکر انقلابی در خونان بود، و در سال ۱۹۲۲ دبیرکل فدراسیون ایالتی سنیکیاها در همان محل، و از سال ۱۹۲۷ به بعد، سازماندهنده "انتقال به روستا"، نشاندهنده این حقیقت و این درس مهم انقلاب چین است. در "مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین" (دسامبر ۱۹۳۶)، در بررسی ویژگی های جنگ انقلابی چین، رفیق مائوتسه دون می نویسد:

"ویژگی اول اینست که چین کشور پهنای نیم مستعمره ای است که در زمینه سیاسی و اقتصادی بطور ناموزون تکامل می یابد و انقلاب سال های ۲۷-۱۹۲۴ را پشت سر نهاده است (۳). چین انقلاب بزرگی را پشت سر نهاده است. این انقلاب پدیده های افشاندنه که از آن ارتش سرخ سر بیرون کشیده است. این انقلاب رهبر ارتش سرخ یعنی حزب کمونیست را آماده ساخته است، و توده های مردم را آماده ساخته است. بدین ترتیب که به آنان تجربه شرکت در انقلاب را بخشیده است." (آثار منتخب: ج ۱، ص ۸-۲۹۷، چاپ فارسی، پسا مقابله با متون خارجی)

ما در اینجا این مسأله را خاطر نشان می سازیم که فعالیت حزب بطور عمده در شهر بدین معنی نبود که حزب در روستا و در میان سایر اقشار مردم - بویژه دهقانان - به فعالیت نمی پرداخت، بلکه برعکس، از آنجا که حزب از همان آغاز رهبری انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فئودالی را وظیفه خود قرار داده بود، و با توجه به آموزش های لنینی و رهنمود های کمینترن در مورد اهمیت و نقش اساسی دهقانان در کشورهای نیم مستعمره نیم فئودال خاور، فعالیت در میان دهقانان و سازماندهی آنان را از آغاز در دستور کار خود قرار داده بود. به عنوان مثال، نخستین اتحادیه های دهقانی در سال های ۲۱-۱۹۲۰ تحت رهبری حزب تشکیل گردید و بعد به تدریج در سایر مناطق نیز، از جمله خونان، همین اتحادیه های دهقانی رشد کرد و چند صد هزار عضو را دربر گرفت. در سال های ۲۶-۲۵ مائو رهبر اتحادیه های دهقانی خونان را به عهده داشت و اثر برجسته "وی" گزارش بررسی جنبش دهقانی خونان" حاصل

فعالیت و بررسی های وی در این دوره و منعکس کننده اوج کیرن جنبش دهقانی در این سال ها است. در همین سالها، کنگره های اتحادیه های دهقانی چند صد هزار نفر را نمایندگی میکرد (۲۰۰,۰۰۰ در سال ۱۹۲۵ و ۶۰۰,۰۰۰ در سال ۱۹۲۶). همچنین در جریان لشکرکشی به شمال حزب روابط محکمی با دهقانان برقرار نمود. بدین ترتیب حزب کمونیست میکوشید تا به طوری و در فرصت های گوناگون دهقانان را بیشتر به مبارزه کشانده و بسیج و متشکل نماید و اتحاد میان پرولتاریا و دهقانان فقیر را، که در مرحله بعدی در درون ارتش سرخ کارگری دهقانی تبلور یافت، پایه ریزی و مستحکم نماید. اما تمرکز فعالیت حزب در شهر - ونسه در روستا - در مرحله اول، دلیل دیگری نداشت جز لزوم پیوند عناصر مارکسیست و روشنفکران انقلابی با طبقه کارگر، یعنی انقلابی ترین و پیشروترین طبقه جامعه نیم مستعمره نیم فئودال چین، و لزوم پیوند مارکسیسم با جنبش کارگری و ایجاد حزب و تحکیم نخستین پایه های آن در میان تنها طبقه ای که رسالت برانداختن کلیه نظامات کهنه و استقرار سوسیالیسم را در جامعه به عهده دارد.

(۳) این نخستین مرحله ساختمان حزب کمونیست چین در همین سال نخستین دوره جنگ انقلابی در چین و آغاز مبارزه مسلحانه خلق چین است، که طی آن طبقه کارگر و حزب کمونیست نخستین تحریکات مبارزه مسلحانه خود را می اندوزند. این مبارزه مسلحانه از همان آغاز (از سال ۱۹۲۵) چه در شهر (تشکیل گروه های مسلح کارگری، انضامات همراه با دفاع مسلحانه، قیام های مسلحانه کارگری) که نقش عمده را در مبارزات داشته است، و چه در روستا، اخصاً توده های دارد، و از سال ۲۷ به آغاز جنگ توده ای به تنگ انقلاب ارضی منجر میشود. این دوره، دوره لشکرکشی به شمال و قیام های کارگری شانگهای و کانتون و قیام های دهقانی نان چان و "درویاتیژی" است. قبل از لشکرکشی به شمال، سند یگای کارگری تحت رهبری حزب کمونیست شروع کرده بودند به ایجاد "واحدهای مراقبت نظامی" ورزیده های در سطوح مختلف منطقه ای، شهری و کارخانه، با وظیفه دفاع از انضامات کارگران در مقابل سرکوب ارتجاع. کوشش این سند یگایا این بود که کارگران را مستقیماً از گومیندان و ارتش آن مسلح سازد. در سند یگایا بزرگ، این گروه های مسلح کارگری بسیار فعال و نیرومند بودند. مثلاً در آوریل ۱۹۲۷، گروه

مسلح شدن یکای عمومی نساجی ووهان دارای ۵۰۰ عضو متغیرو ۶۰ عضو دائمی بودند. در سال ۲۷ کلبه "سند یکان های چپ" وابسته به حزب کمونیست) همانند سند یکاها و سازمان هان رفیب و یا متعلق به دشمنان دسته های مسلح خود را داشتند، که به تغذیه و یا حتی به جوب و چمسان مسلح بودند. طبقه کارگر چین در جریان مبارزات خود تحت رهبری حزب دریافت بود که برای دفاع از خود و بران تصرف قدرت سیاسی احتیاج به سلاح دارد. حزب کمونیست غیرم اشتباهات ناشی از مشی چین دوسیو و در مساله "تصرف قدرت" اندیشه "مقاومت مبارزه" مسلحانه را در میان طبقه کارگر پرورش داده بود.

مجموعه این مبارزات و حادث شدن تضاد میان بورژوازی (جناب راست گویندان) و پرولتاریا (حزب کمونیست) ، خلق و فتود الیسم به قیام مسلحانه عمومی پرولتاریا تحت رهبری حزب کمونیست (در شانگهای و در کانتون) منجر گردید. و مبارزه مسلحانه در شرایط خیانت بورژوازی و ناکافی بودن نیروی طبقه کارگر در مقابل با سرکوب ارتجاع، انتقال پسه روستا را از طریق قیام هان نان چان و "درو پائیزی" ضروری نمود. قیام "درو پائیزی" نقطه اوج و تبلور فعالیت های حزب در سراسر مرحله اول در زمینه های مختلف و در میان کارگران، دهقانان و سربازان بود: نیروهای مسلح این قیام که در شرایط بسیار سخت (شکست انقلاب و تحلیف نیروهای کم انقلاب، هرج و مرج داخلی حزب ناشی از مشی رویزیونیستی چین دوسیو منی بر سازش با بورژوازی) ، تحت رهبری رفیب مائو سازمان داده شد، از سه هفت تشکیل شده بود: هفت اول مرکب بود از نیروی کار شهر اوخان (بخشی از ارتش گویندان که همزمنی آن در دست اعضای حزب کمونیست بود) ، هفت دوم بطور عمده از کارگران راه آهن و معدنچیان شوی کوشان و آن یوان (که از نخستین سال های ۲ توسط حزب سازماندهی شده بودند) تشکیل میند، و هفت سوم عبارت بود از نیروهای مسلح دفاع از خود دهقانان. قیام درو پائیزی تبلور اتحاد کارگران، دهقانان و سربازان و نطفه ارتش سرخ بود. رفیب مائو تسه دون با تجربه نظامی این دوره، حزب و تاثیر آن در حیات حزب در مرحله بعد چین برخوردار میکند:

"حزب ما با آنکه طی سه یا چهار سال، یعنی از سال ۱۹۲۱ - سال بنیانگذار حزب کمونیست چین - تا سال ۱۹۲۴ (نخستین کنگره ملی گویندان) نتوانست اهمیت ترک مستقیم در کار تدارک جنگ و سازماندهی قوای مسلح را درک کند و در دوره ۲۷-۱۹۲۴

و حتی مدتی بعد از آن نیز این نکته را بعد کافی درک ننکسرد. معذک در سال ۱۹۲۴ با شرکت در کار آکادمی نظامی حوان پسو وارد مرحله نوینی شد و شروع به درک اهمیت امور نظامی کرد. حزب با کمک به گویندان در جنگ گوان دون و شرکت در لشکرکشی به شمال رهبری قسمتی از قوای مسلح را بدست گرفت. شکست انقلاب برای حزب ما درس در داندکی بود، و بعد قیام نان چان، قیام درو پائیزی و قیام گوان جو برپا گردیدند و مرحله نوینی، مرحله ناسیونالیست ارتش سرخ فرا رسید. این دوران بسیار مهمی بود که حزب ما طی ایسن دوران توانست به درک کاملی از اهمیت ارتش دست یابد.

( مسائل جنگ و استراتژی: ج ۲، ص ۵/۳۳۴ )

### چند برخورد نادرست و انحرافی به تجربه نخستین مرحله ساختمان حزب کمونیست چین (۲۱/۲۷)

ما سعی کردیم اهمیت نخستین مرحله ساختمان حزب کمونیست چین را از جهت آماده کردن زمینه مبارزه وسیعتر بعدی، از جهت ایجاد و آماده ساختن هسته رهبری کننده، ارتش سرخ یعنی حزب کمونیست، و از جهت تجربه نظامی حزب و ایجاد ارتش سرخ، نشان دهیم. نکته بروی تجربه این قسمت از حیات حزب کمونیست چین از این نظر حائز کمال اهمیت است که - همانطور که در مقدمه این بررسی گفتیم - بدون درک درست چگونگی بوجود آمدن حزب کمونیست، ضرورت تاریخی آن و چگونگی قرار گرفتن آن در راس نهضت ضد امپریالیستی و ضد فتودالی، بحث بر سر رهبری انقلاب ارضی و انقلاب دموکراتیک نوین توسط حزب کمونیست چین از پایه نادرست خواهد بود، و به طرز اجتناب ناپذیری به برداشست متافیزیکی از نوع برداشت رژی دیره از نقش حزب کمونیست چین منجر میگردد. ما در زیر به سه برخورد به این مساله اشاره میکنیم: رفیب احمد زاده، رژی دیره و "سازمان انقلابی". سه برخوردی که گواهنکه در سطوح مختلف کم بها دادن و یا نفی تجربه قرار دارند، وجه مشترکشان ازبایستی نادرست از تجربه است: در حالیکه رفیب احمد زاده به تجربه این مرحله کم بها میدهد و مستق است که در طول "سال ها اولدک تجربه" یاسین (فقط سیاسی و نه نظامی!) حزب "با اعضای اندک" به "نیرویی



بزرگ و پیشرو" تبدیل میشود، و دلیل این امر را نیز به "شرایط خاص" چین نسبت میدهد؛ رژی دبره بکلی بروی این مرحله ساختمان حزب خط بطلان میکنند و از "تجربه" مصیبت یار اولین جنک داخلی، قیام شهری و اعتصاب کانتون\* صحبت میکند؛ و "سازمان انقلابی" یک قدم از دبره جلوتر میبود و نه تنها تجربه را منفی ارزیابی میکند، بلکه آن را در رابطه با یک مشی اپورتونیستی موهوم مخالف با مشی پرولتتری ماثو قرار میدهد.

رفیق احمد زاده بجای اینکه مبارزه و بفرنجی آن وسعت و عمق آن را از نظر سیاسی، تشکیلاتی و نظامی ببیند، توجه خود را به سوسی "سال های انک" معطوف می سازد ( بگذریم از اینکه معلوم نیست معیا اندک بودن از نظر زمانی چیست )، و بجای اینکه نقش فعال کمونیست ها و حزب کمونیست را در پیشبرد جنبش کارگری و نهضت ضد امپریالیستی ببیند، "شرایط خاص" را می بیند، و در مورد همین "شرایط خاص" نیز بفرنجی سیاست اتحاد با بورژوازی ملی و صدماتی را که حزب در نتیجه "درك نادرست خود از این امر متحمل گردید، نمی بیند، ولی امکانات و تسهیلاتی را که برای حزب در نتیجه "شرکت در دولت کمونیستان بوجود آمده بود، می بیند. و باز توجه نمیکند که حزب کمونیست درست به سبب کاردانی رهبری خود و مشی درست پرولتتری خود، در آن زمان که هنوز مشی روزبونیستی چن دوسو بر رهبری غالب نشده بود، به درستی لزوم اتحاد با بورژوازی ملی و پیوستن به گومیندان را، البته با حفظ استقلال حزب، تشخیص داده، در این جهت قدم برداشت، و در واقع باید گفت که حزب کمونیست چین با توجه به شرایط خاص چین، و نه به دلیل شرایط خاص، و بنا به ضرورت تاریخی و رسالتی که بر عهده پرولتاریا بود تشکیل گردید، و رشد نمود. از این گذشته، این شرایط خاص، اگر مقصود آزادی های دموکراتیک باشد، آنقدرها هم که رفیق میگوید "بسیار مساعد" نبوده است. صرف نظر از مدت کوتاهی در زمان حیات سون یاتسن، و آن هم در مناطق تحت تسلط وی؛ در بقیه موارد، چه در طول مبارزات کارگری و شهری چه هنگام جنک های داخلی و چه هنگام جنک ضد امپریالیستی، چه در نواحی تحت تسلط گومیندان و چه در نواحی تحت تسلط دیکتاتورهای نظامی و تجاوزگران واپسی، حزب کمونیست و ارتش سرخ، هدف اصلی سرکوب ضد انقلاب

\* صفحه ۷۰، جزوه رفیق احمد زاده (ص ۱۸۵ چاپ فرانسه)

و امپریالیست ها بودند، و فعالیت حزب در این مناطق بطور مخفی انجام میگرفته است. در همین زمینه باید اضافه کنیم که حزب کمونیست و ارتش سرخ از اعتماد و پشتیبانی توده های دهقان به سادگی برخوردار نگردید، و طبیعی است که کار کمونیست ها در میان دهقانان، بخاطر خصلت ها و ماهیت خرده بورژوازی اینان، به مراتب از کار در میان طبقه کارگر که تشکل پذیرترین طبقه است، مشکل تر است، در نوامبر ۱۹۲۸، علیرغم سال ها فعالیت در میان طبقه کارگر و دهقانان و رشد قابل توجه مبارزات مسلحانه و غیر مسلحانه، ماثو تسه دون می نویسد:

"ارتش سرخ به هر جا که وارد می شود، توده ها را سرد و بی تفاوت می یابد، و تنها پس از کار تبلیغاتی ما است که توده ها آهسته آهسته ( تکیه روی کلمات از ما است ) به جنب و جوش می افتند."

و اما رژی دبره در ذهنی گری تا آنجا پیش می رود که تجربه نظامی حزب کمونیست چین را به آکادمی نظامی حوان یو و "فرستادگان شوروی" محدود میکند و بروی سراسر تجربه مبارزات کارگری و قیام های متعدد کارگری و دهقانی، جنک گوان دون، لشکر کشی به شمال، و بعد در آغاز مرحله دوم - بیکارها متعدد علیه سه عملیات محاصره و سرکوب گومیندان، یعنی تمام آن تجاری که به گفته ماثو در پرتو آنها حزب توانست بعد از مدت ها ( دبره معتقد است: "بزدوی" ) "به درك کاملی از اهمیت ارتش و امور نظامی" نایل گردد، سرپوش میگذارد:

"برودین به محض ورودش آموزش افسران کمونیست چینی را بر آکادمی نظامی و امیوا" ( که در سال ۱۹۲۴ تأسیس شد ) سازمان داد ( توجه کنید: برودین سازمان داد )! "که بزودی به حزب کمونیست اجازه داد، چنانکه ماثو در ۱۹۳۸ گفته است، اهمیت مسائل و امور نظامی را باز شناسد." ( نقل از صفحه ۱۰۷ جزوه رفیق ) .

بدین ترتیب مهم نیست که این احزاب چگونه بوجود آمدند! از یک تجربه مصیبت بار گذشتند و راه رستگاری را یافتند و بعد ها نیز "در جریان تکامل بعدی تضاد های بین المللی این احزاب را ( احزاب کمونیست چین و ویتنام ) در راس مقاومت توده ای بر ضد امپریالیسم خارجی قرار داد" (؟! ) ( صفحه ۱۰۸ جزوه رفیق، نقل از دبره )؛ بدین ترتیب "رهبری حزب"، "انتقال به روستا"، "گسیختن از گومیندان" تبدیل میشوند به مفاهیم و به وقایعی منافذی در زندگانی حزب کمونیست چین



و بدون رابطه ای با مبارزه، ایدئولوژیکی درون حزب و آرایش طبقاتی جامعه، چین. اما برخلاف تصور باطل دیره، آنچه که در مرحله اول انقلاب چین "مصیبت" میتوان نامیده شود، جنگ انقلابی داخلی، مبارزات عظیم کارگری، قیام کارگر گود هقانی، لشکرکشی به شمال... نیت، بلکه شکست انقلاب است در نتیجه غلبه مشی اپورتونیسستی - چن دوسو، در "اواخر مرحله اول":

"مرحله اول دوران کودکی حزب بود. در اوایل و اواسط این مرحله مشی حزب صحیح بود و شور و شوق انقلابی اعضا و کادر های حزب در سطح فوق العاده عالی قرار داشت. از اینجا بود که پیروزی نخستین انقلاب بزرگ بدست آمد. معذالك، با وجود این حزب ما هنوز سال های کودکی را میگذراند و در سه مسأله اساسی یعنی جبهه متحد، مبارزه مسلحانه و ساختن حزب تجربه نداشت و تاریخ و جامعه چین را زیاد نمی شناخت (۰۰۰) از این جهت بود که در اواخر این مرحله یا در حساسترین لحظات این مرحله افرادی که در ارکان های حزب مواضع مسلط را در اختیار داشتند، نتوانستند تمام حزب را در تحکیم پیروزیهای انقلاب رهبری کنند و در نتیجه از طرف بورژوازی اغوا شده و باعث شکست انقلاب گردیدند... (تکیه روی کلمات از ما است) (ماتوتسه دون: "بناسیت انتشار اولین شماره مجله کومنیست" ج ۲، ص ۴۳۴).

این افسرد که "از طرف بورژوازی اغوا شده بودند" کسانی دیگر نبودند جز چن دوسو و جان کواتو: نقطه مشترک اپورتونیسیم راست چن دوسو - که "تمام توجه خود را به همکاری با کومیندان معطوف ساخته بود" - و اپورتیسیم "چپ" جان کواتو - که توجه خود را فقط به جنبش کارگری معطوف ساخته بود" -، در "فراموش کردن دهقانان و تخطئه مبارزات بزرگ انقلابی آنان بود: آنها حس میکردند که نیرویشان کافی نیستند ولی نمیدانستند سرچشمه قدرت کجا است و متحدین وسیع را کجا میتوان یافت". در نتیجه، این هرنو نوع اپورتونیسیم به خلع سلاح کردن پرولتاریا و سیرانداختن در مقابل بورژوازی منجر میگردد: اشتباه آنها بطور عمده در این بود که آنها از جریان ارتجاعی موجود در درون کومیندان به وحشت افتاده بودند و جرات نمیکردند از مبارزات بزرگ انقلابی دهقانان که درگیر شده بود یا در شرف درگیر شدن بود پشتیبانی کنند. آنها

-----

\* یادداشت های "تحلیل طبقاتی جامعه چین" ج ۱ آثار منتخب، ص ۱۰۵.

برای اینکه خود را با کومیندان همزنگ سازند، ترجیح دادند عمده ترین متحد انقلاب یعنی دهقانان را طرد کنند و طبقه کارگر و حزب کومنیست را تنها و بی پشتیبان بگذارند. اگر کومیندان در تابستان ۱۹۲۷ جسارت به خیانت نمود و پیکار "تصفیه حزب" و جنگ علیه خلق را آغاز کرد علتش بطور عمده آن بود که توانست از این نقطه ضعف حزب کومنیست بهره بردارن نماید.\*

اما در این شرایط، مشی درست رهبری حزب به نمایندگی ماتوتسه دون در مقابل اپورتونیسیم قد برافراشت. رفیق مائو در آثار خود "تحلیل طبقاتی جامعه چین" و "بررسی جنبش دهقانی خونان" ماهیت دوگانه بورژوازی ملی را و نقش دهقانان را بعنوان پشتیبانان عمده پرولتاریا تشریح میکند. در "گزارش خونان" بویژه به دفاع از مبارزات بزرگ انقلابی دهقانان برمیخیزد و به استقبال اوج گیری جنبش دهقانی می شتابد و بر این اساس و طبقه حزب پیشاهنگ پرولتاریا را در رهبری جنبش دهقانی برجسته می سازد:

"در اندک زمانی صدها میلیون دهقان (۰۰۰) چون توفانی سهمگین، چون گردبادی تند، با نیروی بس قدرتمند و سرکش بپا خواهند خاست و هیچ قدرتی را هر قدر هم که عظیم باشد یاری بازداشتن آنها نخواهد بود (۰۰۰) آیا باید پیشاپیش دهقانان حرکت کرد و آنها را رهبری نمود یا اینکه در عقب آنها ماند و با سرو دست انتقاد شان کرد و یا در برابر آنان ایستاد و با آنها مخالفت نمود؟"

(گزارش بررسی جنبش دهقانی خونان. ج ۱، ص ۳۲)

و در حالیکه چن دوسو در برابر جنبش دهقانی می ایستد و با آن مخالفت می نماید، ماتوتسه دون و دیگر رهبران انقلابی، در اواخر سال ۲۷ و اوایل ۲۸ قیام های نان چان و "درو پائیزه" را توسط نیروهای مسلح کارگری و دهقانی و بخشی از نیروهای ارتش ملی که زیر هژمونی حزب قرار داشتند، به راه میاندازد و ارتش سرخ کارگری، دهقانی را بوجود میآورد، و برای آغاز انقلاب ارضی در کوهستان جین گان مستقر میگردد.

بدین ترتیب، مرکز ثقل انقلاب به روستا منتقل میشود و برخلاف نظر دیره، حزب کومنیست "مشی کاملاً متضاد" انتخاب نمیکند، بلکه در جهت تکامل مشی درست حزب در مرحله اول، و بر اساس شناخت

-----



بیشتر حزب از شرایط مشخص جامعه چین و تغییر و تحول در آرایش طبقاتی و نیروهای سیاسی و وضع مبارزاتی، حرکت میکند. صحبت بر سر این نیست که "حزب این تجربه را (تجربه مصیبت بار اولین جنگ انقلابی داخلی) جذب کرد و به رهبر مائوتسه تونشانرا به یک فهم انتقال از خود بدل ساخت" (دبره)، بلکه واقعیت اینست که حزب، مشی اپورتونیستی چون دوسو را در زمینه وحدت با بورژوازی و نقض دهقانان انقاد و طرد کرد - و نه سراسر تجربه مرحله اول را. و در سایه تجارب بدست آمده از مرحله اول و به علت فهم بهتر تاریخ و جامعه چین و ویژگی ها و قوانین انقلاب چین\*، تحت رهبری مشی درست مائوتسه دون، از شکست تاکتیکی انقلاب درس گرفت، انقلاب را از بن بست خارج ساخت و در مسیر درست خود حفظ نمود و راه انقلاب ارضی، جنگ توده ای و محاصره شهرها از طریق دهات را بر انقلاب گشود.

میدانیم که در آستانه پیروزی انقلاب دموکراتیک (۱۹۴۹) مرکز نقل انقلاب باردیگر به شهرها انتقال یافت. رفیق مائوتسه دون باردیگر بر اساس تحلیل همه جانبه از شرایط و وضعیت موجود، در گزارش بیست و دومین پلنوم هفتمین دوره کمیته مرکزی\*\* این مساله را تشریح نمود. بی تردید، این انتقال از شهر به ده و مجدداً از ده به شهر، به بطور مکانیکی و یا بدنیال این یا آن "تجربه مصیبت بار"، بلکه بر اساس فهم دیالکتیکی از رابطه شهر و ده، پرولتاریا و دهقانان، جبهه متحد بسا بورژوازی و مبارزه مسلحانه، انجام گرفته است. و این امری است که به کرات با خلاصه کردن تجربه انقلاب چین و حزب کمونیست چین به جنگ انقلاب ارضی و مرحله "روستائی" فراموش میشود. در این زمینه آموخته شده است که نظری هم به ارزیابی "سازمان انقلابی" از این تجربه بیفکنیم.

در جزوه ای که تحت عنوان "مبارزه مسلحانه را بر اساس مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون سازمان دهیم"، که سازمان انقلابی حزب بوده ایران در خارج از کشور به منظور "رد نظرات انحرافی بر زمینه چگونگی شروع مبارزه مسلحانه" انتشار داده است، این اظهارات و قضاوت های حکیمانه را در مورد ایجاد حزب و تجربه حزب کمونیست چین در این زمینه، ارائه داده است:

\* مائو: "بناست انتشار اولین شماره مجله کمونیست"، ج ۲، ص ۴۳۵.

\*\* ج ۴، ص ۵۲۳.

"... آنهاشکله ادعا میکنند که باید ابتدا در شهر در میان طبقه کارگر یا با کار در میان مارکسیست لنینیست ها حزب را به وجود آورد و بعد سمت کار خود را روستا قرار داد، به واقعیات جامعه ایران، مرحله انقلاب ایران و رابطه ایجاد و ساختمان حزب با آن توجه ندارند. (....) آنها در حقیقت انقلابی بودن دهقانان فقیر و پرولتاریای ده را نفی میکنند و معتقدند اگر تشکل های مارکسیستی لنینیستی از همان آغاز در ده نفوذ و مبارزه کنند باصطلاح "پرولتریزه" نمی شوند و در محیط "خرده بورژوازی" ده کمونیست نمی شود ساخت. اینها از همان قماش افرادی هستند که در چین طبقه خط مشی پرولتری مائوتسه دون مبارزه کردند و ماهیت آنان امروز روشن شده است." (تکیه روی کلمات از ما است) ("توده"، شماره ۲۲، اسفند ۱۳۳۰، ص ۵۳)

"سازمان انقلابی" حزب توده ایران در خارج از کشور "که گویی هرگز چیزی به نام جنبش کارگری نشنیده است، که سمت نفوذ در روستا را بسا کارمقدستانی در میان پرولتاریای صنعتی در تضاد می بیند، که می خواهد با عجله "تشکل های مارکسیستی لنینیستی" (!؟) خود را - که معلوم نیست جدا از مبارزه درون طبقه کارگر، از کجا، چگونه و طی چه پروسه ای به وجود می آیند - به روستا منتقل کند و در آنجا حزب کمونیست را بر اساس "جهان بینی توده ای" (!؟) \* بسازد. . . تصور میکند که خطا مشی پرولتری رفیق مائو "ایجاد حزب در روستا" بوده است و در مقابل آن اپورتونیست ها (چون دوسو؟) برعکس به "ایجاد حزب در شهر" معتقد بوده اند. این تصور سطحی و بی پایه از تاریخ حزب کمونیست چین و مبارزه ایدئولوژیکی درون آن فقط می تواند از جهان بینی خرده - بورژوازی و جهالت عظیم گردانندگان "توده" برخیزد. . . که برخاسته از عجب تر اینکه "توده" پروایی ندارد از اینکه این چنین مهملات و جعلیات تاریخی را تحت لوای اندیشه مائوتسه دون رواج دهد؛ ما در مورد مساله شهر و ده و اهمیت مرحله شهری حزب کمونیست چین به اندازه کافی صحبت کردیم. . . و اما درباره مساله "محیط خرده بورژوازی ده"، از آنجا که لازم نمی دانیم اصول بدیهی مارکسیسم را در این زمینه تکرار کنیم، به چند مورد تصریح رفیق مائو در رابطه با تجربه انقلاب چین، اکتفا میکنیم. از جمله مسائل مهمی که حزب کمونیست چین از همان آغاز ایجاد ارتش سرخ و انتقال به روستا با آن مواجه بود، مساله خط خرده -

\* جهان بینی مافوق طبقاتی چه به یاست از اکتشافات سازمان انقلابی: "توده" شماره ۲۲ ( )



بورژوازی محیط دهقانی بود. در آثار رفیق مائو که در نخستین سال‌های مرحله دوم ساختمان حزب نوشته شده است به کرات به این موضوع اشاره شده است و با اثرات و نتایج آن برخورد شده است. در "مسائل جنگ و استراتژی" (۱۹۲۸) آمده است:

"توده‌های دهقانی و توده‌های خرده بورژوازی شهری چین می‌خواهند فعالانه در جنگ انقلابی شرکت بجویند و آنها را به پیروزی کامل برسانند. آنها نیروهای عمده جنگ انقلابی اند، ولی از آنجا که دارای خصوصیات مولدین خرده‌ها هستند، افق دید سیاسی آنان محدود است (بخشی از خیل بیکاران دارای افکار آنارشیمیستی هستند) و بدین جهت نمی‌توانند جنگ انقلابی را بدرستی رهبری کنند." (ج ۱، ص ۲۹۱)

در "دیاره" اصلاح نظرات نادرست در حزب، رفیق مائو به تظاهر اینثولوزی خرده بورژوازی در امور نظامی تکیه میکند و میگوید:

"بدیهی است که سرچشمه اینگونه نظرات نادرست در سازمان حزبی سپاه چهارم از آنجاست که ترکیب اساسی این سازمان حزبی بطور عمده از دهقانان و سایر عناصر دارای منشأ خرده بورژوازی تشکیل میگردد." (تکیه از ما است) (ج ۱، ص ۱۵۷)

البته برای مائو توده‌دو که آموزش‌های مارکسولنین را در مورد مقام پرولتاریا در رابطه با تولید، تشکیل پدیری و انضباط پدیری و روحیه انقلابی پیشرویی را فراموش نکرده است، و می‌تواند بخوبی میان پرولتاریا و خرده بورژوازی فرق بگذارد، این حقایق "بدیهی" است. اما برای "توده" که از این حقایق غافل است، بد نیست نقل قول دیگری را از رفیق مائو در رابطه با یکی از تظاهرات اینثولوزی خرده بورژوازی در میان توده دهقانان ذکر کنیم:

"اقتصاد منطقه مرزی اقتصاد کشاورزی است که در بعضی نقاط هنوز عصر هاون و خرمکوب را طی میکند (۰۰۰) واحد سازمان اجتماعی در همه جا طایفه اسبکه خانواده‌ها هم اسم را در بر میگیرد. در سال زمان‌های حزبی روسستان اغلب اتفاق می‌افتد که جلسه حوزه عملاً به مجمع طایفه بدل میگردد. زیرا حوزه از اعضایی تشکیل میشود که دارای نام خانوادگی واحدند و با هم زندگی میکنند. در چنین شرایطی، ایجاد یک "حزب بلشویک مبارز" واقعا کار خیلی مشکلی است." (تکیه از ما است) ("مبارزه در کوهستان چین گان" ج ۱، ص ۱۳۷) (در متن خارجی لغت‌های استعمال شده معنی "ساختمان" "امید هدنه" "ایجاد")

علیرغم تمام مشکلاتی که خصلت خرده بورژوازی دهقانان در مناطق پایگاه انقلابی، در زمینه‌های مختلف سیاسی و نظامی، تولید میکرد و بطور جدی مانع ساختمان حزب در مناطق روستائی میگردد، حزب کمونیست موفق گردید سازمان‌های حزبی واقعا بلشویکی شده و ارتشی با انضباط موکد انقلابی پرولتاریائی در مناطق مبارزه جوی روستا بسازد. اگر این امر مهم میسر گردید بخاطر این بود که حزب کمونیست اصولاً بر پایه یک پرولتاریای صنعتی نیرومند و متمرکز بنا شده و رشد یافته است و در انقلاب ۲۷-۱۹۲۴ آبدیده شده، رهبران آن از همان ابتدای فعالیت سیاسی خود به "طبقه" کارگر و مبارزاتر بطور نزدیک ملحق شده اند و عملاً بسا مارکسیسم لنینیسم عین گردیده اند.

... اما برای "سازمان انقلابی" حزب توده ایران در خارج از کشور که تصورش از ایجاد حزب طبقه کارگر حزبی بدون طبقه کارگر است، همه این حقایق همه این آموزش‌های طبقاتی در پرستش مذہبی "توده‌های دهقان" محو و زایل میشود!

x x  
x

حزب کمونیست چین در نتیجه تلقیه دو جنبش بزرگ عملی (جنبش کارگری و کمونیست (جنبش سوسیالیستی) بوجود آمد. از همان آغاز، مجهز به اینثولوزی مارکسیسم لنینیسم، رهبرین انقلاب بورژوازموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فئودالی و تصرف قدرت از طریق قهر انقلابی را هدف کوتاه مدت خود، و برقرارریکاتوری پرولتاریا و تحقق کمونیسم را هدف غایی خود قرار داد. از همان نخستین سال‌های پیدایش خود در مبارزات توده‌های مردم، و بویژه در درجه اول در مبارزات توفانی پرولتاریا صنعتی فعالانه شرکت کرد و در آن آبدید شد، در میان طبقه کارگر جای پای محکمی بران خود گشود و وی را از نظر اقتصادی و سیاسی آگاه و متشکل نمود. سپس به دنبال خیانت بورژوازی و همراه با اوج گیری مبارزات دهقانی، حزب کمونیست خود را در راس توده‌های دهقان برای هدایت انقلاب ارضی، بر اساس استراتژی چند توده‌ان قرار داد. جنگی که حزب کمونیست چین را در راس



انقلاب و خلق چین در سرانجام راه طولانی ۲۸ ساله به پیروزی اساسی خود، یعنی برقراری جمهوری توده‌ای چین، نایل گرداند.

نقش تاریخی ای که حزب کمونیست چین در انقلاب دموکراتیک نوین و پس از آن ایفا کرده است بسیار عظیم و تجربیات آن بسیار گرانبها است. ما به بعضی از مهمترین مسائل و درس‌های انقلاب چین (نقش حزب در رهبری انقلاب دموکراتیک نوین و مبارزه مسلحانه و هدایت جنگ توده‌ای) در مقاله 'سرکزی این جزوه در رابطه با برخورد به نظریات رفیق احمد زاده اشاره کافی کردیم. در مورد تجربه حزب و انقلاب چین تا سال ۱۹۴۹، از آنجا که این قسمت از تاریخ بر خواننده بیشتر روشن است و یادآوری آن فقط در پرتو یک بررسی عمیقتر از آنچه که تاکنون صورت گرفته است، میتواند شریختن باشد، بررسی ای که از حوصله این نوشته خارج است، ما فقط به اختصار به خطوط کلی نقش حزب در انقلاب دموکراتیک نوین اشاره میکنیم.

حزب کمونیست چین، تحت رهبری رفیق مائوتسه دون، با راهی اولین بار در تاریخ راه پیروزی انقلاب بورژوا دموکراتیک و راه کشتاکی به سوی سوسیالیسم را در کشوری عقب مانده و نیم مستعمره نیم فئودال نشان داد. کشور پهناوری با جمعیتی عظیم و با تضادهای درونی فراوان، کشوری که از لحاظ صنعتی بسیار عقب مانده و نیروی پرولتاریا در آن از نظر کمی ضعیف بود. کلبه این پیروزی در رهبری پرولتاریا است. مائوتسه دون گفته است: "در دورانی که پرولتاریا قدم به عرصه سیاسی گذاشته است، مسئولیت رهبری جنگ انقلابی چین ناگزیر بر دوش حزب کمونیست چین می افتد. در چنین دورانی، هر جنگ انقلابی که توسط پرولتاریا و حزب کمونیست رهبری نشود و یا از قلمرو رهبری آن خارج شود، محکوم به شکست است." انقلاب چین بکاربرد صحیح و خلاقانه مارکسیسم لنینیسم در شرایط کشوری عقب مانده و نیم مستعمره نیم فئودال است. حل مشکلات عظیم و بسیار پیچیده جامعه و انقلاب چین، هرچند ارزان حاصل نشد و قربانی های فراوان داد، لیکن از عهده هیچ نیرویی جز پرولتاریا و رهبر آن یعنی حزب کمونیست بر نمی آمد. در کشوری که صدها سال نظام فئودالی موجب ریشه دار شدن فرهنگ فئودالی و عقب ماندگی فرهنگی و سیاسی گردیده بود، رهبری انقلاب و جنگ توده ای، بالا بردن سطح آگاهی سیاسی و فرهنگی

توده ها، در گرونی این نظام فئودالی و روابط تولیدی ناشی از آن، فقط در عهده پرولتاریا و سازمان متشکل کننده، پیشروان یعنی حزب کمونیست بود. ایجاد و گسترش ارتش سرخ توده ای تراز نوین، ارتشی انقلابی که با انضباط پرولتری و بر اساس مرکزیت دموکراتیک پرورش داده شده بود، رهبری این ارتش چه در جنگ های انقلابی داخلی و چه در جنگ ضد امپریالیستی، همسو کردن و انطباق عملیات این ارتش عملیات پارتیزانی توده ای و عملیات پشت جبهه دشمن، آمیختن کار سیاسی و کار نظامی در این ارتش، مبارزه با انحرافات درونی آن، پیوند این ارتش با توده ها و وسیع خلق... همه اینها تنها می توانست تحت رهبری حزب کمونیست انجام گیرد. حل مشکلات اقتصادی و تولیدی در مناطق آزاد شده، کمک به تولیدات و کشاورزی برای ایجاد زیربنای محکم که برای پیروزی انقلاب واجب بود، تنها با پیروی از مشی و رهنمودهای صحیح حزب امکان پذیر بود. حل مساله ملی (در چین ۵۰ ملیت و اقلیت وجود دارد)، درک صحیح دیالکتیکی و مارکسیستی از مساله مذاهب، آزادی زنان و تجهیز آنان برای مبارزات انقلابی، رهبری نهضت جوانان و هزاران مساله دیگر تنها از عهده حزب کمونیست بر میامد. درک مساله مراحل مختلف انقلاب، انتخاب شعارهای صحیح در هر لحظه، درک روابط دیالکتیک شهر و ده و پرولتاریا و دهقانان و درک صحیح کار در میان دهقانان، آمیختن کار سیاسی و نظامی، مخفی و علنی، یافتن راه ها و نحوه های بسیج توده ها با توجه به ویژگی ها و شرایط مشخص نواحی، جز وظایف تاریخی پرولتاریا و حزب او بود. لیکن انجام این وظایف، حل تمام این مشکلات پیچیده و خلاصه انجام این انقلاب کبیره ساده کاری میسر نگردید. تجربه ۲۵ ساله حزب کمونیست چین کارنامه این انقلاب است. ارتجاع لحظه ای در نابودی انقلاب و رهبر آن حزب کمونیست چین غفلت نکرد و همواره با تمام وسائل و امکانات موجود، چه امکانات نظامی و چه امکانات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و غیره، به مبارزه برای نابودی آن برخاست. بخصوص در لحظاتی که حزب دچار بحران های داخلی ناشی از مشی ناصحیح بود، ضربات سهمگینی را تحمل کرد، چندین بار اکثریت نیروهای انقلابی و پایگاه های انقلابی خود را از دست داد، ولی آنگاه که حزب صفوف خود را از درون مستحکم نمود و از شکست های گذشته آموخت، توانست شعله های انقلاب را فروزان ترکند. کوتاه سخن، در چین بدون حزب کمونیست، سخنی هم از پیروزی انقلاب نمی توانست باشد.

تجربہ ویتنام



۱ - دوران مبارزه برای تاسیس حزب طبقه کارگر ویتنام تا انجام انقلاب اوت و تاسیس جمهوری دموکراتیک ویتنام

اوضاع و احوال ویتنام و مبارزات خلق این کشور تا قبل از تاسیس حزب

سرزمین ویتنام در نیمه دوم قرن نوزدهم در معرض تجاوز استعمارگران فرانسوی واقع شد. با وجود یک طبقه مالکان ارضی فئودال حاکم بر کشور بلافاصله در مقابل تجار و زکزان تسلیم شده بودند، معضداً بدلیل مقاومت سرسختانه ای که خلق ویتنام در مقابل ایشان بخرج داد، آنها تنها پس از سی سال توانستند بساط سلطه خود را مستقر کنند. استعمارگران فرانسوی ویتنام را مبدل کردند بکشوری مستعمره و نیم مستعمره با دو تها و عمده، تضاد بین ملت ویتنام و امپریالیسم فرانسه و تضاد میان توده های خلق - که عمدتاً از دهقانان تشکیل می شدند - و مالکان ارضی فئودال. استعمارگران فرانسوی و مالکان ارضی فئودال برای تسلط بر کشور و استثمار خلق بکلی یکدیگر نیاز داشتند. هریک برای حفظ موقعیت خویش بدیگری تکیه میکرد. از اینرو حل و تضاد اساسی فوق در ارتباط ناکستنی بسا یکدیگر قرار داشت.

در ویتنام چهار طبقه در تحت ستم امپریالیسم و نوکران داخلی آن قرار داشتند: طبقه کارگر، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی. اینان همواره به درجات متفاوت مبارزه علیه استعمارگران را دنبال کرده - بودند. لیکن تا قبل از تاسیس حزب طبقه کارگر، از آنجا که خلق ویتنام دارای یک منی انقلابی مناسب با شرایط نوین تاریخی نبود، این مبارزات همواره به شکست انجامیده بود. بورژوازی ملی ویتنام از حیث سیاسی و اقتصادی ناتوان بوده و نمیتوانست مبارزه با امپریالیست ها را بطور پیگیر ادامه دهد، بلکه بیشتر در پی سازش با آنها بود. دهقانان خرده بورژوازی نیز که خواهان استقلال و آزادی بودند بدلیل ناهماهنگی اقتصادی - اجتماعی در بن بست ایدئولوژیکی قرار داشتند. طبقه کارگر که پس از جنگ جهانی اول تبدیل به نیروی سیاسی قابل ملاحظه ای شده - بود تنها طبقه ای بود که بدلیل وابسته بودن به پیشرفته ترین نوع تولید و آمادگی پذیرش مارکسیسم لنینیسم و بواسطه اینکه تحت استثمار و ستم سه جانبه امپریالیسم و فئودالیسم و بورژوازی قرار داشت، میتوانست رهبر

مبارزات خلق ویتنام را بعد از گرفته آنها بطور پیگیر تا آخر پیش برد.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه اثرات عمیقی در جنبش انقلابی بین المللی و از آنجمله در جنبش انقلابی ویتنام بجا گذاشت. از آن پس، عصر جدیدی در تاریخ بشریت کنشوده شده است، عصر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی. از آن بعد دیگر انقلابات ملی در کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره و وابسته با امپریالیسم جزئی هستند از انقلاب جهانی پرولناریائی. رفیق هوشی مینه در سال ۱۹۲۰ گفت: " برای نجات کشور و آزادی ملت راهی نیست مگر انقلاب پرولنتری".

هوشی مینه در سالهای ۱۹۲۰ تمام نیروی خود را در خدمت نشر افکار مارکسیستی - لنینیستی و ایده های نوین انقلاب اکتبر گذاشته بود. در اثر مساعی ای که او بخرج داد، بسیاری از میهن پرستان ویتنامی بسا شور و شوق بسیار بطرف مارکسیسم جلب شدند. اما در این مرحله تاریخی ویتنام هنوز فاقد سنت های سوسیالیستی بود و بینش مارکسیستی نیز در رو طبقه کارگر پا نگرفته بود. دهقانان و خرده بورژوازی و سایر اقشار میهن پرست نیز شناختی از سوسیالیسم نداشتند. در نتیجه، ایجاد حزب کمونیست بدون انجام تدارکات لازم و آماد کردن زمینه پذیرش ایده های مارکسیستی در درون کارگران طبعاً نمی توانست امر درستی باشد. بالاخره که این حزب می بایست نیروهای وسیع میهن پرستان را نیز برای انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک ملی بسیج نماید. و این امر یعنی پروسه تاریخی پیوند میهن پرستی و سوسیالیسم در کشورهای نیم مستعمره و مستعمره ضرورت مرحله ای انقلاب سوسیالیستی شده بود. این شرایط ایجاب میکرد که عناصر مارکسیستی سازمانی را ایجاد کنند که در آن طبقات مختلف ضد امپریالیست را بسیج کنند و با پخش و تبلیغ افکار مارکسیست لنینیستی درون آن بشوا - نند مبارزه ضد امپریالیستی را با سوسیالیسم پیوند دهند. این چنسیین سازمانی که خصلت گذار داشت در سال ۱۹۲۵ توسط هوشی مینه و عده ای دیگر از میهن پرستان ویتنامی بنیان گذارده شد و " انجمن جوانان انقلابی ویتنام" نام گرفت. هسته این سازمان از " گروه کمونیست ها" تشکیل شده بود و هدفی که توسط آن دنبال میشد عبارت بود از انجام تدارکات لازم جهت تاسیس حزب کمونیست ویتنام.

از سال ۱۹۲۴ بعد مبارزه رهائی بخش ملی در ویتنام اوج میگردد. نیروهای انقلاب و نیروهای ضد انقلاب هر یک برنامه های سیاسی خود را جهت توده ها مطرح می سازند. انجمن جوانان انقلابی، علیرغم غیرقانونی بودنش

فعالیت خود را دنبال نموده و از یکطرف عوامفریبی های امپریالیست های فرانسوی و نوکران داخلی آنان را افشا می نمود و از طرف دیگر علیه تمایلات بورژوازی و خرده بورژوازی ناسیونالیسم رفرمیستی و ناسیونالیسم تنگ نظرانه مبارزه میکرد.

در سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ جنبش دامنه وسیعتری نیساقست . انجمن برشد خود ادامه میداد . اعضای آن که اکثرا از روشنفکران خرده - بورژوازی تشکیل می شدند ، به پیروی از رهنمود های سازمان خود وارد مبارزه طبقه کارگر متشکل در معادن ، کارخانجات و واحدهای کشاورزی تحت امتیاز خارجی می شدند و باین ترتیب از طرفی خود را پرولتسریزه میکردند و از طرف دیگر به تبلیغ و ترویج ایده های انقلابی در میان کارگران میبردند . داختره آنها مبارزات کارگران را سازمان داده رهبری می نمودند و باین ترتیب به طبقه کارگر در آگاهی یافتن به رسالت تاریخیش یاری می رساندند . در عین حال خود نیز در جریان این مبارزات آیدیده شده ، تجربه کسب میکردند . این چنین بود که در سالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ جنبش کارگری رشد بسیار یافته و از مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی تکامل یافت .

در کنار جنبش کارگری ، جنبش های مبارزاتی دهقانان و خرده بورژواژ شهری نیز در غلیان کامل بود . این جنبش ها بصورت یک نهضت نیرومند ملی با خواست های دموکراتیک در سراسر کشور در آمده بود . طبقه کارگر که نیروی سیاسی مهمی تبدیل شده بود . ایجاد حزب کمونیست در این مرحله بمنظور کرد هم آوری ، سازمان دادن و رهبری کلیه نیروهای میهن پرست و مترقی به ضرورتی فوری مبدل شده بود .

### تاسیس حزب طبقه کارگر ویتنام

با اوجگیری روز افزون مبارزات توده های در سراسر ویتنام ، دیگر " انجمن جوانان انقلابی " آنچنان سازمانی نبود که بتواند رهبری این مبارزات را به عهده بگیرد . مسئولیت چنین امری تنها از عهده یک حزب کمونیست و حزبی که متعلق به طبقه کارگر باشد ، ساخته بود . بنابراین تاسیس چنین حزبی بصورت یک ضرورت عینی در آمده بود و وظیفه مهم انقلابیون و کلیه مارکسیست لنینیست های ویتنام را تشکیل میداد . این ضرورت فوتسی را

عناصر پیشرو " انجمن " بخوبی درک کرده بودند . معذالک از آنجا که در این مورد بموقع بین رهبران این سازمان اتفاق آرا حاصل نشد ، از بطن آن دو سازمان بیرون آمد : " حزب کمونیست هندوچین " و " حزب کمونیست آنام " . از طرف دیگر " حزب انقلابی ویتنام نوین " نیز که حزبی میهن پرست و مترقی بود بنوبه خود تجدید سازمان داده و نام خود را به " فدراسیون کمونیست هندوچین " تغییر داد .

باین ترتیب در اواسط سال ۱۹۲۹ در ویتنام سه سازمان کمونیستی وجود داشت . این جدائی دیری نپایید ، زیرا رشد روز افزون جنبش های کارگری و دهقانی و ضرورت اتحاد بین کارگران و دهقانان ایجاد یک حزب واحد طبقه کارگر ویتنام را در دستور روز قرار میداد . سرانجام در کنفرانس کمی از گروه های کمونیست که بدعوت هوشی مین و براساس تزهائی که وی تدبیر کنفرانس کرده بود " حزب کمونیست ویتنام " در سال ۱۹۳۰ تشکیل شد . تزهائی هوشی مین که مبنای کار کمیته مرکزی برای تدوین " تزهائی سیاسی " قرار گرفتند و نیز خود این " تزهائی سیاسی " دارای اهمیت تاریخی بخصوصی می باشند . در این تزهائی براساس تحلیل از اوضاع ویتنام و اوضاع جهانی ، خطوط عام انقلاب ویتنام و در مرحله بورژوا دموکراتیک و سوسیالیستی آن پیش بینی شده بود و از نیروهای انقلابی و ضد انقلابی در هریک از این دو مرحله تحلیل بعمل آمده بود و نقش رهبری طبقه کارگر از طریق حزب کمونیست تران نوین در هر دو مرحله تصریح شده بود . این تزهائی در اولین پلنوم کمیته مرکزی حزب تصویب شدند . این پلنوم در ضمن نام حزب را به " حزب کمونیست هندوچین " تغییر داد . درباره محتوی این تزهائی بعدا بیشتر صحبت خواهیم کرد .

### جریان انقلابی سالهای ۱۹۳۰/۳۱

حزب طبقه کارگر ویتنام هنگامی با بحرصه وجود گذاشت که جهان سرمایه داری با بحران عمومی مواجه بود . در این هنگام دامنه بحران به ویتنام نیز کشیده میشد . در حقیقت ، امپریالیسم فرانسه فشار ناشی از این بحران را بر کرده ، خلق ویتنام منتقل میکرد . کارگران و دهقانان فقیر ویتنامی قربانیان مستقیم این سیاست بودند . از این گذشته در فاصله سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۳ ، ویتنام در معرض بلایای طبیعی نیز واقع شد ،



مجموع این شرایط باعث خانه خرابی دهقانان، بالا رفتن تعداد بیکاران، و روشکست شدن بورژوازی ملی و خرده بورژوازی ویتنام گردید. در عین حال، استشار امپریالیستی تشدید شده و سیاست ترور سفید با شدت زیاد تری ادامه می یافت. اینها همه سبب میشد که تضاد میان خلق ویتنام و امپریالیسم فرانسمنحوی سابقه‌ای شدت یابد. حزب کمونیست هند و چین با تحلیل از این وضعیت به سازمان دادن و برپا کردن جنبشی انقلابی علیه سیاست ترور سفید و بمنظور آزادی مبارزین دریند و بهبود وضع زندگی مردم دست زد. این جنبش با اعتصاب ۳۰۰۰ کارگر کشاورزی در یکی از واحدهای متعلق به خارجیان در ماه فوریه ۱۹۳۰ آغاز شده و بسرعت دامنه آن به دیگر واحدها کشیده شد. در ابتدای ماه مه جنبش اوج بیسابقه‌ای گرفت و سراسر کشور را دربرگرفت. در همه جا اعتصابات کارگری، تظاهرات دهقانی، میتینگ‌ها و اعتصابات محصلین و کسبه برپا میشد. در بعضی از نواحی - در استان "نگه آن" و "هان تین" - توده‌های مردم قدرت را از امپریالیست‌ها و فئودال‌ها گرفته و بجای آنها کمیته‌های اجرائی انجمن‌های دهقانی را که توسط هسته‌های حزبی رهبری میشدند مستقر ساختند. این کمیته‌ها که به مجموعاً "شوراهاى نگه تین" نام گرفتند اداره کلیه جنبه‌های زندگی اقتصادی و سیاسی را در مناطق تحت نفوذ خود بدست گرفتند و علیرغم عمر کوتاهشان توانستند از یکسو سرکوب بیرحمانه را علیه ضدانقلاب اعمال نمایند و از سوی دیگر اقدامات اصلاحی اساسی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و آموزشی بعمل آورند.

شعارهای حزب در این زمان عبارت بود از "استقلال ملی" و "زمین از آن کسی که بر وی آن تار میکند". این شعارها در رابطه با استراتژی انقلاب ملی و دموکراتیک حزب و وضعیت موجود در آن هنگام اتخاذ شده بود.

جنبش انقلابی سالهای ۱۹۳۰/۳۱ و شوراهاى نامبرده که اوج آنرا تشکیل میدهند نشان دادند که تنها طبقه کارگر و بخش پیشاهنگ و متشکل آن یعنی حزب کمونیست هند و چین قادر بودند انقلاب ملی و دموکراتیک را رهبری نمایند. همچنین، این جنبش ثابت کرد که تحت رهبری حزب کمونیست، طبقه کارگر و دهقانان متحد با سایر اقشار زحمتکش و تحت ستم خلق قادرند سلطه امپریالیست‌ها و فئودال‌ها را درهم شکسته و قدرت انقلابی خلق را جانشین آن سازند. برای نیل باین هدف باید به قهر انقلابی توده‌ها تکیه کرد.

امپریالیست‌های فرانسوی که از رشد جنبش و توسعه نفوذ حزب کمونیست وحشت زده شده بودند، سرکوب و حشمانه‌ای را آغاز کردند. نتیجتاً، از اواسط سال ۱۹۳۱ جنبش رو با فوکل گذاشت - لکن موقتاً - زیرا حزب و توده‌ها اعتماد خود را نسبت به دورنماهای درخشان انقلاب حفظ کرده - بودند.

در سال ۱۹۳۲ حزب کمونیست برنامه‌ای برای عمل در شرایط مشخص آن زمان تنظیم کرد. آن عده از کادرهای حزبی که از جنگال امپریالیست‌ها جان سالم بدر برده بودند ارتباط حزب را با توده‌ها حفظ کرده، از یکسو به تحکیم سازمان‌های مخفی حزبی پرداختند و از سوی دیگر فعالیت‌های علنی و نیمه‌علنی خود را بمنظور ترویج و تبلیغ و با استفاده از کلیه امکانات قانونی موجود ادامه و بسط میدادند. کادرها و اعضای حزبی دریند نیز در درون زندان‌ها مبارزه را ادامه داده و زندان‌ها را مبدل به مدارس انقلاب میکردند. در شرایط سخت این دوره، حزب کمونیست هند و چین از کمک و هم‌دردی احزاب برادر بخصوص احزاب کمونیست شوروی، چین و فرانسه برخوردار بود.

از سال ۱۹۳۳ جنبش انقلابی در ویتنام تدریجاً در مرتبه نیرو گرفت. اولین کنکره حزبی در سال ۱۹۳۵ تشکیل شده و یکپارچگی سازمان‌های حزبی را زیر رهبری کمیته مرکزی حزب تأمین نمود. اکنون شرایط از نو آماده بود تا جنبشی در سطح وسیع آغاز گردد.

مبارزه برای ایجاد و توسعه "جبهه دموکراتیک هند و چین"

بحران‌های اقتصادی سالهای ۱۹۲۹/۳۲ منجر به روی کار آمدن فاشیست‌ها در آلمان، ایتالیا و ژاپن گردید. آنها ضمن سرکوب خواست‌های دموکراتیک خلق‌های کشورهای خود، درصد تقسیم مجدد جهان و حمله به اتحاد شوروی بودند. کنکره هفتم انترناسیونال در سال ۱۹۳۵ مبارزه با فاشیسم را در عرصه بین‌المللی در دستور روز احزاب کمونیستی قرار داد. در سال ۱۹۳۶، در انتخابات فرانسه، "جبهه توده‌ای" که استخوانبندی آنرا حزب کمونیست فرانسه تشکیل میداد پیروزی بدست آورد. این امر مستقیماً و بنحوی مثبتی بر اوضاع داخلی ویتنام تأثیر گذارد.

حزب کمونیست هند و چین در اینحال با تحلیل مشخص از اوضاع داخلی



کشور و خطر فاشیسم بین المللی و با الهام از صورتات انترناسیونال "جنبه" د موکراتیک هند و چین را برای بسیج توده ها علیه فاشیسم و بخاطر کسب آزادی های د موکراتیک و بهبود بخشیدن به شرایط زندگی مردم و حفظ صلح جهانی ، از کلیه نیروهای موکراتیک و گروه های سیاسی خرد بوزواوسی تشکیل داد . این جنبه اعتصابات و تظاهرات کارگری و جنبش های دهقان نی متعددی را که طی سالهای ۱۹۳۶/۳۹ برپا گردید رهبری نموده هستند جنبه از کمونیست ها تشکیل میشد .

طی این دوره حزب با استفاده از شرایط مساعد ایجاد شده ، در حین استحکام بخشیدن به سازمان های زیرزمینی خود ، از کلیه امکانات علنی و نیمه علنی بمنظور تبلیغ و ترویج ایده های انقلابی مارکسیسم لنینیسم و خط مشی سیاسی حزب و انترناسیونال کمونیستی در میان توده ها و کسترش هرچه بیشتر جنبش استفاده کامل کرد .

طی این دوره در عین حال حزب با انحرافات "چپ" که بصورت سکناریسم و عدم استفاده کامل از امکانات علنی و نیمه علنی مبارزه و نیز با انحرافات راست که بصورت تکیه بیش از حد به فعالیت های قانونی و سهل انگاری در امر تقویت سازمان های مخفی ، عدم انضباطه پریها دادن به امر جلب بوزواوسی و مالکان ارضی و کم بها دادن به اتحاد کارگران و دهقانان در درون آن متظاهر شده بود مبارزه جدی نمود .

#### مبارزه آزاد بخش ملی در دوره ۱۹۳۹/۴۵ و انقلاب اوت

با درگیر شدن جنگ دوم جهانی ، استعمارگران فرانسوی سرکوب جنبش انقلابی هند و چین را بلافاصله آغاز کردند . در یک چشم بهم زدن ، کلیه امکانات قانونی مبارزه از بین رفت . لیکن حزب بموقع به سازمان ها و اعضای خود دستور مخفی شدن داد . همچنین حزب تصمیم گرفت با اعزام اکثریت اعضای خود بمناطق روستایی سازمان های خود را حفظ کرده از آنجا به تقویت نیروهای انقلابی ادامه دهد . این ساله جنبه استراتژیکی داشته است و اهمیت خاصی در انقلاب ویتنام دارد .

پنجم ششم کمیته مرکزی حزب در این هنگام توسعه جنبه را - که از آن پس "جنبه" ملی واحد ضد امپریالیستی هند و چین نامیده شد - هدف خویش قرار داده ، با تحلیل دقیق از تضاد های درونی جامعه ویتنام

و شرایط آن زمان وظائف انقلاب را تعیین نمود :

" رابطه نزدیک موجود میان مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه ضد فتووالی مساله ای است استراتژیکی . تفکیک ایند و از هم میتواند انقلاب ملی د موکراتیک توده ای را به شکست بکشاند . معذالك این دو مبارزه نباید بموازات هم و در یک سطح انجام گیرند ( ... ) امپریالیسم و مالکان ارضی فتووال هر دو آماج اصلی انقلاب ملی د موکراتیک توده ای می باشند ، هر دو دشمنانی هستند که می باید سرنگون کردند . لکن آماج اصلی تره دشمن اصلی تر ، عبارت است از امپریالیسم . در انقلاب ملی د موکراتیک توده ای مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه ضد فتووالی هر دو اساسی هستند ، لکن مبارزه ضد فتووالی می باید تسایع مبارزه ضد امپریالیستی باشد . " ( تروتسک شین : " در راهی که کارل مارکس بر ما گشوده است " - چاپ هانوی - فرانسه - ص ۴۳ / ۴۲ ) .

بر این اساس حزب شعار " زمین از آن کسی که روی آن کار میکند " راه بخاطر تمرکز نیروها علیه امپریالیسم ژاپن و خنثی کردن فتووال ها ، موقتا کنار گذارد ، و از این تضاد میان امپریالیسم فرانسه و فتووال های وابسته به وی و فاشیسم ژاپن ، بویژه در آغاز تهاجم ژاپنی ها بسیار استفاده کرد .

شکست فرانسه از ارتش نازی ها در سال ۱۹۴۰ به ژاپنی ها فرصت داد تا هند و چین را مورد تجاوز قرار دهند . نیروهای فرانسوی در مقابل این تجاوز عقب نشینی اختیار کردند . در این هنگام جنبش های توده ای مسلحانه تحت رهبری حزب در نقاط مختلف ویتنام برپا میشد . امپریالیست های فرانسوی و فاشیست ها ژاپنی که تضاد های بسیاری آنها را در هند و چین در مقابل هم قرار میداد از رشد این جنبش ها بوحشت افتاده ، در امر سرکوب آنها با یکدیگر توافق کامل داشتند . حزب با ارزیابی صحیح از خطر یوغ و چغانیه ای که خلق های هند و چین را تهدید میکرد وظیفه تدارک قیام مسلحانه توده ای را برای انجام انقلاب آزاد بیخش ملی و سرنگون ساختن امپریالیست ها و تجاوزکاران و مرتجعین در مقابل خود قرار داد . باین منظور سازمان " اتحاد برای آزادی ویتنام " ( " ویست مین " ) را از کلیه نیروهای میهن پرست و مترقی تشکیل داد و تصمیم گرفت در بعضی مناطق پایگاه های انقلابی بوجود آورد . از طرف دیگر حزب با تحلیل از اوضاع و احوال بین المللی ، شکست فاشیسم را در مقابل اتحاد شوروی و دیگر نیروهای ضد فاشیستی جهان بدرستی پیش بینی کرده ، از آنجا تضاد ملی و نیرو های ژاپنی و فرانسوی مستقر در هند و چین را نیز امری اجتناب ناپذیر



میدانست. از اینرو حزب مناسب‌ترین زمان را برای انجام قیام مسلحانه همین زمان برخوردار بین این دو نیرو ارزیابی میکرد.

در سال ۱۹۴۴، حزب شعار "اسلحه بدست گیریم و خود را برای اخراج دشمن مشترك آماده کنیم" را بمیان مردم برد. در این هنگام جنب و جوش انقلابی در همه جا رونق داشت و بخصوص در پایگاه های انقلابی مردم برای انجام قیام بسیاری تابی بخرج میدادند. ولی حزب هنوز صلاح را در این میدید که تا فرا رسیدن لحظه مناسب به جمع‌آوری و بسیج بیشتر نیروها بپردازد و اینرا مردم توضیح میداد. در این رابطه قیام‌های زودرس که در بعضی مناطق بوقوع پیوست مورد انتقاد شدید حزب واقع شد. در عین حال حزب استفاده از شیوه های نوین مبارزه را برای بسط جنبش ضروری دانسته و بهمین جهت "بریکاد تبلیغ مسلحانه برای ویتنام" را بوجود آورد که فرماندهی آن را جیاب بعهده داشت. این "بریکاد"، مبارزه مسلحانه را در خدمت تبلیغ گرفته و بسیج و تسلیح تمامی خلق را سرلوحه و وظائف خود قرار داد. این "بریکاد" وظیفه داشت به نیروهای ناحیه‌ای یاری رسانده، آموزش و تعلیم کادرهای آنها را بعهده گیرد و در صورت اقتضا از لحاظ اسلحه احتیاجاتشان را برآورده نماید. تاکتیک مبارزه واحد های این بریکاد عبارت بود از جنگ پارتیزانی: مخفی کاری، سرعت عمل، ابتکار عمل ("آموزش در شرق، فردا در غرب")، پدیدار شدن و ناپدید شدن ناگهانی بدون رد باقی گذاردن... ایجاد این بریکاد دارای اهمیت خاصی در تکامل مبارزات خلق ویتنام است و بقول هوشی مین، این بریکاد "نطفه ارتش آزاد بیخشن" را تشکیل میداد.

در باره رابطه میان مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی و گذار از یکی بدیگری، جیاب گفته است:

"گذار از مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی چرخش بزرگی است که انجام آن یک سلسله تدارک قبلی را ایجاب میکند. اگر قیام یک هنر است و یک نکته اساسی در محتوی این هنر عبارت است از هدایت گذار به شیوه های جدید مبارزه که با اوضاع و احوال سیاسی هر دوره مطابقت داشته باشد. عبارتست از حفظ رابطه دقیق بین مبارزه سیاسی و مبارزه مسلحانه در هر دوره. در ابتدا، فعالیت سیاسی همواره عنصر اساسی را تشکیل میدهد و در حالیکه مبارزه مسلحانه در درجه دوم اهمیت قرار دارد. این دو شکل تدریجا تحول پیدا میکنند تا به مرحله‌ای میرسند که دارای اهمیت یکسان شده و سپس وارد مرحله"

خواهند شد که در آن شکل مسلحانه مبارزه مقدم میگردد. لکن حتی در این هنگام نیز بایستی بتوان زمانی را که تفوق این شکل از مبارزه جزئی است، از زمانی که تفوق آن مجموعه جنبش را بربرسی گیرد، تشخیص داد. ("جنگ خلق، ارتش خلق").

در ماه مارس ۱۹۴۵ حزب با توجه باینکه حمله متقابل ارتش شوروی نیروهای هیتلر را در معرض نابودی قرار داده بود و درگیری ژاپنی‌ها و فرانسوی‌ها در هندوچین قریب الوقوع بود، در دستور تحت عنوان "ژاپنیها و فرانسویان یکدیگر را به قتل می‌وسانند، ما چه خواهیم کرد؟"، رهنمون‌های مشخص در اختیار سازمانهای حزبی قرار داد. در آوریل همان سال کنفرانس نظامی انقلاب که به ابتکار حزب تشکیل شد تصمیم گرفت نیروهای مسلح انقلابی را در یک ارتش آزاد بیخشن ویتنام متحد سازد. در ماه ژوئن، اولین منطقه آزاد شده که شش استان را شامل میشد پا بعرصه وجود گذاشت.

در اوت ۱۹۴۵ ژاپنی‌ها پس از شکست از ارتش شوروی تسلیم شدند. آن لحظه مناسبی که حزب پیش‌بینی میکرد فرا رسید. می‌بایستی قبل از اینکه نیروهای کشورهای امپریالیستی برای خلع سلاح ژاپنی‌ها وارد هندوچین شوند، از راه قیام قدرت توده‌ای را جانشین قدرت فاشیست‌های ژاپنی نمود. مشکلات ارتباطی مانع از این شدند که دستور قیام به تمام سازمانهای محلی حزبی در همه نقاط کشور برسد. لکن این سازمانها با الهام از رهنمون‌های "ژاپنی‌ها و فرانسویان یکدیگر را بقتل می‌وسانند، ما چه خواهیم کرد؟" و از ارزیابی‌های حزب در مورد شرایط قیام عمومی، بموقع خلق را در نبرد نهائی برای کسب قدرت رهبری کردند.

در فاصله ۱۰ روز، در کلیه شهرها و استان‌ها قیام پیروزی بدست آورد. انقلاب اوت پیروزی بزرگی برای خلق ویتنام و خلق‌های سراسر جهان بشمار می‌آید. بقول رفیق هوشی مین:

"نه تنها طبقات زحمتکش و خلق ویتنام، بلکه طبقات زحمتکش و خلق‌های ستمدیده کشورهای دیگر نیز میتوانند از اینکه برای اولین بار در تاریخ انقلاب کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، حزبی که فقط ۱۵ سال از عمرش میگردد توانسته است انقلاب را پیروزمندانه رهبری کرده، قدرت را در سراسر کشور بدست گیرد، احساس غرور نمایند. (هوشی مین: گزارش سیاسی به دومین کنفرانس ملی حزب)".



## ۲ - دوران جنگ مقاومت و دفاع از استقلال ملی و تحکیم قدرت توده ای

دفاع از استقلال ملی، حفظ و تحکیم قدرت توده ای

جمهوری دموکراتیک ویتنام از همان آغاز با مشکلات متعددی که در نتیجه سیاست استعمارگران در تمام زمینه ها ایجاد شده بود مواجه بود. در این هنگام، از یکطرف دویست هزار سرباز ارتش چانکاپیک بقصد برقرار کردن حکومتی پوتالی و دست نشانده امپریالیسم آمریکا مناطق شمال ویتنام را تحت اشغال درآوردند و از طرف دیگر نیروهای فرانسه بکند نیروهای انگلیسی در جنوب پیاده شده و بقصد برقرار کردن مجدد سلطه استعماری خود به اشغال مناطق جنوبی پرداختند.

ساله عمده ای که در این هنگام دولت انقلابی و در رأس آن حزب با آن مواجه بود چگونگی برخوردشان با این نیروی تجاوزکار و نیز چگونگی استفاده از تضاد های داخلی آنان بمنظور حفظ قدرت توده ای و استقلال ویتنام بود.

حزب با تحلیل درست از شرایط جدید و تناسب نیروها، از آنجا که خود را آماده برای جنگ آشکار علیه اشغالگران نمیدید، ترجیح داد نیروهای چانکاپیک را با دادن امتیازاتی چند خنثی کرده، با مطرح ساختن شعار "تحکیم دولت توده ای، مبارزه علیه استعمارگران تجاوزکار فرانسوی، سرکوب ضدانقلابیون داخلی و بهبود شرایط زندگی مردم" دشمن اصلی را مشخص و خلق ویتنام را علیه آن بسیج نماید.

حزب برای استفاده حد اکثر از زمان و تحکیم مواضع خود و سازماندهی نیروهای مسلح، تا جائیکه میتوانست سعی داشت از طریق مذاکره مستقیم و درگیری و جنگ همه جانبه با نیروهای فرانسه را تا حد ممکن به تاخیر اندازد، زیرا وقوع این درگیری را امری اجتناب ناپذیر میدانست. در عین حال از این فرصت برای اشغال مواضع نیروهای چانکاپیک که مجبور به ترک ویتنام بودند و جلوگیری از اشغال این مواضع توسط نیروهای فرانسوی استفاده کرد.

## جنگ مقاومت طولانی در تمام جبهه ها علیه استعمارگران اشغالگر

هنگامی که استعمارگران در سامبر ۱۹۴۶ جنگ را آغاز کردند، خلق ویتنام تحت رهبری حزب کمونیست برای دفاع از استقلال و حق حاکمیت ملی و دستاوردهای انقلاب اوت یکپارچه علیه ایشان بپا خاست.

ارزیابی حزب در مورد جنگ مقاومت این بود که در مقابل دشمنی که متکی به نیروی زمینی، دریایی و هوایی نیرومند و مجهز به تسلیحات جنگی مدرن است، خلق که در آن زمان تنها دارای یک نیروی پیاده نظام نوپسند و فاقد تجربه جنگی و سلاح های ناچیزی بود می بایستی به مقاومتی طولانی برخیزد که طی آن در رجا نیروهای دشمن را فرسوده و نیروهای خود را تقویت و توسعه بخشد. شرط اساسی برای اینکه بتوان به این مقاومت طولانی پرداخت، از نظر حزب تکیه به نیروهای خود بود، به نحوی که این امر می بایستی جهتگیری عمده استراتژیکی را تشکیل میداد. این مقاومت در تمام زمینه های نظامی و سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و با بسیج کلیه نیروهای مادی و معنوی ممکن خلق می بایستی صورت میگرفت. این مقاومت طولانی می بایستی سه مرحله را پشت سر میگذاشت: مرحله دفاعی، مرحله تعادل نیروها و مرحله تعرض عمومی. برای دفاع از میهن در مقابل تجاوزکاران می بایستی به نیروهای مسلح متکی شد که تشکیل می شدند از: واحد های منظم، واحد های منطقی ای و میلیس های پارتیزانی.

استعمارگران فرانسوی رفته رفته در طول جنگ متوجه شدند که با تکیه بر سلاح های مدرن خود قادر نیستند نیروهای منظم نهضت مقاومت را از پای درآورند و از آنجا که طولانی شدن جنگ نیروهای آنان را می فرسود و برعکس نیروهای مقاومت را رشد و توسعه میداد، لذا ایشان تصمیم گرفتند با یک تعرض همه جانبه به پایگاه انقلابی ویتنام انقلاب را در هم شکنند.

لیکن نیروهای مسلح خلق به رهبری حزب که این تعرض را از قبل پیش بینی کرده بود آنان را مواجه با شکست ساختند. پس از این شکست، اوضاع به نفع نیروهای مقاومت تغییر کرد و حزب با تحلیل از وضعیت جدید به این نتیجه رسید که نبرد مقاومت وارد مرحله دوم خود یعنی تعادل نیروها شده است. وظایفی که حزب برای این مرحله تعیین کرد بطور خلاصه از این قرارند: در زمینه سیاسی: تحکیم اتحاد ملی، توسعه جبهه واحد ملی، تحکیم و تقویت قدرت توده ای، منهدم کردن دولت دست نشانده، بالابردن میزان کار توضیحی بین سربازان دشمن، جلب حمایت دول سوسیالیستی و



نیروهای صلح طلب و مترقی جهان؛ در زمینه اقتصادی و مالی؛ بهبود شرایط زندگی مادی و معنوی مردم، توسعه اقتصاد دموکراتیک نوین، بسیج نیروهای انسانی و مادی حول شعار "همه چیز برای جبهه، همه چیز برای پیروزی"، پیاده کردن سیاست ارضی حزب، خرابکاری در اقتصاد دشمن؛ در زمینه فرهنگی و اجتماعی؛ بسیج نیروهای فرهنگی در خدمت مقاومت ادامه مبارزه با بیسوادی، بهبود سیستم آموزشی، مبارزه با آداب و رسوم ارتجاعی و مراقبت در امور بهداشتی مردم.

طی سالهای ۴۷ تا ۱۹۵۱ حزب ضمن پیاده کردن برنامه های فوق با تحولات انحرافی بوروکراتیسم و اتوریترایسم که در اثر شرایط جدید در درون حزب پدیدار شده بود مبارزه کرد.

#### دومین کنگره ملی حزب - تدارک حمله متقابل عمومی

بمجازات رشد نیروهای مقاومت و پشتیبانی نیروهای مترقی بین المللی از آن، استعمارگران فرانسوی که در ویتنام دچار شکست های نظامی روزافزون شده بودند در فرانسه مواجه با اعتراض خلق این کشور و در سطح بین المللی مواجه با اعتراض نیروهای مترقی میگشتند.

در سال ۱۹۵۱ در اوج رونق انقلاب دومین کنگره ملی حزب تشکیل و در آن از تجربیات انقلاب ویتنام در طول تاریخ مبارزات ۲۰ ساله حزب و خلق این کشور جمع بندی بعمل آمد:

"تحت رهبری طبقه کارگر، به همراه خلق زحمتکش بمنزله نیروی محرکه، تنها این انقلاب پیروزی را در مبارزه علیه امپریالیسم و فئودالیسم ممکن می سازد، بلکه به امر توسعه دموکراسی توده های یاری رساننده و در عین حال مقدمات سوسیالیسم را فراهم می سازد و شرایط لازم را برای گذار به سوسیالیسم تامین می نماید. این انقلاب، وظائف انقلاب بورژوا دموکراتیک را بانجام رسانده و به انقلاب سوسیالیستی تبدیل میگردد." (تروئ شین: گزارش به کنگره - "درباره انقلاب ویتنام" -)

این کنگره به اشتباهات "چپ" که ناشی از عدم درک خصلت طولانی جنگ بوده و تحت تاثیر موفقیت های جمهوری توده های ویتنام پدیدار شده بود برخورد و با آنها مبارزه کرد و خط مشی سیاسی صحیحی را برپایه اتحاد و روتی حزب و اتحاد بین نیروهای خلق برای ادامه نبرد و نیل به پیروزی

تصویب نمود. از این کنگره بعد حزب نام خود را به "حزب زحمتکشان ویتنام" تغییر داد و موجودیت خویش را رسماً اعلام نمود.

#### پیروزی "دین بین فو" - کفرانس ویتنام

کمیته مرکزی حزب زحمتکشان ویتنام در ابتدای ۱۹۵۳ با تحلیل علمی از اوضاع و احوال نظامی در سراسر هندوچین، استراتژی جنگ را در زمستان و بهار ۱۹۵۳/۵۴ تعیین کرده برآن بود که می باید طی این جنگ نقاطی را که دارای اهمیت سوق الجیشی بوده و دشمن کم و بیش در آنها ضعیف است مورد حمله قرار داد و ضمن گسترش سرزمین های آزاد شده به عملیات چریکی در پشت جبهه دشمن بمنظور ایجاد شرایط مساعد جهت پیشروی نیروهای منظم شدت بیشتری داد. در این حال نیز حزب برآن بود که تعرض عمومی را باید درست در هنگامی آغاز کرد که تدارکات لازم برای آن انجام شده باشد و نه قبل از آن.

از اواسط سال ۱۹۵۳ استعمارگران فرانسوی تحت نفوذ و کنترل امپریالیسم آمریکا که بمثابة سرکرده امپریالیسم جهانی هر روز بیش از پیش خود را درگیر مسائل ویتنام کرده به استعمارگران فرانسوی کمک می رسانند، بقصد پیاده کردن طرح "ناوار" \* و بمنظور اشغال مواضع سوق الجیشی عملیات جدیدی را آغاز کردند. ارتش توده های با اجرای رهنمودهای حزب کلیه فعالیت های دشمن را در امر پیاده کردن این طرح عقیم میگذاشت.

ارتش خلق ویتنام تحت رهبری حزب کمونیست و با تکیه بر خلق این کشور طی نبردی قهرمانانه توانست ارتش مزدوری استعمارگران فرانسوی را پس از ۵۵ روز بیچارگی در لیرانه در دین بین فو که محکمترین پایگاه و ستون فقرات نیروها فرانسوی در هندوچین بود بزانودرآورد. این واقعه در تاریخ مبارزه خلق ویتنام علیه استعمارگران فرانسوی بزرگترین پیروزی محسوب شده، در تاریخ مبارزات خلق های مستعبد به جهان علیه امپریالیسم به یادگار مانده است.

در بیکار زمستان و بهار ۱۹۵۳/۵۴ که با پیروزی دین بین فو بانجام رسید، در حدود ۱۱۲ هزار نفر از افراد دشمن از صحنه نبرد خارج شدند

\* این طرح برای بدست آوردن ابتکار عمل و درک کردن ساختن اوضاع هندوچین از طرف آمریکاکیان و فرانسویان با هم تنظیم شده بود. ناوار نام فرمانده نیروهای فرانسوی در هندوچین بود.



و مناطق استراتژیک مهمی آزاد شدند. این پیروزی طرح ناوار را عقیم‌گذار و پیروزی قاطعانه خلیق ویتنام را در کنفرانس ژنو تضمین نمود.

کنفرانس ژنو در ۲۶ آوریل ۱۹۵۴ در حالی آغاز شد که ارتش خلق خود را برای سومین موج تعرضی علیه پادگان دین بین فو آماده میکرد. باین ترتیب انقلابیون ویتنامی توانستند هماهنگی کاملی بین مبارزه خود در دو عرصه نظامی و دیپلوماتیک ایجاد نمایند.

در ژوئیه ۱۹۵۴ حزب مساله مذاکرات را دقیقاً بررسی نمود و قرارداد صلح را تنظیم کرد. در بیستم همین ماه مذاکرات ژنو با شناسائی استقلال، حاکمیت، یگانگی و تمامیت ارضی ویتنام، لائوس و کامبوج به نتیجه رسید. و قرار بر این شد که نیروی مسلح طرفین متخاصم موقتاً به دو طرف خط موقت مدار ۱۷ عقب‌نشینی کنند تا بعداً در ژوئیه ۱۹۵۶ انتخابات عمومی آزاد صورت گرفته خلیق ویتنام سرنوشت خویش را تضمین کرده، وحدت دوساره کشور را برقرار نماید.

حزب در عین حال با توجه به نقشی که ایالات متحده در هندوچین بعهده گرفته بود و خطری که از جانب آن ویتنام را تهدید میکرد تصمیم گرفت لبه تیز حملات خود را از آن پس متوجه امپریالیست‌های آمریکائی و جنگ طلبان فرانسوی نماید.

### ۳ - انقلاب سوسیالیستی در شمال.

انقلاب ملی دموکراتیک توده‌های در جنوب.

پس از ۹ سال مقاومت قهرمانانه، خلیق ویتنام توانست تحت رهبری حزب طبقه کارگر خود پیروزی درخشانی بدست آورد و قسمت شمالی سرزمین را تماماً از یوغ استعمار برهاند. معذالک در سال ۱۹۵۴ انقلابیون ویتنام هنوز از آنچنان نیروی برخوردار نبودند که بتوانند سراسر کشور را آزاد سازند. باین ترتیب موقتاً قسمت جنوبی ویتنام تحت استیلای امپریالیست‌های آمریکائی و نوکران آنها قرار گرفت. از این رو در دو قسمت شمالی و جنوبی ویتنام وظایف متفاوتی بردوش انقلابیون قرار گرفت.

در جنوب مرحله انقلاب عبارت بود از انقلاب ملی دموکراتیک توده‌های با هدف سرنوشتی امپریالیست‌های آمریکائی و نوکران دست‌نشانده آنها که

نمایند، مالکین ارضی و سرمایه داران کمپرادور بودند. در شمال پسر از پیروزی انقلاب ملی دموکراتیک توده‌های و اخراج امپریالیست‌ها، حکومت دیکتاتور دموکراتیک خلق حاکم بر سراسر این قسمت شد. در این قسمت انقلاب وارد مرحله نوینی شد. این مرحله عبارت بود از پایان رسانیدن انقلاب بورژوا دموکراتیک برای گذار بمرحله انقلاب سوسیالیستی. برای این گذار ابتدا می‌بایست در شمال رفرف ارضی بشک ریشه‌ای و کامل انجام می‌شد و اصلاحات دموکراتیک در زندگی سیاسی و اجتماعی مردم بعمل می‌آمد. اقتصاد ملی می‌بایستی بشک محکمی پایه ریزی میشد و سرمایه داران کمپرادور درهم کوبیده می‌شدند.

باین ترتیب، در دو قسمت شمالی و جنوبی وظایف مختلفی در مقابل انقلابیون قرار داشت. لیکن این وظایف از لحاظ استراتژیک بطور ریشه‌ای بیکدیگر مربوط بوده و بین آنها ارتباط ناگسستنی موجود بود. استحکام شمال این قسمت را به پایگاه مطمئنی برای انقلاب ملی دموکراتیک توده‌های در جنوب میداد و ساختن و این یک بنویه خود با تشدید مبارزه در جنوب و دفاع از شمال شرایط را برای استحکام بازم بیشتر آن مناسب‌تر میکرد. در هر دو قسمت سیر مبارزات می‌بایستی از طریق آزادی جنوب و دفاع از شمال زمینه را برای تجدید وحدت مسالمت آمیز ویتنام فراهم آورد.

در فاصله سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۹ در شمال ویتنام وظایفی که فوقاً برشمرده شدند عمده تا بانجام رسیدند و شرایط برای گذار بانقلاب سوسیالیستی آماده شده بود. در طی این دوره اتحاد کارگران و دهقانان که اساس جنبه واحد ملی و حکومت دموکراتیک توده‌ای را تشکیل میداد بیش از پیش استحکام یافت. حکومت دیکتاتوری دموکراتیک خلق تدریجاً طی تکامل خود به حکومت دیکتاتوری پرولتاریا مبدل میشد. در این فاصله زمانی در عین حال از یکطرف ضد انقلابیونی که در اتحاد درون خلق خلل وارد ساخته و خرابکاری میکردند از طرف حکومت خلقی سرکوب شده و از طرف دیگر حزب اقدامات مجددانه‌ای در جهت بالا بردن سطح دانش‌تئوریک اعضای خود بعمل آورد. و با اشتباه‌هایی که در باره مساله وحدت دوباره ویتنام در اثر وضعیت جدید پدیدار شده بود مبارزه نمود. این اشتباهات از این دید ناشی میشد که گویا انقلاب سوسیالیستی در شمال وحدت دوباره ویتنام را در معرض مخاطره قرار میداد. در واقع مساله عمده این بود که آیا در دوره‌ای که پسر از پیروزی انقلاب ملی دموکراتیک توده‌ای آغاز شده و تا مرحله سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم ادامه می‌یابد باید به سرمایه داری اجازه داد که آزادانه رشد



نماید یا خیر؟ حزب باین سوال جواب منفی داده با تمایلاتی که در این جهت بودند مبارزه بی امان میکرد. حزب روشن کرد که نه تنها انقلاب سوسیالیستی در شمال وحدت در قسمت جدا شده ویتنام را در معرض خطر قرار نمیدهد بلکه درست برعکس برای ایجاد شرائط مناسب برای این وحدت دوباره میبایستی شمال با گام های سریع و محکم بسوی سوسیالیسم پیش رود.

در جنوب ویتنام پس از قرار داد ژنو، امپریالیست های آمریکائی که موفق بادامه جنگ نشده بودند سعی داشتند با سلطه بر این قسمت و تید یسل آن به نوسالمره و ایجاد پایگاه های نظامی در آن، در جنبش های آزاد-بیخس ملی در جنوب شرقی آسیا خرابکاری کرده و با سرکوب آنها حمله به اردوگاه سوسیالیستی را تدارک بینند. امپریالیست های آمریکائی برای این منظور سعی داشتند مواضع از دست رفته طبقه مالکان ارضی فئودال طبقه بورژوازی کیرادور وابسته بآمریکا را بآنها بازگردانده آنها بمثابة پایگاه اجتماعی لازم برای سیاست نواستعماری خود مورد استفاده قرار دهند. رژیم دیکتاتوری نکودین دیم ( سردسته باند فئودالی که قبلا مدت ها در خدمت فرانسویان و ژاپنی ها قرار داشت ) درست بهمین منظور و با کمک امپریالیست های آمریکائی بر سر کار آمد. این رژیم فاشیستی از بدو کار خویش در عین اینکه خود را در پس واژه های عوامفریبانه " ناسیونالیسم " و " استقلال طلبی " پنهان میکرد، دست به سرکوب و کشتار بیرحمانه انقلابیون و میهن پرستان ویتنامی زد.

در فاصله سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۵۹ جنبش های توده ای رفته رفته وسعت یافته. جریان سیاسی عظیمی را ایجاد کردند. این جنبش ها از طرف عناصر و هسته ها و ارگان های رهبری کننده انقلابی و با الهام از تجربیات مبارزات چندین ساله خلق ویتنام تحت رهبری حزب زحمتکشان ویتنام و در راس آن هوشی مین، رهبری می شدند. خواست این جنبش ها را سازمان دادن انتخابات بمنظور تجدید وحدت ویتنام، بهبود شرائط زندگی مردم، تضمین آزادی های دموکراتیک تشکیل میداد. طی این جنبش ها توده های خلق رفته رفته ماهیت ارتجاعی رژیم نکودین دیم و امپریالیست های آمریکائی را بهتر درک نموده روحیه مبارزه جویانه شان تقویت میشد.

باین ترتیب در طی این فاصله زمانی انقلابیون توانستند با پیشبرد مبارزات عده تا سیاسی در بین توده ها و با حفظ ارتباط نزدیک خود با آنها در تحت شرایط اختناق و ترور وحشیانه پلیسی زمینه را برای قیام های توده ای بمنظور کسب قدرت سیاسی آماده نمایند. " قیام های زنجیره ای " که از سال

۱۹۵۹ ب بعد سلسله وار در نواحی مختلف جنوب ویتنام آغاز شدند در پرتو همین مبارزات و از آنجا که رژیم نکودین دیم در صحنه سیاسی اساسا شکست خورده بود، توسط ارگان های رهبری انقلاب در جنوب در دستور کار جنبش انقلابی قرار گرفته بودند.

در سال ۱۹۶۰، سومین کنفره ملی حزب در هانوی تشکیل شد. در این کنفره تحولاتی که از قرار داد ژنو ب بعد در اوضاع بین المللی و اوضاع داخلی ویتنام رخ داده بود مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و از تجارب انقلاب ویتنام جمع بندی بعمل آمد: " در شرائط بین المللی کنونی، یک خلق حتی اگر کوچک و ضعیف باشد، هرگاه متحدان بپا خیزد و با عزیمت راسخ تحت رهبری یک حزب مارکسیست لنینیست بمنظور کسب استقلال و دموکراسی مبارزه نماید قادر به پیروزی بر هر تجاوزگری خواهد بود. " ( له وان؛ گزارش سیاسی نتیجه مرکزی به سومین کنفره ملی حزب زحمتکشان ویتنام ) .

در همین سال ( ۱۹۶۰ ) " جنبه ملی آزاد بیخس جنوب ویتنام " از نبرد های شرقی و ضد امپریالیست تشکیل شده و هدف خود را سرنگونی رژیم وابسته بامپریالیسم آمریکا و ایجاد جنوب ویتنامی مستقل و دموکراتیک که در صلح بسر برده و در جهت تجدید وحدت مسالمت آمیز دو بخش کشور گام بسرارد تعیین کرد.

...

در اینجا ما به بررسی خود از تاریخ انقلاب و حزب کمونیست ویتنام خانه میدهم و از مرور تاریخ مبارزات خلق ویتنام در دهه اخیر و بویژه جنگ توده ای خلق ویتنام در جنوب علیه جنگ تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا که در ادامه پیکار این خلق در طول نیم قرن اخیر قرار دارد و به شکست کلیه مانورهای سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا ( " جنگ ویژه " ، " جنگ محلی " ، " ویتنامیزاسیون " ... ) و پیروزی عظیم خلق ویتنام با امضای قرارداد آتش بس فوریه ۲۳ منجر گردیده است صرف نظر میکنیم و در سبهای عمده ای را که از بررسی تاریخ انقلاب و حزب کمونیست ویتنام گرفته ایم خلاصه میکنیم.

در ویتنام انقلاب بدون حزب کمونیست یعنی هیچ ! تاریخ انقلاب ویتنام آنچنان با تاریخ حزب کمونیست این کشور عجین شده و درهم آمیخته است، آنقدر حزب کمونیست در هر قدمی که این انقلاب به پیش برداشته است نقش مستقیم و تعیین کننده داشته است، که یکی بدون دیگری مفهومی ندارد .

دیدیم که مبارزات پیگیر کمونیست های ویتنامی، بویژه هوشی مین، بصورت فعالیت سیاسی و ایدئولوژیک در میان توده های خلق بویژه طبقه کارگر ویتنام از طرفی جنبش انقلابی را رشد داده و از طرف دیگر از طریق ایجاد "انجمن جوانان انقلابی ویتنام" زمینه را برای ایجاد حزب کمونیست این کشور در سال ۱۹۳۰ مهیا نمود .

دیدیم که این حزب چگونه :

— جنبش های توده های سالهای ۳۱/۱۹۳۰ را رهبری کرد .  
— جنبش های سالهای ۳۹/۱۹۳۶ را رهبری کرد و نیروهای دموکراتیک و آزادخواه را تحت رهبری طبقه کارگر در جبهه دموکراتیک هند و چین گرد هم آورد و توسعه داد .

— طی جنگ جهانی جبهه ضد امپریالیستی را توسعه داد و نیروهای مسلح انقلاب را ایجاد نمود و با ایجاد و توسعه پایگاه های انقلابی پرداخت .  
— انقلاب اوت ۱۹۴۵ را با رهبری درست و دقیق به پیروزی رساند و قدرت توده ای را بنیاد نهاد .

— در لحظات حساس و در تنگناهای باریک، قدرت توده ای نوین را هدایت کرد و آنرا از ضربات دشمن در امان نگه داشت و به تحکیم آن پرداخت .

— جنگ مقاومت طولانی را از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۴ در کلیه جبهه ها و در تمام زمینه ها رهبری صحیح کرد ؟ ارتش توده ای را رشد داد و آنرا در مراحل مختلف مقاومت ( دفاعی، تعادلی، تعرضی ) رهبری نمود ؟ مناطق آزاد شده را وسعت داد ؟ انقلاب ارضی را در این مناطق انجام داد و شرایط زندگی مردم را بهبود بخشید و اقتصاد دموکراتیک نوین را تحقق بخشید ؟ اتحاد کارگران و دهقانان را تحکیم و براساس آن جبهه واحد ملی را توسعه داد و قدرت توده ای را تقویت کرد ؟ مبارزه را در سطح ایدئولوژیک به پیش برد ؟ بسای بی سوادی و با آداب رسوم ارتجاعی مبارزه کرد و سیستم آموزشی را بهبود

بخشید ؟ امور بهداشتی مردم را سر و صورت داد و غیره ...

— پس از پیروزی در جنگ مقاومت و تقسیم موقت ویتنام بد و قسمت شمالی و جنوبی، در شمال، که کاملاً آزاد شده بود، انقلاب بورژوا دموکراتیک را بسرانجام رسانده و وارد مرحله انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم گردید .  
— در جنوب، که تحت تسلط امپریالیسم آمریکا قرار گرفته بود، مبارزه را برای انقلاب ملی دموکراتیک توده ای در ویتنام جنوبی جبهه آزاد پیشین ملی جنوب ویتنام بسا استواری ادامه داد .

حزب کمونیست هند و چین ( حزب زحمتکشان ویتنام ) با تکیه بر مارکسیسم لنینیسم انقلابی از شرایط تاریخی جامعه ویتنام تحلیل بعمل آورده و براساس آن منشی استراتژیک انقلاب را در این کشور در مراحل مختلف آن تعیین نموده است . این حزب در اوضاع و احوال مشخص و در راه پر پیچ و خم مبارزه انقلابی همواره با تحلیل علمی و مشخص، تاکتیک های مناسب را برای پیشبرد انقلاب در راه هدف های استراتژیک آن یافته و آنها را بکار بسته است .

حزب کمونیست بسته به اوضاع و احوال مختلف همواره مبارزه را در تمام سطوح ممکنه به پیش برده و در عین حال در هر یک از این اوضاع و احوال رابطه بین اشکال مختلف مبارزه را در نظر داشته و شکل عمده آنرا تعیین کرده و زمینه رشد اشکال غالبتر مبارزه را فراهم نموده است .

حزب کمونیست همواره با حفظ ارتباط نزدیک خود با توده ها، از خواست های آنها جمع بندی کرده و با اتخاذ شعارهایی که به بهترین نحو جوابگوی این خواست ها باشد توانسته است آنها را بطور وسیع علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی بسیج نماید .

بدون حزب کمونیست انقلاب ویتنام قدمی در جهت حل تضاد های اساسی جامعه ویتنام نمی توانست بردارد .





"اصل عام" بدون يك حزب انقلابی پیروزی انقلاب ممکن نیست " به هیچ وجه بدین معنی نیست که انقلاب بدون حزب نمیتواند شروع شود و یا حتی انقلابیون نمیتوانند قدرت را بدست گیرند. حده در اینجا "پیروزی انقلاب" را باید در يك معنی وسیع تاریخی در نظر گرفت. زیرا پیروزی انقلاب نه تنها با تصرف قدرت دولت، بلکه با "حفظ آن و ادامه" انقلاب هم مشخص میشود. نمونه های گویا و کنگو "برازاویل شواهد روشنی براین مدعا هستند. علیرغم نظر "چه" که میگفت بنظر میرسد انقلاب گویا با اصل لنینی فوق در تضاد است "انقلاب گویا هم تنها صحت این اصل را ثابت کرد (و همچنین "نمونه" کنگو برازاویل) "چه دیدیم که حفظ و ادامه" انقلاب ایچسار "یک حزب پرولتری را اجتناب ناپذیر ساخت". ("جنگ مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک" - صفحه: ۱۱۰)

در نقل قول فوق و رفیق احمدزاده دو مساله اساسی را در رابطه با تجربه گویا مطرح کرده است: (۱) انقلاب میتواند بدون حزب شروع شود و "انقلابیون" میتوانند بدون حزب حتی قدرت را بدست گیرند. (۲) منتها برای حفظ و ادامه انقلاب یک حزب پرولتری ضروری است (و ایچسار آن اجتناب ناپذیر) .

صرفنظر از این حکم بدیهی که "انقلاب بدون حزب میتواند شروع شود" به نظر ما میان حکم اول و دوم شکافی بزرگ موجود است. از اینقرار که در حکم اول رفیق از "انقلابیون" در کل و بدون قید وابستگی و موضع طبقاتی و ایدئولوژیکی آنان صحبت میکند، حال آنکه در حکم دوم به يك حزب پرولتسری اشاره میکند. پس ناگزیر این سوال پیش میاید که تصرف قدرتی که رفیق از آن صحبت میکند و تحقق آن را توسط انقلابیون بدون حزب نیز میسر میداند، توسط چه کسی یا طبقه و قشری صورت گرفته است. همچنین لازم است ببینیم مجموعه شرایطی که این تصرف قدرت را در گویا میسر ساختند کدامند. بررسی این شرائط را با حرکت از این واقعیت انقلاب گویا انجام میدهیم که این انقلاب نه يك انقلاب دموکراتیک نوین (تحت رهبری طبقه کارگر و حزب آن) بلکه يك انقلاب دموکراتیک ملی تحت رهبری خرده بورژوازی بوده است و بنابراین اساسا با انقلاب دموکراتیک نوین تفاوت داشته است و لاجرم نمیتوانسته است بدون رهبری حزب پرولتری به سوسیالیسم منجر گردد. در همین رابطه - یعنی بررسی شرائط تصرف قدرت در گویا توسط

ارتش شورشی و سقوط باتیستا - ما به مساله عدم مداخله امپریالیسم آمریکا برای سرکوب مبارزه مسلحانه و بحثابه یکی از ویژگی های انقلاب گویا اشاره میکنیم. در بررسی حاضر از تجربه گویا، ما در ضمن مروری اجمالی در سیر وقایع تاریخی و اجتماعی که به پیروزی انقلاب مسلحانه علیه حکومت باتیستا انجامید و هدف خود را روشن نمودن مسائل فوق قرار داده ایم.

نگاه‌های کوتاه به تاریخچه مبارزات خلق کوبا، تا انقلاب ۱۹۵۹ میلادی

کوبا از جمله اولین کشورهای بود که بلافاصله پس از کشف قاره آمریکا مورد تجاوز اسپانیا، در آغاز قرن شانزدهم، قرار گرفت. تاریخ قرون اخیر این کشور مملو است از مبارزات پایان ناپذیر خلق آن علیه استعمارگران اسپانیایی. در اوایل قرن نوزدهم، به دنبال رشد تجارت در سطح بین‌المللی و ایجاد یک قشر بورژوازی تجاری در کوبا - که بیشتر به تولید و بازار داخلی وابستگی داشت و در تضاد با فئودالهای اسپانیایی بودند - جوانان و جنبش‌های ملی استقلال‌طلبانه در این کشورها بوجود آمده و رشد نمود.

اولین جنگ استقلال‌طلبانه مردم کوبا علیه استعمارگران اسپانیایی که "جنگ دهساله" نامیده میشود، از سال ۱۸۲۸ آغاز شد و تا سال ۱۸۷۸ به طول انجامید. با وجود اینکه این جنگ به علت عدم وجود یک مشی انقلابی نوین و وجود رهبری در دست بخشی از مالکین ارضی و بورژوازی منجر به شکست گردید، لکن دست آورد‌های ارزنده‌ای برای خلق کوبا به همراه داشت. بزرگترین دست آورد آن این بود که به مردم کوبا نشان داد از طریق قیام مسلحانه و جنگ توده‌ای قادرند خود را از یوغ استعمار اسپانیا رها سازند. در عین حال، "جنگ دهساله" از لحاظ اقتصادی کوبا را بسیار تضعیف کرده، زمینه را برای نفوذ بیشتر ایالات متحده - که در این دوران حریفانہ در پی یافتن بازارهای جدید و دست اندازی به منابع ثروت جدید، بخصوص در آمریکای لاتین بود - در اقتصاد این کشور مهیا نمود.

در سال ۱۸۹۵ دومین جنگ استقلال‌طلبانه کوبا به رهبری مهبین پرست و انقلابی بزرگ، خسوزه مارتی، آغاز شد. قیام‌های توده‌ای که دامنه آن به سراسر کوبا وسعت یافته بود، نیروهای اسپانیسا را در معرض نابودی قرار داده بود. در این حال که خلق کوبا در آستانه پیروزی و کسب استقلال ملی قرار داشت، امپریالیست‌های آمریکای شمالی، با مداخله خود در جنگ، در سال ۱۸۹۸ و اعلان جنگ علیه اسپانیا، نیروهای خود را در کوبا پیاده کردند و پس از مدت زمان کوتاهی که اسپانیا تسلیم شد، حاکمیت کوبا را از آن خود نمودند.

امپریالیست‌های آمریکای شمالی که تحت عنوان قیام حاکمیت کوبا

را در دست گرفته بودند، در سال ۱۹۰۱ انتخابات مجلس موسسان کوبا را انجام دادند. در این مجلس، نمایندگان افسار و طبقات ممتاز جامعه کوبا اکثریت داشتند و قانون اساسی مصوبه آن انعکاسی بود از خواست‌ها و این افسار و طبقات. معذرت‌آمیز، این قانون اساسی شامل نکات مثبت و دموکراتیکی نیز بود که خواست‌های توده‌های مردم کوبا را منعکس میکرد.

پس از خروج نیروهای یانکی در سال ۱۹۰۱\*، دولت‌های مختلفی تا سال ۱۹۲۱ در کوبا بر سر کار آمدند که با وجود تفاوت‌های ظاهری همگی در یک امر مشترک بودند: در طول این مدت، فساد اداری رشد بسیار کرد. ارتش کوبا در این فاصله ایجاد شد. این ارتش از یهود ایجاد خود، خصمت ضد خلقی خود را در سرکوب جنبش سال ۱۹۱۲ سپاهان و قتل عام سه هزار نفر از ایشان به نحو بارز نمایان کرد. در طی این مدت، امپریالیست‌های یانکی نفوذ خود را در کوبا گسترش دادند.

در طی این مدت، جنبش کارگری کوبا که بسیار پربسیاقه بود و آغاز آن به سال‌های ۶۰ قرن گذشته برمیگردد\*\*، رشد خود را ادامه داد. در طول جنگ اول جهانی، اقتصاد کوبا که عمدتاً بر پایه تولید و صادرات شکر استوار بود، به علت بالا رفتن تقاضای شکر رونق گرفت و تولید آن بسیار افزایش یافت. لکن پس از پایان جنگ و پائین آمدن قیمت شکر در بازار - نمایان جهان، اقتصاد کوبا با بحران شدیدی مواجه شد. این بحران بین از همه کارگران را در معرض نابودی قرار میدهد. از طرف دیگر، پس از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه، ایده‌ها و تئوری آن به سرعت همه جا را فرا میگیرد. مارکسیست‌های کوبا نیز به نوبه خود در ترویج ایده‌های

\* امپریالیست‌های یانکی تنها هنگامی قواي خود را از کوبا خارج ساختند که صمیمه کردن اصلاحیه‌ای را که به نام "اصلاحیه پلات" معروف است، به قانون اساسی بر مجلس کوبا تحمیل نمودند. ضمیمه این اصلاحیه، آنها حق داشتند هر وقت صلاح دیدند نیروهای خود را برای دفاع از "آزادی"، "مالکیت" و غیره، در کوبا پیاده کنند.

\*\* ما برای جنوکتیر از اختلاف مسائل مختلف و نرسیده به اهمیت جنبش کارگری کوبا، در خاتمه این تاریخچه، جنبش کارگری کوبا را با اختصار نقل می‌کنیم.



انقلابی مارکسیسم در میان طبقه کارگر بافند آکاری کوشش میکردند. در عین حال جنبش‌های میهن پرستانه و دموکراتیک دیگری نیز از طرف بخش‌های دیگر اهالی در گرفته و رشد یافته بود. به عنوان مثال، "انجمن سربازان قدیمی و میهن پرستان" که از طرف گروهی از مبارزین جنگ استقلال و عده‌ای از روشنفکران و دانشجویان تشکیل شده بود، در مقیاس تمام کشور وسعت یافته بود.

کلمه: این جریان‌های اجتماعی، انقلابیون مارکسیست و عناصر پرولتری را بر آن داشت تا برای رهبری این مبارزات، حزب سیاسی طبقه کارگر را ایجاد نمایند. ابتدا در سال ۱۹۲۳ اولین "گروه کمونیستی هاوانا" از رادیکال‌ترین عناصر "حزب کارگر سوسیالیست" (رجوع شود به ضمیمه در مورد جنبش کارگری کوبا) تشکیل شد. در سال ۱۹۲۴ سند یکای کارگران راه آهن کوبا ایجاد شد. در سال ۱۹۲۵، "دومین کنگره ملی کارگری" تصمیم بر ایجاد "کنفدراسیون ملی کارگران کوبا" گرفت که در اوت همان سال تشکیل گردید. در همان زمان، "حزب کمونیست کوبا" در کنگره‌ای که از گروه‌های مختلف مارکسیستی کوبا تشکیل شده بود، تأسیس گردید. این کنگره، برنامه و مرامنامه حزب را تصویب نمود.

حزب کمونیست کوبا از بدو تأسیس مساله تشکیل کارگران بخش تولید شکر را که در تشتت سازمانی بسر میبردند وظیفه عمده خود قرار داد. در واقع، جنبش کارگری کوبا در بخش تولید توتون ایجاد شده و رشد کرده بود. کارگران توتون در چند شهر بزرگ به کار مشغول بودند، در حالیکه کارگران شکر که از لحاظ کمی بخش عمده کارگران کوبا را تشکیل میدادند، در واحدهای پراکنده در مناطق روستائی به کار اشتغال داشتند.

از حدود سال ۱۹۳۰، بسیاری از کارها و رهبران حزب کمونیست به طرف مناطق روستائی روی آور شدند. آنها طی مبارزات ممتد خویش توانستند ابتدا کمیته‌هایی برای مطالبه درخواست‌های روزمره کارگران بوجود آورند، که بعداً سازمان سند یکائی آنها را از همین کمیته‌ها تشکیل دادند. این مبارزات در زیر سرکوب وحشیانه صاحبان صنایع شکر، مالکین زمین و "کولون"‌ها و در شرایط بسیار دشوار پیش رفته، تشکل کارگران اندک اندک انجام میشد. در سال ۱۹۳۲، در یک کنگره ملی کارگران صنایع شکر، کمیته سازماندهی سند یکای ملی کارگری صنعت شکر تشکیل شد.

پس از بحران اقتصادی سال ۱۹۲۱، به دلیل رشد جنبش‌های کارگری و توده‌ای از یک طرف و هرج و مرج در دستگاه‌های دولتی از طرف دیگر، دولت رفته رفته خصلت دیکتاتوری فاشیستی پیدا کرده، تند ریجا آزادی‌ها دموکراتیک را - هر چند که این آزادی‌ها بسیار ناکافی بود - از بین برد. به این دلیل، بین سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳، تظاهرات متعدد و دامنه داری با درخواست سقوط رژیم دیکتاتوری و برقراری یک رژیم دموکراتیک، به وقوع پیوست.

در اوت سال ۱۹۳۳، "کنفدراسیون ملی کارگران کوبا" که انقلابیونسی نظیر ویلنسا (از رهبران حزب کمونیست) در رأس آن قرار داشتند، اعتصاب عمومی سراسری را اعلام کرد. این اعتصاب زندگی اقتصادی کشور را فلج نمود مشکلات عظیمی برای دستگاه دیکتاتوری ایجاد نمود. از طرف دیگر، علاوه بر کارگران، عده‌ای از بازرگانان و حتی عده‌ای از مالکان ارضی کوچک و بانکداران و نیز شخصیت‌های لیبرال با دیکتاتوری مخالفت می‌ورزیدند. امپریالیست‌های یانگی نیز به نوبه خود از اوج گیری نهضت توده‌ها بهمنگ شده، درصد برآمدند آن را از طریق ایجاد تغییرات سطحی و ظاهری لگام زنند.

در سپتامبر ۱۹۳۳، عده‌ای از افسران جوان که در رأس آنان باتیستا قرار داشت کودتا کرده، قدرت را بدست گرفتند. دولت جدیدی که پس از این کودتا زمام امور را به دست گرفت، ملقه‌های بود از نمایندگان ارتجاعی - ترین طبقات حاکمه کوبا، مانند باتیستا، تا نمایندگان مترقی خلق این کشور مانند گوئینته راس، این دولت قانون اساسی ۱۹۰۱ و به انضمام آن اصلاحیه پلات را نیز منقضی اعلام کرد. همچنین قوانین اصلاحی از قبیل ۸ ساعت روز کار، حق ایجاد اتحادیه و غیره، را از تصویب گذراند. ولیکن این دولت به دلیل تضاد‌های حادی که طبیعتاً در درون آن وجود داشت نتوانست بیش از چهار ماه دوام بیاورد و تحت فشار نیروهای ارتجاعی آمریکائیان، و به سود ارتجاعی‌ترین جناح‌های هیات حاکمه، مجبور به استعفا گردید. پس از آن، تا سال ۱۹۴۴، کابینه‌های مختلفی که تشکیل شدند همگی آلت اجرای خواست‌ها و مقاصد دار و دسته باتیستا که در خدمت امپریالیست‌های یانگی قرار داشتند واقع شدند. طی این دوره، هیات حاکمه تمام کوشش خود را بکار برد تا از طریق اعمال قهر و خشونت ضد انقلابی، از رشد جنبش کارگری مانع به عمل آورد و حالت دیکتاتوری را از نو ایجاد نماید. لکن از یک طرف مقاومت سرسختانه کارگران و مردم کوبا، و از

طرف دیگر تحولات بین المللی و جبهه بندی نیروهای فاشیستی وضد - فاشیستی در مقیاس جهانی، ایشان را وادار به عقب نشینی و تجدید نظر موقتی در سیاست خود نمود.

در سال ۱۹۳۸، برای اولین بار، حزب کمونیست کوبا قانونی اعلام شد. این حزب در سال ۱۹۳۹ به منظور شرکت در انتخابات با "حزب اتحادیه انقلابی" که صفوف آن بیشتر از روشنفکران و نمایندگان مترقی اقتصادمیانہ جامعه کوبا تشکیل میشد، ائتلاف کرد. سپس در سال ۱۹۴۰، این ائتلاف منجر به ایجاد سازمانی گردید که "اتحادیه انقلابی کوبا" نام گرفت، و بعدا به "حزب سوسیالیست توده‌های" تغییر نام داد. (لازم به تذکر است که، چنانچه بعدا خواهیم دید، این حزب هیچگاه نتوانست یک خط مشی صحیح و منطبق با شرایط مشخص کوبا دنبال نماید). در همین سال (۱۹۴۰)، در مجلس موسسان قانون اساسی جدید کوبا تصویب شد که در شرایط آن زمان از جمله مترقی ترین قوانین اساسی جهان بشمار میرفت.

پس از پایان جنگ جهانی و رفع خطر فاشیسم در عرصه بین المللی، بزودی از نو سازمان های کارگری و حزب سوسیالیست توده ای در معرض حملات و سرکوب وحشیانه و خونین دستگاه های حاکمه ارتجاعی که مورد حمایت امپریالیسم یانکی و حافظ منافع وی بود قرار گرفتند. پس از غیر-قانونی شدن حزب سوسیالیست توده ای در سال ۱۹۵۳، این ضریقات، رسما و با سببیت بیشتری ادامه یافت.

کودتای ضد خلقی باتیستا در سال ۱۹۵۲، که درست در آستانه انتخابات آن سال انجام شد، نتیجه منطقی سیر فاشیستی شدن روزافزون دستگاه حاکمه کوبا بود که بطور درست در خدمت امپریالیستهای یانکی قرار داشت. امپریالیسم آمریکای شمالی که پس از جنگ دوم جهانی به صورت سرودسته باند استعمارگران و دشمن شماره یک خلق های جهان درآمده بود، با حمایت از باتیستا قصد داشت فارغ البال از هرگونه مخالفت و با زیر پا گذاشتن قانون اساسی ۱۹۴۰ - که پس از کودتا معلق شده بود - وزیر برق سرنیزه های حکومت دیکتاتوری به تاراج ثروت های ملی و استثمار خلق کوبا بپردازد.

رژیم باتیستا از جانب نیروهای دموکراتیک کوبا نظیر "حزب سوسیالیست توده ای" و "حزب ارتدکس" مورد مخالفت قرار گرفته، تدریجا نیروهای دیگر را نیز - که طیف وسیعی را تشکیل میدادند - به مخالفت

با خود برمی انگیخت. در درون "حزب ارتدوکس"، عده ای از جوانان میهن پرست که جناح رادیکال ایت حزب را تشکیل میدادند، تحت رهبری فیدل کاسترو تصمیم گرفتند به مبارزه مسلحانه علیه دیکتاتوری دست زده، از این طریق رژیم باتیستا را سرنگون نمایند و حکومت انقلابی را بر سر روی کار آورند. آنها در نظر داشتند پس از کسب پیروزی و رسیدن به قدرت، "قوانین انقلابی" خود را اعلام نمایند. ولی این قوانین از حدود به رسمیت شناختن دوباره قانون اساسی ۱۹۴۰، تقسیم زمین بین دهقانانی که روی آن کار میکردند - تحت هر شکل رابطه تولیدی با مالک - و جبران خسار مالکین از طریق اقساط، سهمیم کردن کارگران و کارمندان به میزان ۳۰٪ در سود موسسات بزرگ صنعتی، تجاری و معدنی - و از جمله صنایع نیشکر... تجاوز نمیکرد.

آنها در تاریخ ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۳ پادگان مونکادا را واقع در سانتیاگو (شهر بزرگ استان شرقی کوبا) مورد حمله قرار دادند. این حمله با شکست مواجه گردید و اکثریت اعضای گروه که تعداد کیشان حدود ۱۵۰ نفر بود به قتل رسیدند. ما بقی و از جمله فیدل کاسترو نیز دستگیر شده، پس از محاکمه به زندان مسحکوم شدند. فیدل کاسترو در جریان محاکمه خود دفاعیه ای را که بعدا به نام "تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد" معروف شد، ایراد کرد، و طی آن خطوط کلی استراتژی انقلابی گروه را مبنی بر تسخیر مونکادا و دعوت اهالی به قیام علیه باتیستا و رفتن به کوهستان در صورت عدم موفقیت قیام شهری، تشریح نمود.

حزب سوسیالیست توده ای عمل گروه فیدل را مورد تائید قرار داد. روزنامه حزب - که به دنبال حمله به پاسگاه مونکادا، همانند سایر سازمان های دموکراتیک، از طرف باتیستا منحل شده بود - در نخستین شماره مخفی خود، ضمن تجلیل از قهرمانی گروه فیدل، عمل انقلابی گروه وی را به مثابه یک "پوچ" (کودتای نظامی) رد نموده، مخالفت خود را با این شیوه مبارزه اعلام نمود. این حزب اصولا اعتقاد واقعی به مبارزه مسلحانه نداشت و معتقد بود که تصرف قدرت در کوبا جز از طریق کلاسیک آن، یعنی رشد پیوسته مبارزات توده ای تا یک اعتصاب عمومی بزرگ و طولانی و سرنگونی رژیم جابرانه باتیستا از این طریق، میسر نیست (به این نکته دوباره خواهیم پرداخت).

با تشدید اختناق و سرکوب جابرانه رژیم باتیستا، مبارزات مردم کوبا علیه دیکتاتوری نیز هر روز وسعت بیشتری یافت. آزادی زندانیان سیاسی

در مرکز خواست های این مبارزات قرار داشت. در مقابل فشار تودهای مردم، باتیستا در صدد برآمد تا با انجام انتخابات، صورت قانونی به حکومت خود بدهد. لذا انتخابات ۱۹۵۴ انجام شد. لیکن این هتسوسوز برای فرونشاندن آتش خشم توده ها کافی نبود و باتیستا بعداً در سال ۱۹۵۵ ناچار شد فرمان عفوزندانان سیاسی را امضا نماید. بدین ترتیب فیدل و بارانش از زندان آزاد شدند، و بلافاصله کوبا را به علت خطر جانی که تهدیدشان میکرد ترک کردند. فیدل کاسترو در مرکز به اتفاق عده های دیگر اقدامات تدارکی خود را به منظور آغاز مجدد مبارزه مسلحانه شروع کردند. در این حال فیدل کاسترو مسافرتی به ایالات متحده انجام داد، به جلب پشتیبانی کوبائیان مقیم آنجا و جمع آوری پول پرداخت.

در نوامبر ۱۹۵۶، فیدل کاسترو به اتفاق ۸۱ نفر دیگر با مقداری مهمات و اسلحه توسط یک کشتی بنام "گرانما" به کوبا پای کد آمد. بلافاصله ایسین گروه در معرض حمله نیروهای دولتی واقع شد و در نبردی که به وقوع پیوست فقط ۱۲ نفر جان به سلامت بردند. این عده به کوهستان سیرا ماستررا پناه دادند. هرگاه ای بنام لاپلانا که از نظر شرایط طبیعی و دور بودن از دسترسی قوای دولتی و نیز از نظر سیاسی (دشمنان در آن هنگام در این دهکده با مالک محلی در جدال بودند) مناسب بود رفته و مبارزه مسلحانه را آغاز کردند. حزب سوسیالیست که توسط فیدل از بازگشت وی به کوبا مطلق شده بود، معتقد بود که "لحظه مناسب" برای مبارزه مسلحانه هنوز فرا نرسیده است. معهد ادرنامه ای خطاب به کمیته احزاب اپوزیسیون از آنان خواست که به اقدامات مشترک یا مستقل دست بزنند و نگذارند تا "دولت با برتری کمی خود فیدل کاسترو و همراهانش را نابود سازد".

گروه فیدل کاسترو با پشتیبانی ای که دشمنان از وی به عمل میاورند، تدریجاً موفق گردید جای محکم بوجود آورد و حملات نظامی ضربتی خود را علیه مواضع نیروهای دولتی تشدید نماید. در این هنگام در شهر ها نیز به بدین ارتباط تشکیلاتی با گروه فیدل، گروه هایی مرکب از جوانان انقلابی به عملیات مسلحانه دست میزدند. در ۱۳ مارس ۱۹۵۷ یکی از این گروه ها سعی کرد طی حمله ای ناگهانی به کاخ ریاست جمهوری باتیستا وی را به قتل برساند. لیکن موفق نگردید و اعضای آن در جریان حمله به قتل رسیدند. سازمانی که بعداً از گروه های مسلح شهری تشکیل گردید به احترام این گروه "شورای انقلابی ۱۳ مارس" نام گرفت که بعداً در کوهستان های مرکزی اسکامبره به مبارزه چریکی پرداخت.

بدین ترتیب سه سازمان ضد باتیستا وجود داشت که در این لحظه جدا از یکدیگر و با شیوه های مخصوص بخود علیه باتیستا مبارزه میکردند: "جنبش ۲۶ ژوئیه" (جنگ چریکی روستائی)، "شورای انقلابی ۱۳ مارس" (مبارزه چریکی شهری) و "حزب سوسیالیست توده های" (اعتصابات کارگر و تظاهرات توده های). اما هنوز رابطه مستقیم میان این سازمان ها، بویژه مبارزه مسلحانه در سیرا و مبارزات شهری کارگری بوجود نیامده بود.

گروه فیدل کاسترو در کوهستان سیرا ماسترا با بردن شعار اصلاحات ارضی به میان روستائیان پشتیبانی ایشان را جلب نموده، تکیه گاه مطمئنی در بین آنان بدست آورده بود. ولی این گروه با کارگران شهری دارای هیچ ارتباطی نبود و فقط از پشتیبانی مختصر آنان از طریق فعالیت گروه ها فیدلیست در شهر برخوردار بود. در این شرایط، در آوریل ۱۹۵۸، به دنبال دعوت راد پوی شورش به اعتصاب عمومی، در بسیاری از شهرها بمباران از کارگران دست از کار کشیدند. ولی این اعتصابات که به طرز بوروکراتیک، بدون ارزیابی دقیق شرایط و امکانات عینی و بدون هماهنگی لازم با سایر نیروهای دموکراتیک، برپا گردید، پس از چند روز با شکست و سرکوب وحشیانه و کشتار کارگران توسط ارتجاع روبرو شد.

بلافاصله پس از آن، نیروهای باتیستا برای ریشه کن کردن "جنبش ۲۶ ژوئیه" کوه های سیرا را مورد حمله قرار دادند ولی در ظرف دو ماه جنگ، نه تنها موفق به شهید کردن ارتش شورش نگشتند بلکه نیروهای انقلابی بر تجربه و قدرت خود افزودند، و نیروهای باتیستا که متوجه شدند قادر نیستند پارتیزان ها را که از پشتیبانی اهالی برخوردارند از بین ببرند، در حالیکه نیروهای ارتش شورش دست به تعرض میزدند، عقب نشینی اختیار کردند.

شکست اعتصاب آوریل که نشان دهنده عدم هماهنگی شهر و روستا (یعنی بطور عمده و در سطح تشکیلاتی آن، عدم همکاری جنبش ۲۶ ژوئیه و حزب سوسیالیست) بود، و نیز پیروزی فوق الذکر که نیروهای ارتش شورش را تقویت و حقانیت مبارزه مسلحانه را روشن نمود، باعث شدند که از یکسو پیرویه اتحاد سازمان های مختلف مخالف رژیم و از سوی دیگر پیرویه از هم پاشیدگی و چند دستگی نیروهای ارتجاع با آهنکی سریع آغاز گردد. از این مرحله به بعد است که "حزب سوسیالیست توده های" - که در میان کارگران از پایه و میمنه برخوردار است - به پشتیبانی فعالانسه از جنبش ۲۶ ژوئیه و مبارزه مسلحانه می پردازد و این پشتیبانی را تا حد اعزام



کار برای ارتش آزاد بیخس و ایجاد گروههای پارتیزانی، وسعت دهد. در همین زمان يك "جبهه" ملی متحد "مركب از سه سازمان "جنبش ۲۶ ژوئیه"، "شورای انقلابی ۱۳ مارس" و "حزب سوسیالیست تودهای" ایجاد میشود و کمیته های مشترك برای جمع آوردن دارو و آذوقه و اسلحه برای جبهه جنگ تشکیل میدهد. این جبهه همچنین کار تدارك اعتصاب عمومی را نیز آغاز میکند.

در نوامبر ۱۹۵۸، باتیستا که در بحران سیاسی شدیدی غوطه ور بود، به تلاشید بوجانه ای برای برگروری انتخابات دست زد تا بلکه از این طریق رژیم خود را از مهلكه نجات دهد. اپوزیسیون انتخابات را تحریم کرد و موجب شكست آن گردید. این شكست، تضاد و از هم پاشیدگی درونی هیات حاکمه را به اوج خود رساند.

ضعف و از هم پاشیدگی نیروهای نظامی دولتی و تاثیر مبارزات توده ها در روحیه سربازان، به انقلابیون فرصت داد تا تعرض عمومی خود را آغاز کنند. در فاصله ۲۵ دسامبر تا اول ژانویه ۱۹۵۹ شهرهای بزرگ یکی پس از دیگری به تصرف ارتش انقلابی درآمد. این پیروزی های برق آسا در شرایطی بدست آمد که ارتش دولتی از لحاظ نفرات و تجهیزات برتری مطلق نسبت به ارتش انقلابی داشت. ولی عدم یکپارچگی درونی آن هرگونه مقاومتی را از آن سلب کرده بود، بطوریکه اغلب پادگان ها بدون درگیری یا خود را تسلیم میکردند یا فرار اختیار میکردند.

در اول ژانویه ۱۹۵۹ باتیستا از کوبا فرار کرد و به دومینیک پناهنده شد. جانشین وی، ژنرال کائوتیلو به ارتش انقلابی پیشنهاد آتش بس داد، ولی ارتش انقلابی که اینک در موضع بسیار برتری قرار داشت پیشنهاد را رد کرده، دستور اعتصاب عمومی در تمام کشور از طریق راه پوی شورشی اعلام شد. در سوم ژانویه ستاد فرماندهی نیروهای مسلح کوبا بدون مقاومت از طرف ارتش انقلابی اشغال گردید و دولت انقلابی جدید زمام امور کشور را بدست گرفت.

حال که کم و بیش با تجربه کوبا آشنائی حاصل کردیم، آماده ایم که از چند جهت ( رهبری انقلاب کوبا و ساله "حزب طبقه" کارگر، چگونگی تصرف قدرت و رابطه کار سیاسی و نظامی و روستا و شهر در تجربه کوبا و نیز نقش عدم مداخله امپریالیسم آمریکا ) به بررسی آن بپردازیم.

## تصرف قدرت توسط کدام طبقه ؟

رهبری انقلاب کوبا دست کدام طبقه بود ؟ طبقه کارگر در این انقلاب چه نقشی بازی کرد ؟ نقش "حزب سوسیالیست تودهای" ( سابقا حزب کمونیست ) در این انقلاب چه بود ؟ در این قسمت ما کوشش میکنیم که باین دسته سوالات پاسخ دهیم.

چنانکه دیدیم، طبقه کارگر کوبا در انقلاب ۱۹۵۹ همواره، علیرغم نیروی عظیم خود که پیروزی انقلاب را میسر ساخت، نقش نهاله روی خود را بورژوازی را داشت و دلیل عده این امر نیز محروم بودن وی از يك حزب پیشرو انقلابی و قرار داشتن زیر سلطه "حزب سوسیالیست توده ای" بود. این حزب که در سال ۱۹۲۵ با نام "حزب کمونیست کوبا" تاسیس گردید، مدت کوتاهی پس از تشکیل خود، به دلیل سوابق آنتارشیسم در درون طبقه کارگر و ناپختگی ایدئولوژیکی عناصر پرولتری درون آن، دچار انحرافات اکتونومیستی و عوارض ناشی از آن گردید و این انحرافات در خط مشی عمومی حزب غالب گردید و تحت اشکال گوناگون به زندگی خود ادامه داد. به عنوان مثال، این حزب ظاهرا دچار نوعی "جبر جغرافیائی" بود و عقیده داشت که کشور کوچکی مانند کوبا که جزیره ای است در کنار آمریکا به هیچ وجه نمیتواند تا قبل از زمانی که در ایالات متحده انقلاب سوسیالیستی انجام نگرفته است و سوسیالیسم دست یابد. و بر مبنای این استدلال غلط چنین نتیجه میگرفت که بنا بر این طبقه کارگر کوبا عجلتا باید برای خواستهای کوتاه مدت و اقتصادی خود مبارزه کند و شعارهای ریشه ای را به بعد موکول سازد، نمونه های دیگری را نیز از اپورتونیسیم چپ و راست این حزب در قیام مسائف اساسی مبارزات طبقاتی در سطح ملی و بین-الطلی می توان ذکر کرد: در هنگامی که انترناسیونال سوم در سال ۱۹۳۰ شعار "طبقه علیه طبقه" را برای مبارزه با اپورتونیسیم احزاب سوسیال دموکرات آن زمان مطرح نمود، حزب کمونیست کوبا نتوانست این شعار را درست درک کند و با شرایط کشور تطبیق دهد، لذا در جریان مبارزات سال های ۲۹ تا ۳۲ دچار سگتاریسم در قبال سایر نیروهایی که در مبارزه بزرگ سرتنگونی دیکتاتوری ماچادو شرکت داشتند گردید. برعکس، هنگامی که در مقابل خطر جهانی فاشیسم، انترناسیونال سوم شعار جبهه واحد ضد فاشیستی را در دستور احزاب کمونیست قرار داد، این بار حزب کمونیست کوبا در جهت عکس دچار انحراف گردید و تضاد های درونی جامعه کوبا را از یاد برد و در سیاست جبهه توده ای سال ۱۹۳۳ به موضع "انتقادی" در

قبال د یکتاوری باتیستا د ر غلطید . همچنین ، به دنبال علنی و قانونی شدن خود د رسال ۱۹۳۷ ، این حزب به مواضع و سیاست " پارلمانی " د افتاد و د این رابطه صفوف خود را از عناصر اپورتونیست سازشکار مصلو ساخت .

این حزب ، از آنجا که فاقد هرگونه دید روشن و دورنمایی برای سرنگونی رژیم د یکتاوری بود ، د انتظار فرا رسیدن آن لحظه ای که " اعتصابات عمومی طولانی به قیام عموم مسلحانه خود بخود منجر شود " ، مبارزات طبقه کارگر را د ر چارچوب مطالبات روزمره محدود ساخت و نه تنها د ر پیشاپیش طبقه کارگر قرار نگرفت بلکه همواره سد راه سیاسی شدن و ریشه ای شدن جنبش کارگری بود . مثلا د ر جریان " اعتصابات شکر " ساله ۱۹۵۵ ، کارگران شعارها اقتصادی حزب را پشت سر گذاشتند و شعارهای سیاسی علیه رژیم د یکتاوری دادند و اعتصاب که چند روز بطول انجامید د ر بسیاری از نقاط شکل قهر آمیز بخود گرفت ، ولی حزب سوسیالیست توده ای همچنان از هدایت جنبش د ر جهت سرنگونی رژیم باتیستا سرباز میزد . بهمین جهت هنگامی که کاسترو و یارانش مبارزه مسلحانه را آغاز کردند و نیز د ر نخستین سالهای رشد آن ، حزب از تشخیص اهمیت مبارزه مسلحانه غافل ماند و ابتکار عمل را به خوده بورژوازی واگذار د . بعد از پیروزی انقلاب ، حزب ظاهرا د ر این زمینه از خود انتقاد کرد ، بلاس روکا ، یکی از رهبران حزب ، د ۲۵ مه ۱۹۵۹ اظهار داشت :

" ما این دورنما را که مبارزه توده ای ، د شرایطی که مولود رژیم جابرائه موجود است ، تا حد یک مبارزه مسلحانه یا یک قیام توده ای مسلحانه رشد خواهد کرد ، د نظر داشتیم و از مدتها پیش نیز د نظر داشتیم . ولیکن مدت زمانی بسیار طولانی ، ما د این زمینه هیچ گونه ابتکار عملی را برای تحقق بخشیدن به این دورنما د ر پیش نگرفتیم . مسأ تصور میگردیم که این دورنما - یعنی اینکه مبارزات و یا حتی اعتصاب عمومی طولانی به قیام عمومی مسلحانه منجر خواهد شد - خود بخود صورت تحقق بخود میگرفت . ما آنطور که باید خود را آماده نکردیم و بسراری تدارک و توسعه این دورنما کارهای خود را از مدتی قبل نه متشکل کرده ، نه پرورش داده ، نه مسلح نمودیم . و این بود اشتباه ما . ارزش تاریخی کاسترو د اینست که ، گو اینکه به اندازه کافی به سایر جنبهها مبارزه توجه نکرد ، عناصر لازم را برای آغاز و ادامه مبارزه مسلحانه به مثابه وسیله سرنگونی قدرت جابرائه و گشایش راه انقلاب کویسا ، آماده کرده ، سازمان و پرورش داد . " ( نقل از کتاب راک آرنسو : " کویا و مارکسیسم " - ص ۸۷ ) .

لکن پیداست که رهبران این حزب از امر مبارزه مسلحانه و ضرورت آن د دید روشنی مند اشتند . نقل قول د بگری که د زیر میاوریم و متعلق به یکی د بگر از رهبران حزب است ، سردرگمی آنان را د ر این زمینه نشان میدهد . د حالیکه بلاس روکا ادعا میکند که " ما این دورنما را ( یعنی رشد مبارزه تا حد مبارزه مسلحانه ) از مدتها پیش د نظر داشتیم " ، لیونل سوسونو اعتراف میکند که " شك نیست که مبارزه مسلحانه را د رسال های قبل نمی شد تصور نمود . معاهده از سال ۱۹۵۳ بعد ، مبارزه مسلحانه واقعا امکان پذیر بود " :

" اشتباه ما د ر این بود که به موقع امکانات پیروزی از طریق قیام مسلحانه را ندیدیم ، و زود تر همه کار لازم را پیرامون مسأله قیام انجام ندادیم . ما مثل سال ۱۹۳۳ فکر میکردیم که اعتصاب عمومی بخودی خود و بدون اینکه لزوما به مبارزه مسلحانه بیانجامد میتواند حکومت را سرنگون سازد . شك نیست که مبارزه مسلحانه د ر سال های قبسل نمی شد تصور نمود . معاهده از سال ۱۹۵۳ بعد ، مبارزه مسلحانه واقعا امکان پذیر بود ( ... ) ما همچنین بیشتر به تجربه انقلاب روسیه چشم دوخته بودیم تا تجربه انقلاب چین ، که وضعیت آن به شرایط ما نزدیکتر بود . ما حتی تجربه کوبا را نیز با دقت کافی مطالعه نکرده بودیم ؛ جنبش انقلابی کوبا د رساله ۱۸۹ با حرکت از روستا به طرف شهرها ، از شهرستان ها به طرف پایتخت ، پیروزی به کف آورد و مس بود . فیدل به تمام این مسائل فکر کرده بود ، د حالیکه ما نه د ر تئو تئوری ، بلکه د ر پرائیک نقش انقلابی دهقانان را کم بها ارزیابی کرده بودیم ، علیرغم این امر که تجربه سال ۱۹۳۳ را داشتیم که د ر آن دهقانان مسلح به دعوت حزب کمونیست کوبا زمین ها را تصرف کردند . " ( همان کتاب - ص ۸۹ ) .

اما باز د ر گفتگوی دیگری لیونل سوتو تمام درسهای تاریخ مبارزات مردم کوبا را د باره بدست فراموشی می سپارد و با حرکت از این واقعیت که چنانچه امریالیسم آمریکا خود را با مبارزه مسلحانه تحت رهبری حزب کمونیست روسرو میدید کمر باندازد آن میبست ، بی عملی و منی رفرمیستی و تسلیم طلبانسه حزب سوسیالیست توده ای کوبا را چنین توجیه میکند :

" عقیده من اینست که کانون اولیه چریکی نمی توانست توسط حزب کمونیست سازمان داده شود . د ر این صورت بلافاصله نابود میگردد . حزب کمونیست ، با وجود تمام تکیه گاهی که د ر میان مردم داشت و علیرغم فد اکاری و صداقتش ، امکان این را نداشت که خرد به بورژوازی

را به دنبال خود بکشاند. (؟!!) ( همان کتاب - ص ۸۹ ) .

جمله اول این تفق قول چیزی نیست جز بیان صریح شکست طلبی در حالت ترین نوع خود و عدم درک همان درس‌های انقلابات چین و ویتنام که توانستند در نبرد طولانی علیه امپریالیسم پیروزی به کف آورند. و جمله دوم آن علاوه بر شکست طلبی، شانه خالی کردن کامل حزب سوسیالیست را در انجام وظیفه اساسی یک حزب کمونیست واقعی یعنی پیشقراولی طبقه کارگر و خلق را، نشان می‌دهد. این استعفای رسمی در مقابل خون‌پورروازی در گفته بلاس روکا که کاسترو "عناصر لازم را برای آغاز و ادامه مبارزه مسلحانه... آماده کرده، سازمان و پرورش داد" - یعنی در عین خلاصه کردن انقلاب ۱۹۵۹ به مبارزه مسلحانه در سیرا و سکوت در برابر نقش سایر عناصر، از جمله خود حزب سوسیالیست در آماده کردن، پرورش و سازمان دهی این عناصر، بخوبی دیده می‌شود. بدین ترتیب حزب سوسیالیست خود صریحا به تأیید تاکتیک و استراتژی خرد به بورژوازی میبازد و در بوجود آوردن تئوری کانون با وی شریک میشود.

این چنین بود موقعیت طبقه کارگر در کوبا در آستانه آغاز مبارزه مسلحانه. در این شرایط، یعنی در شرایطی که رژیم یوسیده و فرسوده باتیستا بین از بین بردن خود غرق میکرد و از حل مسائل مردم و جامعه عاجز بود، در شرایطی که پرولتاریا، طبرغم رزمندگی خود، فاقد ارگان رهبری‌کننده انقلابی خود بود، خلاصه در شرایط فقدان راه حل پرولتری، و وظیفه سرنگونی رژیم باتیستا به عهده خرد به بورژوازی و بورژوازی متوسط، به رهبری جناح رادیکال خرد به بورژوازی، که در تضاد آشتی‌ناپذیم با رژیم باتیستا قرار داشت، قرار گرفت. هدف خرد به بورژوازی و سازمان آن، "جنش ۲۶ ژوئیه"، نه برقراری دیکتاتورنپرولتاریا بود و نه سوسیالیسم، به هیچ نحوی از انحاء. بلکه همواره خواست خرد به بورژوازیست تحویل دموکراسی و آزادی مافوق طبقاتی برای خلق بود، خواستی که در این جملات معروف فیدل به بهترین وجهی منعکس است:

"من با کمونیسم موافق نیستم. ما دارای یک دموکراسی هستیم. ما با هر شکل دیکتاتوری مخالفیم (۰۰۰). بنابراین ما مخالف کمونیسم هستیم." (۲۴ آوریل ۱۹۵۹ در سازمان ملل) .

"ما آن را (انقلاب کوبا را) "اومانیستی" نامیده ایم (۰۰۰) مساله وحشتناک جهان اینست که بین کاپیتالیسم که خلق را از گرسنگی هلاک میکند و کمونیسم که مسائل اقتصادی را حل نموده لیکن

آزادی هائی را که اینقدر برای بشر ارزش دارند از بین می‌برد، می‌بایستی یکی را انتخاب کند." ( به نقل از فیدل - سپتامبر ۵۹ در سازمان ملل ) .

این جملات که اندکی پس از پیروزی انقلاب زانوپی گفته شده است، طبرغم اینکه رویزونیست ها می‌گویند به ما بقبولاند که در ذهن کاسترو مقصود از "اومانیسم" همان سوسیالیسم است - و اختلاف نه بر سر محتوی بلکه بر سر اسم گذاری بسوی انقلاب است - به روشنی نشان می‌دهد که در طول ۶ سال مبارزه مسلحانه در سیرا تغییری از نظر طبقاتی در جهان بینی خود به بورژوازی رهبران انقلاب زانوپی صورت نگرفته است - مگر اینکه مانند دبره به معادله "مافیزیکی" ده = پرولتاریا، شهر = بورژوازی معتقد باشیم و آنگاه با تکیه به این گفته چه کارا که: "این دهقانان بودند که اصلاحات ارضی، مصادره چارپایان و همه اقداماتی را که خصالت اجتماعی داشتند در سیرا مسترا انجام شدند، به انقلاب تحمیل کردند." ( سخنرانی ۲۷ ژانویه ۵۹ ) -

استدلال کیم که این به معنی "پرولتریزه" شدن انقلاب و انقلابیون تحت تاثیر دهقانان می باشد. اما واقعیت اینست، و الفیات مارکسیسم نیسیز بما می‌آموزد، که از آنجا که رهبران جنش ۲۶ ژوئیه از درون خرد به بورژوازی و سازمان های این قشر بیرون آمده بودند، عناصر آگاه و پرولتری و مجبوز به ایدئولوژی مارکسیستی لنینیستی نبودند، به نقش طبقه کارگر در انقلاب ضد امپریالیستی آگاه نبودند و از این جهت برای مبارزات این طبقه اهمیت لازم را قائل نبودند و لذا در آن شرکت کافی نداشتند، تماس آنها بسا نیروی دهقانی نه تنها به پرولتریزه شدن آنها کمک نمیکرد، بلکه برعکس و نظر به محیط خرد به بورژوازی روستا، آنان را بیشتر در قیود خرد به بورژوازی خود محبوس می ساخت. ( بگذریم از اینکه هدف از نقوذ روشنفکران پیشرو مارکسیست به میان توده های دهقان باید پرولتریزه کردن آنان باشد و نه بالعکس! ) . بدین ترتیب، در جریان مبارزه مسلحانه در سیرا، توده های خلق ( بطور عمده دهقانان ) و انقلابیون نه تنها "پرولتریزه" نشده اند بلکه "عناصر سوسیالیستی" یک انقلاب بورژوا دموکراتیک ( یعنی انقلاب دموکراتیک نوین ) نیز در آن رشد نکرد، زیرا که این امر نیز بطور جدائی - ناپذیری به رهبری پرولتری مبارزه مسلحانه وابسته است و به سیاست و اهدافی که این رهبری پیش روی انقلاب قرار می‌دهد. اهدافی که گسروه کاسترو برای انقلاب معین کرده بودند ( یعنی همان "قوانین انقلابی" که فیدل در "تاریخ" ما تیرته خواهد کرد " مطرح نموده بود ) کو اینکسه



جوابگوی خواست توده های وسیع خلق مبنی بر کسب آزادی و دموکراسی و از بین بردن فساد و استبداد دستگاه حاکمه بود، اما پاسخگوی نیازهای اساسی خلق گویا نبود و نمی توانست آنان را در جهت یک دگرگونی ریشه ای جامعه گویا سوق دهد. البته بعد از سیرا، رفته رفته و در جریان تماس با توده های دهقان، رهبران جنبش، همانطور که گسوارا در نقل قول فوق الذکر گفته است، این نارسائی ها را در برنامه جنبش تا حدی دریافتند و تا همان حد نیز برطرف ساختند. اما این اقدامات اجتماعی، "اصلاحات ارضی" و "مصادره چارپایان" و غیره، اساسا با برنامه انقلاب دموکراتیک نوین - که روح آن را برقراری حکومت شوراها و پایگاه های سرخ حکومت کارگری - دهقانی، یعنی "نطفه ها و عناصر سوسیالیستی" انقلاب تشکیل میدهند - تفاوت دارد.

...

با توجه به آنچه که گفته شد، تذکر این نکته از نظر ما بسیار مهم است که برای مارکسیست لنینیست ها، آنچه که تحت عنوان "تصرف قسندرت سیاسی از طریق اعمال قهر" مطرح است، عبارت است از تصرف قسندرت سیاسی توسط طبقات و ائتلاف انقلابی خلق تحت رهبری طبقه کارگر و نه تصرف قدرت سیاسی توسط هر طبقه ای. درست در همین رابطه است که انقلاب در کشورهای تحت ستم امپریالیسم و فئودالیسم خصلت بورژوا دموکراتیک از نوع قدیم خود را از دست داده و خصلت بورژوا دمو - کراتیک نراز نوین را کسب کرده است. اگر انقلابی در گوشه ای از جهان تحت سلطه امپریالیسم انجام گیرد و از نوع بورژوا دموکراتیک نراز نوین - نباشد، بدون شک این انقلاب برای تصرف قدرت سیاسی از طرف پرو - لتاریا و توده های خلق و راه گشایی بسوی سوسیالیسم نیست، جوابگویی نیازهای تاریخی پرولتاریا نبوده و فقط میتواند در خدمت بخش یا بخش های خاص دیگری از جامعه - مثلا بورژوازی ملی یا خرده بورژوازی - قرار داشته باشد. (ما این مساله را در مقاله مرکزی جزوه حاضر، در صفحه از دیدگاه تتوریک مورد بحث قرار داده ایم.)

گویا اینکه رهبران انقلاب گویا بعد ها ادعا کردند که درباره بر خسی مسائل در اشتباه بوده اند و سپس در جریان ادامه مبارزات "پیشده اورژ" ها

خود را اصلاح نموده اند، معجزا در عمل ایشان مواضع اساسا خرد مت بورژوازی خود را حفظ کردند. اینکه گسوارا گفته است: "نیروی صلح ما که در روستا ایجاد شده بود، شهرها را از خارج تصرف کرد، با طبقه کارگر متحد شد و بنیانش سیاسی خود را در تماس با این طبقه بالا برد" (از: "گویا، یک نمونه استثنائی")، و یا اینکه کاسترو در سال ۶۱ خود را مار - کسیست نامیده، به روی لزوم استقرار دیکتاتوری پرولتاریا تکیه کرده است (از: سخنرانی ۲ دسامبر ۱۹۶۱) کافی نیست برای اینکه گفته شود که انقلاب گویا که تا سال ۱۹۵۹ کوچکترین نشانی از یک خواست دگرگونی ریشه ای جامعه از خود بروز نداده است و فاقد هرگونه نطفه ای از انقلاب سوسیالیستی بوده است، بطور ناگهانی در عرض دو سال آنچنان از ریشه تغییر کرده است که انقلاب سوسیالیستی را در دستور روز خود قرار داده است. اگر هم بر فرض این امر صحت داشته باشد، این سوال مطرح خواهد شد که پس در این صورت، این تغییر ریشه ای به ابتکار چه کسی یا چه کسانی صورت گرفته است و علل و عوامل دورنی آن چه بوده است. چنین تغییر جهت بزرگی از کجا سرچشمه گرفته است؟ برای ما قابل هضم نیست که فیدل کاسترو و چند نفر دیگر از رهبران انقلاب گویا در عقاید خود آنچنان تغییراتی بوجود آورده باشند که توانسته باشد تمام قانونمندی های انقلاب گویا را آنچنان تحت تاثیر قرار دهد که آن را از راه "اومانیتی" به راه سوسیالیستی سوق دهد.

یک امر روشن است و آن اینکه انقلاب سوسیالیستی باید توسط طبقه کارگر و در راس آن پشاهانک این طبقه یعنی حزب مارکسیست - لنینیست صورت پذیرد. حال این سوال مطرح میشود که در گویا این حزب مارکسیست لنینیست چگونه تشکیل گردید؟ آیا از اتحاد گروه ها و سازمان ها و عناصری تشکیل شد که در طول مبارزات طبقه کارگر و توده های خلق بوجود آمده بودند و دارای ایدئولوژی مارکسیست لنینیستی بودند؟ تا آنجا که میدانیم به این شکل نبوده است: "حزب متحده" برای انقلاب سوسیالیستی که پس از پیروزی انقلاب ۵۹ بوجود آمد، حاصل اتحساد همان سه سازمانی بود که رهبری مجموع جنبش انقلابی را به عهده داشتند یعنی: "جنبش ۲۶ ژوئیه"، "حزب سوسیالیست توده های" و "شورای انقلابی ۱۳ مارس". هیچ یک از این سه سازمان دارای ایدئولوژی مارکسیست لنینیستی نبودند. جنبش ۲۶ ژوئیه، همانطور که نشان دادیم سازمانی بود خرده بورژوازی با گرایشهای کم و بیش غالب ضد کمونیستی و "شورای انقلابی ۱۳ مارس" نیز متعلق به همان ائتلاف (یعنی خرده -

بورژوازی و بورژوازی متوسط) بود، و حزب سوسیالیست تودها ی نیز حزبی بود رفرمیستی که از محتوی انقلابی پرولتری خود کاملاً تهی شده بود. بنابراین، اگر در کوبا انقلاب سوسیالیستی صورت گرفته است، و یا بعبارت دیگر، انقلاب به سمت سوسیالیسم "چرخش" پیدا کرده است، این "چرخش" از طریق رهبری که ام سازمان ارگان رهبری کننده، پیشرو طبقه کارگر صورت گرفته است؟ ...

رفیق احمدزاده در رابطه با درس گیری از تجربه کوبا، در جواب این سوال که: "حزب مستقل طبقه کارگر را برای چه میخواستیم؟" گفته است: "برای تامین هژمونی پرولتاریا و ادامه انقلاب تا مرحله سوسیالیسم و...". به نظر ما این فقط قسمتی از حقیقت است، لکن تمام آن نیست، و وقتی کامل میگردد که به شرح زیر بیان گردد: "برای تامین هژمونی پرولتاریا در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین، ادامه این انقلاب تا مرحله سوسیالیسم و...". و این بدین معنی است که در کشورهای نیم مستعمر نیم فئودال، هیچ انقلاب دیگری جز انقلاب دموکراتیک نوین، که طبقه کارگر رهبری آن را برعهده دارد، تا مرحله سوسیالیسم ادامه نخواهد یافت. چگونه حزبی میتواند رهبری یک انقلاب سوسیالیستی را به عهده بگیرد؟ آیا یک حزب که از بالا به طبقه کارگر "هدیه" شود و از تجمع ساده، مکانیکی و بوروکراتیک چند گروه سیاسی که هیچ نقطه مشترکی با مارکسیسم لنینیسم ندارند بوجود آمده باشد، قادر است و در موضعی قرار دارد که چنین وظیفه ای را عهده دار گردد؟ و یا برعکس، انجام این وظیفه تنها و تنها از عهده حزبی ساخته است که ایدئولوژی طبقه کارگر را داشته باشد، در کنساکشن مبارزات این طبقه و در جریان پیوند نشوری مارکسیستی با جنبش کارگری بوجود آمده باشد، درگیر و در مبارزات انقلابی پرولتاریا و توده های خلق آیدیده شده باشد، حزبی که توانسته باشد خلق را در پیچ و خم های سخت مبارزه علیه امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی به نحو صحیح رهبری نموده باشد، حزبی که مارکسیسم لنینیسم را با اوضاع و احوال مشخص جامعه خویش به درستی تطبیق داده باشد، و در پیرویه انقلاب دموکراتیک نوین ذخیره تجربی لازم را برای امسر بسیار بخرنج انقلاب سوسیالیستی توشه نموده باشد؟ روشن است که این امر تنها از عهده چنین حزبی ساخته است.

### شرایط تصرف قدرت در کوبا:

ما در قسمت قبل نشان دادیم که انقلاب کوبا یک انقلاب بورژوا دموکراتیک تحت رهبری خرده بورژوازی رادیکال بوده و بخاطر فقدان رهبری پرولتری در آن با انقلاب دموکراتیک نوین تفاوت اساسی داشته است. و نیز "حزب متحد" برای انقلاب سوسیالیستی که بعد از پیروزی نیروهای دموکراتیک بر رژیم باتیستا بوجود آمد، پیرویه ایجاد یک حزب کمونیست واقعی را طی نکرده بلکه از اتحاد بوروکراتیک سه سازمان ماهیتا خرده بورژوازی بوجود آمد.

در قسمت حاضر کوشش ما صرف این خواهد شد که نشان دهیم حزبی همین انقلاب تحت رهبری خرده بورژوازی نیز در نتیجه فراهم شدن یک سلسله شرایط مبارزاتی امکان پذیر کردید که اهم این شرایط در ساله رابطه شهر و روستا و پیوند مبارزه مسلحانه در سیرا و ماباره سیاسی در شهر خلاصه میشود. و ندیدن این فاکتور یعنی نقش شهر و یا کم بهاداران به آن در مطالعه تجربه کوبا در واقع توجیهی برای ارائه دادن تئوروی "کانون" میگردد - که چنانچه خواهیم دید یک تئوریزاسیون نادرست انقلاب کوبا است.

رفیق احمدزاده خود در رساله مورد بحث (صفحات ۱۳۷ تا ۱۴۰) از تنگ نظری دیره در برخورد به تجربه کوبا و اینکه دیره به نقش شهر و اشکال و سازمان هائی از مبارزه که بهر حال برای بقا و دوام مبارزه تعیین کننده (مبارزه مسلحانه) ضروری هستند، کم بها داده و یا آنها را بگسی نایده میگیرد، انتقاد میکند، منتها خود، علیرغم اعتقاد به لزوم "حمایت جدی" شهر از ده و "رابطه ای عمیق" میان جنبش مسلحانه در روستا و جنبش های شهری، از آنجا که استدلال خود را اساساً بر پایه یک نقطه نظر نادرست و با حرکت از چارچوب مبارزه چریکی انجام میدهد، نمیتواند به توضیح درست رابطه میان شهر و ده در تجربه کوبا بپردازد. بر این اساس وی کمبود انقلاب کوبا را نه در یک سازمان واحد سیاسی پیشرو که قادر به رهبری مجموع انقلاب باشد بلکه در "خود بخودی" بودن حمایت شهر از ده و در فقدان یک "تشکل سیاسی نظامی" (یعنی سازمان چریکی شهری) در شهر می بیند. حال آنکه خود تجربه کوبا اثر بخشی کار سیاسی در شهر را - حتی همان کار سیاسی که توسط سازمان های خرده بورژوازی و رفرمیستی

( بویژه حزب سوسیالیست توده‌ای) صورت میگرفت - نشان میدهد. در زیر می‌کشیم این رابطه کار سیاسی در شهر و کار مسلحانه در روستا را در تجربه کوبا بیشتر توضیح دهیم.

در ماه ژوئن ۱۹۵۷ اعتصاب عمومی بزرگی در سراسر کوبا بدعت سازمان های انقلابی خرد بوزروانی برپا گردید. لیکن این اعتصاب به علت فقدان هماهنگی، خیلی سریع از طرف دیکتاتوری بانیمنا سرکوب و موج مبارزه خاموش گردید. چه گوارا بعدها درباره این واقعه انقلاب کوبا چنین نوشت:

" رژیم دیکتاتوری این مبارزه را که بدون تدارک قبلی و خنجر از کنترل انقلابی انجام گرفته بود سرعاً سرکوب کرد. لیکن این ابتکار توده درسی برای ما شد: ما متوجه شدیم که لازم است زحمتکشان شهر را برای مبارزه در راه آزادی کوبا مصمم ساخت. و بلافاصله شروع کردیم به کار تبلیغاتی مخفی در مراکز کارگری به منظور تدارک يك اعتصاب عمومی که بتواند به ارتش شورشی در تصرف قدرت یاری رساند."

( چه گوارا: سخنرانی ۲۷ ژانویه ۱۹۵۹ )

ولیکن این "کار تبلیغاتی مخفی در مراکز کارگری" عملاً به فعالیت محدود گروه های خرد بوزروانی طرفداران فیدل ( جناح شهری "جنبش ۲۶ ژوئیه" ) و جمع آوری انواع کمک برای سیرا خلاصه میشد. علاوه بر این "جنبش ۲۶ ژوئیه" - به شهادت خود کاسترو که در پائین میاوریم - يك درک ولوتناریستی از کار توده ای داشت، درکی که از ماهیت خرد بوزروانی این "جنبش" برمیخاست. همچنین هنوز رابطه محکی میان دو بخش مهم جنبش - یعنی حزب سوسیالیست توده ای و "جنبش ۲۶ ژوئیه" - برقرار نبود. حزب سوسیالیست علیرغم کمک غیر مستقیم خود به مبارزه مسلحانه بواسطه ماهیت رفهاریستی خود، راه مسلحانه را بمثابة تنها راه تصرف قدرت سیاسی قبول نداشت؛ و "جنبش ۲۶ ژوئیه" نیزه علیرغم اینکه در تجربه به ضرورت پشتیبانی نیروی طبقه کار برای پیشبرد اهداف خرد بوزروانی خود پی برده بود، گرایش آنتی کمونیستی درون آن ( زیرا که این جنبش همانطور که گفتیم ملقحهای بود از اقتدار مختلف دموکراتیک، از خرد بوزروانی رادیکال تا بوزروانی متوسط ) به وی اجازه نزدیکی با حزب کمونیستی را نمیداد. اعتصاب ۹ آوریل ۱۹۵۸ در این دو زمینه مرحله جدیدی را کشود. این اعتصاب که در شرایط عدم رشد کافی نیروهای مسلح و نفوذ ناچیز جناح شهری "جنبش ۲۶ ژوئیه" در میان کارگران، و بویژه تدارک کاملاً

ناقص نیروها بویژه طبقه کارگر، از طرف راد بوی شورشی اعلام گردید. نمونه کامل يك تصمیم عجولانه خرد بوزروانی شتابزده و ذهنی گرا بود و در نتیجه با شکست مواجه گردید. بدین ترتیب که علیرغم بسط جنبش در نقاط مختلف کشور، اعتصاب عمومی در هاوانا ( که يك چهارم جمعیت کشور را در برمیگیرد و بمثابة قلب تمام کوبا بشمار میروید ) با شکست مواجه گردید، زیرا از طرفی آن پشتیبانی مسلحانه ای که از طرف ارتش شورشی وده داده شده بود عملی نگردید و از طرف دیگر، بواسطه سنگاریم و محلی گری و عدم تدارک قبلی وحدت میان نیروهای مختلف و نقاط مختلف اعتصابی، تامین نگردید. فیدل کاسترو پس از پیروزی انقلاب، ارزیابی زیر را از این اعتصاب ارائه داد:

" معیارهای ذهنی بر معیارهای عینی - که ما درست آنها را نشناخته بودیم - چیره شدند ( ... ) خواست ما این بود که با يك دستور اعتصاب عمومی گسترده شود و حکومت جا برانه سرنگون گردد. ولی این آرزوی بیش نبود ( ... ) ما به تجزیه و تحلیل واقعیت نپرداختیم و مرتکب اشتباه شدیم. نتیجه این شده که اعتصابی برپا نگردید. چرا که شرایط کاملاً فراهم نبود، و نیز بخاطر اینکه تاکنیک ما نادرست بود. ولی بطور عمده علت امر را باید در این دید که شرایط واقعا آماده نبود. نیروهای مسلح انقلاب به کمتر از ۲۰۰ نفر بالغ میگردد. " ( فیدل کاسترو: سخنرانی ۲ سپتامبر ۱۹۶۱ )

در مورد همین اعتصاب چه گوارا نیز میگوید:

" گردانندگان ( سازمان های مخفی ما ) هیچ درکی از مفهوم و از تاکنیک کار توده ای نداشتند. آنان براه غلط رفتند، زیرا که نتوانستند يك طرز فکر انقلابی بوجود آورده، تمامی مبارزین را متحد سازند؛ زیرا کسی سعی کردند اعتصاب را از بالا، بدون تامین یکپارچگی اعتصاب کنندگان و بدون رابطه کافی با پایه رهبری کنند. " ( سخنرانی ۲۷ ژانویه ۱۹۵۹ )

" ۹ آوریل فرا رسید و تمام مبارزه ما بیهوده بود: رهبری کل جنبش در زمینه اصول مبارزه توده ای براه خطا رفت. وی میخواست اعتصاب را از راه غافلگیری و به ضرب تفنگ آغاز کند. نتیجه این شد که شرکت کارگران به مقیاس قابل توجهی کاسته گردد و تعداد زیادی از مبارزین در سراسر کشور شهید شوند. " ( خاطرات جنگ رهائیبخش )

اما بعد از این شکست رهبران مبارزه مسلحانه از واقعیات درین گرفتند و ناگزیر گردیدند ضرورت وحدت با " حزب سوسیالیست " و ضرورت



مبارزه، توده‌های خلق را بپذیرند. چه گوارا میگوید:

"جنش ۲۶ ژوئیه آخرالامر از این اعتصاب ناکام، نیرومند بیرون آمد. زیرا که تجربه به رهبران این اعتصاب حقیقتی را آموخت که همسواره بقوت خود باقی است: این حقیقت که انقلاب به یک گروه خاص تعلق نداشته و می‌بایستی امر تمامی خلق باشد. بدین خاطر، تمام انرژی مبارزین نهضت ما می‌بایست هم متوجه دشت گرد و هم متوجه کوه." (چه‌گوارا: سخنرانی ۲۷ ژانویه ۵۹).

از طرف دیگر "حزب سوسیالیست توده‌های" نیز بنا به خصلت خرد و بورژوازی خود و تحت فشار توده‌های خلق که خواهان انقلاب مسلحانه هستند، بدون اینکه ضرورت مبارزه مسلحانه توده‌های را بمثابة "نه‌ساراه سرنگونی ارتجاع و امپریالیسم واقعا بپذیرد (رجوع کنید به توضیحات ما در مورد این حزب در قسمت قبل) جنبش‌کارگری را به دنبال روی از منشی رهبران "جنش ۲۶ ژوئیه"، در جهت دفاع از مبارزه مسلحانه و ارتش شورشی، سوق داد.

این پیوند میان دو جناح جنبش دموکراتیک ("جنش ۲۶ ژوئیه" و "حزب سوسیالیست توده‌های") به یک نوع وحدت نظر و وحدت عمل منجر گردید. حزب سوسیالیست توده‌های از اعضا و کادرهای خود را به سیرا فرستاد و همچنین گروه‌های پارتیزانی در استان‌های کاماکوئه، اسکامبره و پینار دل ریو تشکیل داد. و بدین ترتیب به پشتیبانی مستقیم از ارتش شورشی و شرکت در مبارزه مسلحانه برخاست. در کارخانه‌ها و مراکز تجمع پرولتاریا و خرد بورژوازی، کمیته‌های مشترک پشتیبانی از سیرا توسط "جبهه ملی متحد" (مرکب از "جنش ۲۶ ژوئیه"، "حزب سوسیالیست" و سایر عناصر و سازمان‌های ضد باتیستا مثل "شورای ۲۳ مارس") تشکیل گردید که اقدام به جمع‌آوری پول و دارو و اسلحه برای سیرا نمودند. این "جبهه" همچنین کار تدارک اعتصاب عمومی را آغاز کرد. بدین ترتیب جنبش خیلی سریع پله‌های نیل به پیروزی را طی نمود: ستون‌های ارتش شورشی تحت رهبری سینفونگوس، چه‌گوارا، راول کاسترو و خود فیدل به سوی مراکز مختلف کوبا پیشروی کردند و شهرهای مهم و بالاخره هاوانا - پایتخت - را فتح کردند. همراه با آن اعتصاب عمومی و سراسری و نیز تسلیم نیروهای ارتش باتیستا، کار فتح شهرها را به انجام رساند.

خلاصه کنیم:

۱- مبارزه مسلحانه در کوهستان سیرا زمانی آغاز گردید که مبارزات پیگیر توده‌های خلق - بویژه طبقه کارگر - در شهر از رشد چشم‌گیری برخوردار بود. و در آغاز توانست بر اساس شعارهای ضد دیکتاتوری و اصلاح طلبانه‌ای (رفرم ارضی) از رشد نسبی در میان دهقانان برخوردار گردد.

۲- این مبارزه مسلحانه توانست بواسطه وجود امواج تند ناراضی عمومی نسبت به رژیم باتیستا و تحریک و مبارزات بی دری پرولتاریا بر روی این مبارزات شهری تاثیر برانگیزنده گذاشته و به ایجاد وضعیتی انقلابی در کشور کمک نماید.

۳- در پیرویه رشد خود، این مبارزه ناگزیر گردید برای بقا و گسترش خود با عناصر مبارزه در شهر پیوند برقرار کند. رابطه سیاسی بسا توده‌های شهری از طریق وحدت با سازمان‌های شهری بویژه حزب سوسیالیست توده‌ای ایجاد نماید. و بدین ترتیب شرایط لازم برای سرنگون ساختن حکومت باتیستا فراهم گردید.

۴- فراهم شدن مجموعه این شرایط از طرفی و از هم پاشیدگی رژیم رژیم باتیستا از طرف دیگر زمینه لازم را برای سقوط این رژیم فراهم نمود.

۵- انقلاب کوبا نشان داد که هر نوع انقلابی - حتی انقلاب خرد بورژوازی - علیه امپریالیسم فقط با مبارزه مسلحانه امکان پذیر است.

...

با توجه به آنچه گذشت، تئوری "کانون" یعنی تز "حرکت موتور بزرگ توده‌ها تحت تاثیر موتور کوچک گروه چریکی" - که بمثابة تئوری انقلاب کوبا از طرف افرادی مثل ری دبره و نیز خود رهبران کوبا عرضه شده است - برخوردار از یک طرف مکانیکی به انقلاب کوبا بوده و از واقعیت خود انقلاب کوبا حرکت نمیکند و از طرف دیگر در واقع بمعنی نفسی واقعیت مبارزه توده‌ها علیه سلطه امپریالیسم و رشد عینسی مبارزات آن است. چه دیدیم که در کوبا نیز در آستانه آغاز مبارزه مسلحانه جنبش توده‌های خود در غلیان بوده است و این مبارزه مسلحانه ("موتور کوچک") نبوده است که جنبش توده‌ها ("موتور بزرگ") را به حرکت انداخته است بلکه مبارزه

سلححانه در سیرا بر روی رشد این جنبش که در حرکت و غلیان بوده است؛ تاثیر گذاشته است. از طرف دیگر، بدون این جنبش توده‌های ( "موتور بزرگ" ) مبارزه، سلححانه ( "موتور کوچک" ) امکان بقا و رشد نمی‌یافت. به کلام دیگر، حرکت "موتور بزرگ" توده‌ها مستقل از هرگونه "موتور کوچک" همواره در تاریخ مبارزات خلق کوبا وجود داشته است و در نیمه دوم آن در شرائط اجتماعی اقتصادی جامعه و در مبارزه طبقاتی در مقیاس ملی و بین‌المللی ریشه داشته است.

رفیق احمدزاده در انتقاد از ارزیابی دوره در زمینه "رابطه" شهر و ده در انقلاب کوبا، هرچه قدیمی بزرگ به پیش برمی‌آورد و به لزوم "رابطه ای عمیق" میان شهر و ده و حمایت جدی از جانب شهر و توده‌های وسیع شهری اشاره میکند، اما بدلیل جستجوی راه حل در "تشکل سیاسی- نظامی" و در "جریک شهری" نه میتواند از برخی استنباطات صحیح خود نتیجه - گیری نهایی درستی بعمل آورد و نه میتواند در تحلیل از "عناصر درونی" انقلاب کوبا به ضعف اساسی آن برسد. رفیق متوجه نمیشود که کیبود اساسی انقلاب کوبا و متوقف شدن آن در حد برانداختن سلطه باتیستا و انتقال قدرت سیاسی به خرد بورژوازی رادیکال، در فقدان استراتژی و تاکتیک علی، در فقدان رهبری آگاه پرولتری، در ضعف ایدئولوژیک و سیاسی و در یک کلام در فقدان رهبری و تشکیلات مستقل پرولتاریا است؛ در عدم وجود سازمانی که قادر باشد بنا بر خصلت و ماهیت طبقاتی خود انقلاب را در مقیاس کشوری به پیش برد، "رابطه‌ای عمیق" میان مبارزه در شهر و روستا برقرار سازد، مبارزه سلححانه، ارتش توده‌های وجیبه، متحد طبقات انقلابی را رهبری نماید. و اینست آن کیبود اساسی انقلاب کوبا، یعنی رهبری یک حزب پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا!

...

در زیر به یکی دیگر از خصوصیات "صرف قدرت" در کوبا یعنی عدم مداخله امپریالیسم آمریکا در سرکوب مبارزه سلححانه اشاره میکنیم.

**انقلاب کوبا و امپریالیسم امریکایی**  
 چه گوارا معتقد بود که "امپریالیسم امریکایی شمالی سردرگم بود و نمی‌توانست عمق واقعی انقلاب کوبا را دریابد." در اینکه امپریالیسم آمریکا در مورد کوبا دچار اشتباهاتی گردید شکی نیست، ولی باید دید این اشتباهات از چه موقلهای هستند و در چه رابطه‌ای با عوامل درونی انقلاب قرار دارند. به نظر ما اشتباهات امپریالیسم آمریکا از آنجا ناشی گردید که وی نتوانست

بموقع ارزیابی درستی از تناسب نیروها و تحول آتی آنان در درون مجوعه- اپوزیسیون ضد باتیستا به عمل آورد. در واقع، دولتی که بلافاصله پس از سقوط باتیستا سرکوبی کارآمد ائتلافی بود از بخش‌های مختلف اپوزیسیون ضد باتیستا. این ائتلاف طیف وسیعی را از نیروهای سیاسی کوبا در سر میگرفت، که در آن نیروهای ارتجاعی نیز قسمت قابل ملاحظه‌ای را تشکیل می‌دادند. فیدل کاسترو خود درباره اینان چنین گفته است:

"منافعی که این اشخاص نماینده آن بودند صد و هشتاد درجه با منافع دهقانانی که ما در سیرا مائسترا پیدا کردیم تفاوت داشت صد و هشتاد درجه با منافع کارگران کشاورزان که سه ماه در سال در درونینگر کار کرده و فصل بیکاری را با گرسنگی بی پایان تحمل میکردند، تفاوت داشت. صد و هشتاد درجه با منافع طبقه کارگر تفاوت داشت. صد و هشتاد درجه با منافع اکثریت عظیم خلق تفاوت داشت." ( سخنرانی ۳۰ دسامبر ۶۱ )

همچنین باید در نظر داشت که در درون خود "جنبش ۲۶ ژوئیه" گرایش ضد کمونیستی بسیار قوی بود و عمدتاً بصورت عدم همکاری با حزب سوسیالیست تظاهر می‌یافت. حتی خود کاسترو نیز که نماینده جنساح رادیکال این جنبش بود تا مدتی پس از انقلاب نیز از این گرایش آنتی- کمونیستی مبرا نبود.

در سال ۱۹۶۱، ایالات متحده، به منظور توجیه سیاست خصمانه خود نسبت به کوبا، جزوه‌ای منتشر نمود به نام "پرونده کوبا" که در آن اظهار داشته است که رژیم جدیدی که در ژانویه ۱۹۵۹ در کوبا روی کار آمد در فاصله یک هفته توسط ایالات متحده و بقیه کشورهای آمریکا لاتین به رسمیت شناخته شد. این مطلب در صورت صحت می‌رساند که دیگر مساله از حالت صرفاً "سردرگمی" خارج است و ایالات متحده خود را برای حالتی هم که باتیستا سقوط کند آماده کرده بود. بعد هم البته سفیر آمریکا به ملاقات فیدل کاسترو رفته بود و انتظاراتی را که همواره امپریالیسم آمریکا از کبیه حکومت‌های کوبا داشت - دائر بر حفظ مناسفح کمپانی‌های آمریکایی در کوبا - برای او نیز مطرح نموده بود. فیدل کاسترو در سخنرانی ۳۰ دسامبر ۱۹۶۱ خود به این ملاقات اشاره کرده، ضمن اظهار عصبانیت از خواست‌های سفیر آمریکا، خاطر نشان ساخته است که "در آن هنگام هنوز کسی نه درباره اصلاحات ارضی و نه درباره ملی‌گرایی سخنی به میان آورده بود."

بنابراین، اگر کرایش آنروز سیاست آمریکا یعنی تمایل به انتقال قدرت سیاسی از رژیم های پوسیدهای که حفظ آنها را غیرممکن میدانست به نیروهای "معتدلی" که از پشتیبانی معینی در میان مردم برخوردارند به مجموع شرائط فوق اضافه کنیم، میتوانیم نتیجه بگیریم که آنگونه عمل العمل امپریالیسم آمریکا نسبت به انقلاب کوبا و یا بهتر بگوئیم عدم دخالت نظامی مستقیم آن نسه به دلیل ارزیابی غلط از ماهیت نیروهای مخالف با نیستها بلکه بیشتر به دلیل ارزیابی ناصحیح از تناسب این نیروها و از تغییرات بعدی آن بوده است. بهر حال این عدم مداخله نظامی امپریالیسم آمریکا که با خصلت و تضاد های درونی انقلاب کوبا در رابطه است بمثابة یکی از ویژگی های این انقلاب در پیروزی آن نقش موثری داشته است. امری که در زمان ما با توجه به تجربیات فراوان امپریالیسم آمریکا نه تنها به هیچ وجه صادق نیست بلکه حتی یکسوی از داده های اساسی مبارزه و یکی از دلائل مهم طولانی بودن مبارزه و اجتناب ناپذیری رهبری تشکیلات سیاسی پرولتاریا در آن می باشد.

ضمیمه:

\* یادداشت هائی درباره \*  
\* جنبش کارگری کوبا \*

اولین بار کار مزدوری در کوبا در صنعت کشت توتون پا به عرصه وجود گذاشت. در سال ۱۸۵۹، در قریب به ۵۰۰ فابریک، نزد یک به ۱۳ هزار کارگر مزد بگیر به کار اشتغال داشتند. اولین نشریه کارگری هفتگی به نام "سپید دم" بود که در سال ۱۸۵۶ به ابتکار شاعر اسپانیائی، مارتینیسز منتشر میشد. مارتینیسز درخواستهای کارگران را در زمینه سازش با کارفرمایان مطرح میکرد. او سال بعد "انجمن کارگران توتون" را تشکیل داد که تعداد اعضای آن به سه هزار نفر رسید. اولین اعتصاب شناخته شده کارگری در هاوانا به علت بد رفتاری کارفرمایان با کارگران در سال ۱۸۶۶ صورت گرفت. این قبیل اعتصابات بعدا نیز به تعداد زیاد برپا گردید.

دوران اولین جنگ استقلال طلبانه (۱۸۷۸-۱۸۶۸) باعث رکود کار در کارگاه ها و مهاجرت بسیاری از کارگران به ایالات متحده گشت. به محاذات آن جنبش کارگری نیز افول کرد. پس از پایان جنگ، تدریجا در صنعت شکر نیز کار برده وار به کار مزدوری تبدیل گردید.

در سال ۱۸۸۵، در هاوانا، "مخفل کارگران" تشکیلند. از سال ۱۸۸۶ به بعد، جنبش کارگری مرحله جدیدی را در رشد خود آغاز کرد. در این سال روزنامه "سولسد" در هاوانا و روزنامه های "کارکر" در "سین فوئه کس" به ابتکار انریکو روپک منتشر می شدند. نامبرده برای اولین بار در این روزنامه ها به نشر ایده های مارکسیسم در میان کارگران پرداخت. او در سال ۱۸۸۹ ایده "ایجاد یک حزب سوسیالیست را بر اساس ایده تئورزی مارکسیستی مطرح ساخت.

اولین کنکره کارگری در سال ۱۸۹۲ در کوبا تشکیل شد. بین از هزار نمانده در این کنکره شرکت کرده بودند. در مصوبات این کنکره خواست های اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر مطرح شده، اعتصاب به منزله اسلحه اساسی مبارزه طبقه کارگر تلقی شده بود. این کنکره از طرف مقامات اسپانیائی منحل و رهبران آن دستگیر و زندانی شدند. طی سال های ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۴، اعتصابات متعددی که خواست آنها را آزادی رهبران زندانی، برقراری ساعت روز کار و مبارزه علیه کاهش دستمزدها تشکیل میداد، صورت میگرفت.

کارگران مهاجر کوبائی که در سواحل آمریکا، نزدیک به کوبا کار میکردند، در زندگی سیاسی کشور نقش قابل ملاحظه ای ایفا میکردند. آنها از انقلاب ۱۸۹۵ پشتیبانی بسیار محکمی به عمل آوردند. آنها در تحولات بعدی کوبا و از جمله در "جنبش ۲۶ ژوئیه" نیز همواره به نحو مستقیم و غیرمستقیم تاثیر گذاشته اند. در تاسیس "حزب انقلابی کوبا" که توسط خوزه مارتیسی بنیانگذاری شده بود، نمایندگان پیشرو این کارگران نیز شرکت داشتند. از آن جمله اند که گوویستنه تسه خسه را و کارلوس یالینسو که هر دو با آثار مارکسیستی آشنائی داشتند. شخص اخیر که کارگر توتون بود، تاثیر بزرگی در نشر ایده های سوسیالیسم علمی از خود بجای گذاشت و سی سال بعد همراه با انقلابیون دیگری مثل سه لا از جمله موسسین "حزب کمونیست کوبا" گردید.

در سال ۱۹۰۰، تسه خسه را "حزب خلقی" را تاسیس کرد لکن به ایسن حزب اجازه شرکت در انتخابات داده نشد. بعد از تصویب قانون اساسی سال ۱۹۰۱ نیز آزادی های دموکراتیک مصرحه در آن عملا شامل حال طبقه کارگر کوبا نبود. در واقع دولت هائی که قدرت را در دست میگرفتند نماینده منافع زمین داران، صاحبان بزرگشکر و وارد کنندگان بزرگ محصولات خارجی بوده، اجازه کوچکترین حرکتی را به طبقه کارگر نمیدادند. اعتصاب نوامبر سال ۱۹۰۱ کارگران "تراست هاوانا" که علیه تبعیض میان اسپانیائیان و کوبائیان برپا شد، به سرعت نوسعه یافته و شکل قهرآمیز به خصوص



گرفت. کارگران برای مقابله با پلیس به سیاحتن پارکاد دست زدند و چندین شهید از خود بجای گذاشتند تا موفق گردیدند نمایندگان واقعی خود را به رسمیت بشناسانند.

در سال های اول قرن حاضر جنبش کارگری کوبا بیشتر تحت تاثیر ایدها آنتارنیشیتی (آنارکو-سندیکالیستی) قرار داشت. با وجود تلاشهایی که از جانب عناصر مارکسیستی از قبیل بالینسو صورت گرفت، کارگران موفق نشدند در مبارزات خود نظم و پیگیری ایجاد کنند. در سال ۱۹۰۴ "حزب کارگرسرکوبا" تأسیس گردید. این حزب در سال ۱۹۰۵ با کوشش بالینسو دکتربین مارکسیستی انتخاب کرد و برنامه "انترناسیونال" تصویب نمود و نام خود را به "حزب کارگر سوسیالیست" تغییر داد. ولی از سال ۱۹۰۶ تا جنگ جهانی اول جنبش کارگری فروکش کرده، در آن رکود ایجاد شد. اعتصابات کارگری در این مدت پراکنده و مجزا از یکدیگر بود. در طول جنگ جهانی اول، جنبش کارگری بار دیگر اوج گرفته، در سال ۱۹۱۵ کنگره کارگری دیگر تشکیل گردید. در سال های ۱۹۱۸-۱۹۱۹، به علت شدت بسد تضاد های طبقاتی اعتصابات ادامه داری از طرف کارگران صورت گرفت و بسه تشکیل "فدراسیون کارگری هاوانا" منجر گردید.

بدین ترتیب، در ابتدای سال های ۱۹۲۰ و در آستانه دوره نوینی از رشد مبارزه، توده های خلق، طبقه کارگر و مارکسیست های مبارز کوبا با سوابق منفی مبارزاتی و با تشکیلات سندیکائی و سیاسی در مقابل ضرورت ایجاد حزب بطور مشخص، برای رهبری مبارزات توفانی ای که در پیش بود، قرار گرفتند. تشکیل حزب کمونیست کوبا در سال ۱۹۲۵  
شمره قریب به نیم قرن فعالیت آگاهانه مارکسیست ها (از سال ۱۸۸۶ یعنی آغاز فعالیت انریکو رویک، کسی که برای نخستین بار به نشر نظریه سوسیالیسم علمی در میان کارگران پرداخت) و فعالیت انقلابی طبقه کارگر کوبا و پیوند این دو جریان، بود.

## رژیم دیره و انقلاب در انقلاب

کتاب " انقلاب در انقلاب " رزی دبره بمنظور تعمیم راه انقلاب کوبا بر امریکای لاتین و بمنظور نیل به " حد اکثر تاثیر انقلابی " - صفحه ۱۰ - نوشته شده است و نویسنده کتاب که کشف میکند سالها " شمارهای توخالی ، اقوال بیبوده و برنامه های اجرا نشده " - ص ۱۰ - يك " خواست واقعی برای یافتن راه موثر انقلابی بوجود آورده است ، تصمیم میگیرد به این " خواست " پاسخ گوید .

دبره البته پاسخ به این خواست و ایجاد " حد اکثر تاثیر انقلابی " ( ۴ ) را لفظا جدائی تئوری از عمل ندانسته ، بلکه برعکس حتی مدعی ارائه تجسیم واقعی وحدت تئوری و عمل است . او این اوج اندیشه های انقلابی را که انقلابات سالها منتظر آن بوده اند چنین بیان میکند : " برای آنکه تئوری و عمل کاملا از هم جدا نگردند ، ما هشدار میدهم که مبارزین باید تئوری خود را در مبارزه بسازند ، که پیشاهنگان اگر لازم باشد باید آنها ( تئوریها ) با خود به کوه ببرند و به کس دیگری واگذار نمایند . " - ص ۱۱

باین ترتیب در اولین صفحات کتاب میتوان با کیفیت و شیوه استدلال ، بسا طرز تفکر و راه حل های این ناجی خجول انقلاب آشنا شد .

تعمیم راه کوبا و یا تفسیر دبرهستی از آن بی بایستی نقض شمشیری دو تیفه را بازی کند : از یکسو مبارزه با مارکسیسم - لنینیسم ، اندیشه مائوتسه دون و تئوریهای علمی و انقلابی آن چه در زمینه اصول عام و چه در ارتباط بسا تجارب روسیه ، چین و ویتنام و از سوی دیگر حقه کردن تفسیر و تعمیم راه کوبا بمنابه " راه جدید انقلاب " ، جهانشمول ساختن و بجای مارکسیسم نشانیدن این " راه جدید " و تئوریهای التقاطی آن و باصطلاح پایمان بخشیدن به فرمولهای " سوسیالیستی که مبدل به رسوم متحجر گشته است . "

- ص ۹

روشن دبره در ارائه نظریات خود ، باوجود زیرکانه بودن آن مانع از این نیست که سفینه شیانده وی را بیوشاند . او بشهر عمده ، دو وسیله برای محسوس نشان دادن افکار خویش مورد استفاده قرار میدهد . یکی انتقاد به احزاب رفرمیست و رویزیونیست ( انتقادی در لفظ آتشین و " انقلابی " ، اما در عمل سطحی ، غیر علمی ، از موضع خورده ، پوزولوئی و مزورانه ، انتقادی که چیزی جز حمله ای دن کیشوت وار به رویزیونیسم و رفرمیسم نیست و حتی با مساوی قرار دادن

مفهوم حزب رفرمیستی و حزب مارکسیست - لنینیستی، بصورت بهترین خدمت گذار رویزیونیسم و رفرمیسم در می آید. ( و دیگری کوشش در پوشاندن نظرات خود تحت سیر مارکسیسم و ترمینولوژی مد روز آن، تا از این طریق سخنان خود را انقلابی و مقبول جلوه گر سازد. )

دوره علاوه بر توسل به این دو شیوه که بوی امکان میدهد، افکار انحرافی خود را بنام مارکسیسم و انقلاب ارائه نماید، از تحریف حقایق تاریخی، از جعل واقعیات و از بیان اطلاعات کاملاً نادرست در مورد شرایط تاریخی مبارزات احزاب کمونیست نیز ( بویژه نقش احزاب کمونیست چین و ویتنام ) هیچ ابائی ندارد. نظریات دوره را بطور خلاصه میتوان در چند نکته زیر خلاصه نمود :

- نفی تئوری انقلابی و مشخصاً سوسیالیسم علمی و در این رابطه ارائه اندیشه های انحرافی و نظرات نادرست در مورد رابطه تئوری و عمل .

- نفی نقش حزب پیشاهنگ طبقه کارگر، انکار عامیت تجارب مبارزه طبقاتی پرولتاریا و مبارزات رهائی بخش خلقهای در بند، انکار نقش عمده احزاب کمونیست چین و ویتنام در انقلاب این کشورها .

- نفی جنگ توده ای به عنوان قانونمندی مبارزات رهائی بخش خلقهای تحت سلطه امپریالیسم، و جایگزین کردن "جنگ چریکی" بجای آن .

- نفی انقلابی بودن پرولتاریا، پیشاهنگ بودن آن، رسالت تاریخی و شرایط از هم گسستن بند هایش .

### تئوری انقلابی، مارکسیسم

برخورد دوره به تئوری انقلابی - جهان بینی مارکسیستی و سوسیالیسم علمی مشخصاً و تئوری اصولاً - عبارت است از نفی کامل آن، پائین آوردن آن تا سطح پایه کوئی، از یکسو، مطلق کردن پراتیک در مقابل تئوری، ایجاد رابطه ای مکانیکی بین تئوری و پراتیک و برخوردی پراگماتیستی به تئوری و بالاخره نفی دیالکتیک شناخت و عمل میباشد. او نقش فعال تئوری را به عنوان، فشرده عمل، انعکاس قانونمندی های عینی و راهنمای عمق اندازی که در این حکم علمی و تاریخی لنین: "بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد" ( چه باید کرد ) بیان شده است، انکار کرده، و از آنجا که قادر به شناخت ویژگی های آمریکای لاتین نیست، این ویژگی ها را عمده کرده، عجز خود را در حل مشکلاتی که این ویژگی ها ایجاد میکنند، با نفی نقش تئوری های عام و تجربیات جنبش های آزاد بیخس پاسخ میگوید .

او روی آوردن مشهور توده ها را به آثار کلاسیک مارکسیسم خطری برای کاستریسم میدانند و به همین علت به مبارزین هشدار بانش می - دهد که ویژگی های آمریکای لاتین را در پیش چشم داشته باشند و از این تصور واهی دور کنند که در آثار کلاسیک جیاپ، لنین، مائو، تائیدی برای تئوری های چه گوارا و فیدل کاسترو ببینند (س ۱۹۱۸) .

او که تئوری ایجاد "خود بخودی تئوری در عمل" (س ۱۱) را در مقابل تئوری: " پراتیک، تئوری، پراتیک" میکند، کوشش در اینست که، از یکسو شناخت تئوریک را تا سطح یک دستور العمل پائین آورد و از سوی دیگر آمپیریسم و ماتریالیسم مکانیکی را به عنوان مستند برخورد و تحلیل اجتماعی در مقابل ماتریالیسم دیالکتیک علم کند، متدهائی که به علت مطلق کردن یک جنبه ( عینیت و عمل )، قادر به شناخت واقفیتی در میان مادی و قانونمندی های آن بصورت کامل نمیکردند.\*

تحجر فکری دوره را بر آن میدارد که تجربیات عام و انقلابی خلق ها آزادنده و تئوری های انقلابی سوسیالیسم علمی را به نفع "ابداع تری" اند بوید والیستی خرده بورژوازی خود به کنار گذارد و قسمتی بس عمده از

\* رجوع شود به: مائوتسه دون، درباره پراتیک، از "چهار رساله فلسفی"



شناخت علمی مارکسیسم را که در عین حال تنها افزار درک واقعه‌ی  
حرکات و قانونمندبهای جوامع بشری و شرایط تغییر آن است، انکار کرده و  
در تصور به کشف دوبارهٔ سوسیالیسم و تئوری آن بپردازد. دبره می‌گوید:  
"سمادتی بود که فیدل قید از پیاده شدن در سواحل اورینتسته آثار  
"نظامی مائو را نخوانده بود، چه توانست فی‌البداهه و با تجربهٔ شخصی  
"به خلق یک دکترین نظامی بپردازد که با شرایط این محیط مطابقت  
"می‌نمود." (ص ۱۸). او با خلق فی‌البداهه تئوری در حقیقت نمتنها  
مائو را به سوسیالیسم دیالکتیک و تاریخی و نقض شناخت را رد میکند، بلکه منظور  
خود را از تئوری بالاخره بروز میدهد. برای او تئوری یعنی تاکتیک و  
دستور العمل!! "تنها زمانی که جنگ تمام شده و تاکتیک آن تعریف شده بود  
چریک‌ها نوشته‌های مائو را کشف کردند." (ص ۱۸). و سپس در پاورقی  
همان صفحه می‌گوید که: "فیدل و "چه" بعد از حملهٔ تابستان ۱۹۵۸  
"جزوهٔ "مسائل استراتژیک جنگ پارتیزانی ضد ژاپنی" را در دست گرفتند و با  
"تعجب به خواندن مسائلی پرداختند که خود بر اثر ضرورت تا بحال انجاء  
"داده بودند." البته تنها چیزی که آنان توانستند در این نوشته‌ها بیابند  
تاکتیک‌های مختلف مبارزه بود، وگرنه آنها - بزعم دبره - نه تنها با نظریات  
مائو مخالف بودند بلکه حتی منکر لزوم یک استراتژی برای جنگ پارتیزانی  
میشوند: "اینکه یک روش‌فکر بخصوص یک روش‌فکر بورژوازی عمدتاً در باره  
"استراتژی سخن میراند قابل فهم است، اما بدبختانه تنها راه صحیح و  
"قابل اجرا، حرکت از داده‌های تاکتیکی است، تا بتوان به تدریج به  
"سطح یک استراتژی دقیق رسید" (ص ۱۰۰). "یک دلیل بیشتر برای آنکه مائو  
"مرد رکی ان بشود که آثار تئوریک برای ما بوجود می‌آورند." (ص ۶۳، ۶۲)  
سپس دبره به ستودن فیدل کاسترو که استاد این تاکتیک می‌باشد پردازد -  
خته و خاسر نشان میکند که: "تدبیل تدریجی تاکتیک به استراتژی (ص ۱۰۰) مدت  
"نخوبی برای آموزش عملی است." (ص ۶۳). و عاقبتاً، دبره "تائید انقلابی"  
را که در مقدمهٔ کتاب خود کشف کرده و آنرا مزده داده بود، عیان میکند:  
"استقرار مبارزین در کمینگاه مورد نظر، تعداد فشنف‌هایی که بین انسان  
"تقسیم شده، راهی که میبایستی انتخاب شود، ساختن و امتحان مین‌ها،  
"صورتبندی از مواد غذایی، همه چیز در آن دیده میشود: درسی برگزیده  
برای آنکه بتوان واقعا موثر بود" (ص ۱۲۳)\*

\* درباره استراتژی نظامی، مائوتسه دون می‌گوید:  
"وظیفه علم استراتژی، مطالعه آن قوانین

نهی تئوری انقلابی، پائین آوردن آن تا سطح دستورالعمل‌های تاکتیکی  
در حقیقت "سجده کردن بوده و در مقابل مبارزات خود بخودی" و یا "مفتون  
کمبودهای خود بودن است" (لنین). مساله ای که دبره به صراحت، با "ایجاد  
فی‌البداهه" تئوری در کوه و تحت ضرورت" عنوان می‌نماید. با چنین تصویری  
از تئوری کاملاً واضح است که دبره نقض‌عامل آگاه را در مبارزات انقلابی  
انکار نموده و از این جهت هم مبارزات را به خرده کاری، بدون استراتژی  
سیاسی بودن، و در نتیجه شکست محکوم می‌نماید.

"ایجاد تئوری تحت ضرورت" و ایجاد "فی‌البداهه شخصی تئوری"  
را دبره بخصوص در این رابطه می‌آورد که جنگ چریکی، یا هر کیفیتی،  
عاقبتاً به سوسیالیسم میرسد: "علیرغم اینکه ایدئولوژی ارتش شورشی کوبا  
"مارکسیستی نبود، ایدئولوژی فرماندهان جدید ارتش بهمان میزان سوسیالیستی  
"و پرولتاریائی است که هدف انقلاب بوده است." (ص ۱۱۳/۱۱۲)  
چنین نظریه ای دیگر تنها یک انحراف و یا درک غلط از مبارزات کسو -  
نیست، ها، از مارکسیسم نبوده، بلکه مقابلهٔ مستقیم با آن، و تمام اصول آنرا  
مورد سوال قرار دادن است. لنین در مقابله با اکتونومیست‌ها که طرفداران  
از ایجاد خود بخود سوسیالیسم در میان کارگران می‌نمودند، نقل قول زیر  
را از کاکوتسکی می‌آورد: "معرفت سوسیالیستی کنونی فقط بر پایهٔ معلوم‌ساست  
"عمیق علمی میتواند پدید آید اگر در در حقیقت امر، علم اقتصاد زمان حاضر  
"بهمان اندازه شرط تولید سوسیالیستی است که فرضا تکنیک کنونی هست و  
"حال آنکه پرولتاریا، با تمام تعامیل خود، نه این و نه آن هیچیک را نمیتواند  
"بوجود آورد (ص ۱۰۰) بدین طریق معرفت سوسیالیستی چیزیست که از خسار  
"داخل مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا شده نه یک چیز خود بخودی که از این مبارز  
"ناشی شده باشد." (لنین): "چه باید کرد؟" - (ص ۲/۲۹۱)

"هدایت جنگ است که بوضع کلی جنگ مسلطند. وظیفهٔ علم  
"عطیات ایرانیو و علم تاکتیک مطالعهٔ آن قوانین هدایت جنگ است که  
"بر بختی از وضع جنگ مسلطند، چرا باید فرمانده عسکرات ایرانیو  
"تاکتیکی تا حدودی از قوانین استراتژی سررشته داشته باشد؟ برای اینکه  
"در اثر درک کل بهتر میتوان در جز عمل کرد، زیرا جز تابع کل است.  
"این نرسکه پیروزی استراتژیک تنها در اثر کامیابی‌های تاکتیکی بدست  
"میآید، نظری اشتباه آموز است، زیرا این واقعیت را نادیده می‌گیرد که  
"پیروزی یا شکست جنگ بطور عمده و در درجهٔ اول وابسته به فزض محاسبه  
"وضع کل و مراحل گوناگون است." (مسائل استراتژی در جنگ انقلابی  
چین: آثار منتخب، ج ۱، ص ۲۷۸/۹)

حال این مسأله برای خرد بورژوازی که در پروسه تولیدی عمده اجتماعی نقشی نداشته و تنها از طریق پیوستن به یکی از طبقات عمده اجتماع برایتان آینده ای وجود دارد - پیوستنی که در اثر رشد تضاد های طبقاتی بدون اراده و خواست خرد بورژوازی انجام میگیرد - و در این پیوستن برای او دوره موجود است یا قبول ایدئولوژی طبقه کارگر\* و یا حفظ ایدئولوژی خود و یا بورژوازی، که در تحلیل نهائی قبول همزمنی ایدئولوژی بورژوازی می باشد. تئوری مبارزات خرد بخودی دیره و از این موضع نقش حزب و نقش رهبری آن را نمی توان نفسی عامل آگاه و آگاهی طبقاتی، نفسی ایدئولوژی طبقاتی پرولتاریا (مارکسیسم) برخوردار چپ روانه و ولنتاریستی به مبارزات مسلحانه و بالاخره اپورتونیسم او در مقابل مسائل حاد جنبش کارگری ایجاب می نماید که در ابتدا مروری مختصر در تئوری " حد اکثر تاثیر انقلابی" دیره و شکل مجسمش جنگ چریکی - بزعم دیره - بنمائیم.

انحرف ریشه ای تئوری مبارزه بوسيله " کانون های چریکی" دیره از کمبود عاملی سرچشمه میگیرد که او مایل است در حین انجام آن بدان دست یابد، یعنی نداشتن تئوری روشن علمی و انقلابی، یعنی عدم امکان برخورد انتقادی به قانونمندی های جامعه ای که در آن به مبارزه برخاسته، یعنی نداشتن استراتژی برای این مبارزات، عدم شناخت مرحله انقلاب و نیروهای عمده آن. چنین کمبودی سبب میگیرد که او به قدرت سحر آمیز اسلحه پناه برده و انگیزه "جنگ چریکی را" " حل نظامی مسائل سیاسی" (ص ۸۰) بداند.

در ابتدا ببینیم بنظر دیره چریک کیست؟ در خدمت کیست؟ برای چه مبارزه میکند؟ اهدافش در این مبارزه چه می باشد؟ چه راهی را بران حد مشکلات جامعه پیش پای میگذارد؟... تا به کنه نظریات وی بیشتر پی ببریم.

### چریک کیست؟

دیره که نفی تئوری انقلابی هسته تئوری باقی خرد بورژوازی وی را تشکیل میدهد، بی تردید نمیتواند با مسأله چریک نیز برخوردی سوای این داشته باشد. در یکی از جمله های دن کیشوت وار خود به احزاب رفرمیست \* مارکس و انگلس: ایدئولوژی آلمانی، کلیات آثار آلمانی، ج ۳، ص ۶۹ - و مانیفست حزب کمونیست، آثار برگزیده در دو جلد، آلمانی، ج ۱، ص ۳۵.

دیره به " رهبری تصنعی يك جبهه" سیاسی نارس "می تازد و از ایجاب جبهه هائی که از اختلاط احزاب درون یکدیگر بوجود می آیند آنکه این ذوب يك اتحاد واقعی باشد صحبت میکند، باین ترتیب که در آشناساز، قدری به این بوروکرات ها که قبل از هر چیزی " مراکز فرماندهی، فرماندهی، ستاد و کمیسیون هائی" مختلف و دستگاه های عریض و طویل پیچیده - تراز وزارت خانه برای خود ترتیب میدهند می تازد و بعد از آنجا به نتیجه عجبیب و غریب دیگری میرسد، و در جواب اینکه چرا اینها به فرم بیشتر اهمیت میدهند تا به محتوی، میگوید: " زیرا هنوز خود را از قید ایسمن " وسوسه" قدیمی خلاص نکرده اند و هنوز تصور میکنند که آگاهی و سازماندهی " انقلابی" باید و میتواند در همه حال مقدم بر عمل انقلابی باشد".

به زبان روشن تر، این هدیان گویی دیره را میشود چنین بیان کرد که: اولاً، برای عمل انقلابی احتیاج به آگاهی انقلابی نیست. و ثانیاً، بوروکرات - تسم و رفرمیسم احزاب ریزیونیست عبارتست از ایجاد آگاهی انقلابی و سازماندهی انقلاب ( و بدین ترتیب تلویحاً از این احزاب رفرمیست پشتیبانی میکند). به عبارت ساده تر، انقلابیون میتوانند، بدون آنکه به توان خود آگاهی داشته باشند و در سازمانی شکل یافته یاشنند، دست به اقدام و عمل بزنند. در اینجا منظور دیره چریک است، چریکی که به زعم دیره، " نطفه" ارتش توده ای (!) است، و نمی فهمد که یکی از تفاوت های اساسی ارتش خلق و ارتش ارتجاعی درست در همین است که ارتش خلق رزمنده به عمل خود آگاهی دارد و به آن واقف است و میداند چرا و برای چه می رزمند، حال آنکه در اردوگاه ارتجاع سرباز نمیداند برای چه می جنگد، و عمل او با آگاهی قبلی او توأم نیست. بدین ترتیب، دیره چریک را تا حد يك ماجراجو تنزل میدهد، و در آنالیز نافذ خود از مفهوم و نقش و وظایف چریک همچنان جسورانه پنهان میبرد! دیره شیادانه خصالت انقلابی پرولتاریا را به عنوان يك اصل مورد استفاده قرار میدهد و سپس به تحریف آن می پردازد. او انقلابی بودن پرولتاریا را تبدیل به فورولی متافیزیکی می نماید و سپس آنرا به خدمت نظریات خود میگیرد: " انقلابی مساوی است با چریکی که در کوه مبارزه میکند، مساوی است با پرولتاریا". و سپس این فورمولبندی را معیار تجزیه و تحلیل طبقاتی قرار داده، به این نتیجه میرسد که " هر کس در شهر زندگی میکند حتی اگر يك رفیق باشد يك بورژوا است" و " کوه بورژوازی و دهقانان را تبدیل به پرولتاریا می نماید" (ص ۷۹). و سپس با نقل قولی از چه تئور خود را مستحکم می نماید: " چه میگوید: تضاد عمده های بین

"کوه و دامنه موجود بوده، و این تضاد دارای ریشه های عمیق تری از اختلافات ناکلیکی می باشد." (ص ۷۹). و خواننده ای که نمی خواهد قبول کند که مفاهیم، مقوله ها و اسالیب تجزیه و تحلیل طبقاتی مارکسیستی (موضع در سیستم تاریخی و اجتماعی تولید، رابطه با ابزار تولید، نقش در سازمان اجتماعی کار، ... ) عین شده اند و اکنون دیگر مفاهیم جغرافیائی و اکولوژیکی تعیین کننده اند، بلافاصله به اشتباه خود که منتج از ارتدوکس بودن تفویک و تاریخی " ان می باشد، بی میرد (!) :

"ارتش شورشی از نظرایه تولووی پرولتاریائی بوده و مانند یک طبقه" بدون مالکیت فکر میکند. دامنه، خرده بورژوازی باقی میماند و در رهبری "خائنین آینده خزیده اند و شدیدا تحت تاثیر محیطی که در درون آن نکا" مل می یابند قرار میگیرند." (ص ۸۱) "۰۰۰ بهترین رفا، که در پایتخت" یا خارجه مقیم اند، حتی اگر برای وظایف مهمی گسیل شده باشند، "در مقایسه با کاری که انجام میدهند، مغلوب این تفاوت شده ( تفاوت یا "چریک) و کارشان یک "خیانت عینی" را نمودار میسازد. خیلی از آنان "به این مساله واقفند. زمانی که یک چریک با مسئولان شهری خود، "با نمایندگانش در خارجه صحبت میکند، در حقیقت به معنی اینست که "با بورژوازی خود تماس برقرار کرده است." (ص ۷۳).

و در خاتمه کتاب خود برای اینکه از "ایدئولوژی پرولتاریای کوه" (ص ۸۱) تفسیر نادرستگرد، به نقل قولی از کاسترو، بین خود و ایدئولوژی های دیگر خط فاصل کشیده، میگوید: "ما به هیچ فرقه های "تمسک نداریم، ما متعلق به هیچ فراموشخانه" (فراماسون) بسین المللی نیستیم، ما به هیچ "کسیسیائی متعلق نداریم." (ص ۱۳۴). در پس این فورمول بندی خجولانه واضح تر نمیتوان عدم وابستگی به پرولتاریا و ایدئولوژی طبقاتی او و یا نتیجتا پیروی از ایدئولوژی حاکم بورژوازی را - اگرچه با تفسیرهای خرده بورژوازی متفاوت - بیان نمود. و بعد، برای اینکه این تعریف جدید بازم بهتر فهمیده شود، دیره نظری را درباره "ایدئولوژی بیان میکند: "در آمریکای لاتین، هر جا که جنگ مسلحانه "در جریان است، رابطه" محکمی بسین ایدئولوژی "و فیزیولوژی وجود دارد." (؟!!) (ص ۱۰۷). و طبق ضرب - المثل "عقل سالم در بدن سالم است"، دیره منکر لزوم شرط شناخت مارکسیسم برای مبارزین شده (ص ۱۰۷) و معتقد است که "آمارگسی بدنی پایه" تکمیل استعدادهای دیگر می باشد." (ص ۱۰۷).

در مقوله، رابطه، چریک با توده ها که بنام آنان و به اصطلاح برای آنان چریک دست به مبارزه، مسلحانه میزند، میتوان به بهترین وجه، عجز و ناتوانی دیره را در توجیه جنگ چریکی (در برستی) مشاهده نمود.

دیره ناتوانی چریک را در برخورد به مسائل مشخص جامعه و کوشش برای حل آنها، مرعوب شدن او را در مقابل قدر نظامی پلیس و ارتش، تصورات ماجراجویانه و قهرمانانه، او را از مبارزه و ضعف و عقب ماندگیش را در بسیج و سازماندهی و کار سیاسی در میان توده ها، سعی میکند از دو راه جبران نماید. از یکسو، پریها دادن به نیروی دشمن تا سرحد قبول سلطه، مطلق او، و از سوی دیگر کم بها دادن به توده ها تا سرحد نفی آنان. دیره "ناشناخته بودن" دشمن را در کل برای خود، که در دماغ خرده بورژوازی مطلق گرا و یک بعدی او تنها بصورت "قوه مجریسه" بروز میکند، "شناخت" تصور کرده، سپس این تصور را با افتخار تمام واقعیت انگاشته، ادعا میکند که: "تنها ظاهر شدن یک اونفورم کافسی است که ناراضی ها (از شدت ترس) فلج شده، دهان ها بسته و فحش در حلقوم دهقان ها خشک شود." (ص ۵۳). او انگیزه "جنگ چریکی را "در هم شکستن طلسم قدرت فیزیکی ارتش و پلیس" میداند" (ص ۵۳) و دهقانان را به علت "شرایط اجتماعی، ایدئولوژیکی و روانی شان" - که وجود دستگاه های جاسوسی و خبری دشمن بر آن مزید شده - به عنوان جاسوس بالقوه برای لودادن چریک ها تصور کرده (ص ۵۹) و آنان را متهم به ترس تا سرحد فلج شدن نموده و سپس می خواهد "با گلوله تن دشمن را سوراخ کند" تا "این طلسم، این انبوه کهنسال ترس و خفت را در مقابل خان ها و زانانم ها بشکند." (ص ۵۳) - طلسم ترسی که او البته در تصورن بجای مواضع دهقانان میکند. دیره اصل مسلم تشکیلاتی "مخفی کاری" را با قایم شدن و "هشیاری انقلابی" را با عدم اعتماد و بدبینی به توده ها و تماس نگرتن با آنها یکی می بیند. و به همین علت تجو بز میکند که "نیروه های مسلح نباید هیچگونه رابطه، ارکانیک با مردم داشته باشند" (ص ۳۶). و از سوی دیگر به سبب "رفرم های امپریالیستی دهات، کنترل دهات به "وسیله" نیروهای نظامی و امپریالیسم) ساختمان فرودگاه های نظامی و "جاده ها حتی به نقاط کاملاً دور افتاده) و هشیارتر شدن ارتجاع، "امید هرگونه ترویج و تبلیغ برای مروجین انقلابی، بطریقی که شناخته نشده "باقی بمانند و بتوانند" مانند ماهی در آب شنا کنند"، از بین رفته است (ص ۴۵).



علاوه بر ممنوع کردن رابطه ارگانیک با توده ها، دبره تبلیغات سیاسی را در بین مردم رد می نماید؛ زیرا که "فرستادن مبلغین و مروجین انقلاب به اطراف سبب کم شدن نیروی آتش چریکی میگردد" (ص ۵۶). با چنین مقدماتی، هیچ تمجب ندارد که دبره خود پارتیزان ها را "غریبه در دهات" و "تحقیر شدگان و دیارآمدگانی که در ابتدا تنها خون برای مردم به ارمان میاورند" بنامد (ص ۵۴).

تفکر ایده آلیستی و ارتجاعی دبره و برخورد روشنفکرانه و متفرهانه او به توده ها سبب میشود که او به اکتشافی دیگر نایل آمده و بگوید "شکفت - انگیز آنکه تاریخ را شخصیت های تاریخی می سازند" (ص ۱۰۶). نه توده ها و برای آنکه این اکتشاف بصورت یک اتفاق تلقی نشده، بلکه بعنوان قانون - مندی انقلاب در آمریکای لاتین قبول گردد، دبره دست به دامن تاریخ شده و اذعان میکند: "شوخی تاریخ چنین خواست که شرایط اجتماعی بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، نقش "پیشاهنگ را به دانشجویان و روشنفکران انقلابی واگذار نماید" (ص ۲). بدین ترتیب، او که از یکسود هفتان را بعلت شرایط روانی اجتماعی و اید - فولوژیکی شان" مظنون تشخیص داده (ص ۵۹) و کارگران را بعلت آنکه محل استشار شدنشان در شهر قرار دارد و شهر یا دامنه همه را تبدیل به بورژوا می نماید" (ص ۷۹) - برخلاف کوه که همه را پرولتاریزه میکند" (ص ۷۴)، به عنوان نیروی اصلی انقلاب مورد محاسبه قرار نمیدهد، ثنوری شخصیت های خود را برای ساختن تاریخ و انجام انقلاب از نظر منشاء طبقاتی هم تدقیق می نماید! جالب اینجا است که او معیار اصلی را برای انقلابیون روشنفکر، شناخت، آگاهی طبقاتی و سیاسی و مسلح بودن به یک ایدئولوژی پیشرو ندیده، بلکه "سلامت فیزیولوژیک" و "استعداد نظامی ناب" را عده می بیند (ص ۹۴). البته او این مساله را با سوره ای دیگر از الهامات الهی خود تکمیل میکند: "یک گروه انقلابی دارای منشاء بورژوازی - که منشاء اکثریت پارتیزان ها است - اغلب بعنوان حلقه واسط بین روستائیان و کارگران عمل میکند (۰۰۰) این عبارت است از قانون جانشینی هم ارزش در کشورهای که به ترتیبی زیر ستم استعمار بوده اند؛ طبقه کارگری که یا بی اندازه ظلم است و یا تحت رهبری آریستوکراسی سندیکی رفرمیستی - رشوه خوار قرار گرفته است؛ دهقانانی که مغرور، خوار و ذلیل شده اند؛ رهبری این گروه که دارای منشاء بورژوازی می باشد را می پذیرند." (ص ۱۱۹)

### حزب و چریک

"سجده برده وار در مقابل عنصر خود بخودی"، نغی عامل آگاهی انقلابی، نغی خصلت انقلابی طبقه کارگر و پیشگام بودن آن در انقلاب، عده نظریات دبره را در مورد حزب مارکسیست لنینیست تشکیل میدهد و در این مورد نیز او با استدلالاتی مشابه مطالب تابحال گفته شده را تائید می نماید.

سوسیالیسم علمی ارتقا پرولتاریا را از طبقه ای بالقوه انقلابی به طبقه ای بالفعل انقلابی تنها زمانی میسر میداند که کارگران بصورت متشکل به دفاع از مواضع خود و تمام جامعه برخیزد و این تنها زمانی ممکن است که آنان در عالیترین کیفیت سازمانی خود متشکل شوند، یعنی در حزب طبقه کارگر (حزب کمونیست). آنگاه پرولتاریا تازه از طبقه ای در خود به طبقه ای برای خود تبدیل میگردد، و قادر است منافع پرولتاریا را بمثابه طبقه ای مستقل به ثبوت برساند\*.

لنین در رابطه با مبرم ترین وظایف کمونیست ها در روسیه میگوید: "تکامل و تشکک سیاسی کارگران را تقویت کردن، مهمترین و اساسی ترین وظیفه ما است. هرکسی که این وظیفه را به بعد موکول کرده، و یا تمام وظایف دیگر و یکایک متدهای مبارزاتی را در خدمت آن قرار ندهد، به راه خطا می رود و به جنبش ضررهای جدی وارد می آورد (۰۰۰) بدون چنین سازمانی پرولتاریا قادر نیست در جهت مبارزه طبقاتی آگاهانه برخیزد، بدون چنین سازمانی جنبش کارگری محکوم به ضعف می باشد."\* فریدریش انگلس کیفیت و سطوح مختلف مبارزه این حزب را که برای اولین بار در هجوم متمرکز و همه جانبه حزب کمونیست آلمان می بیند، چنین تعیین میکند: "رهبری مبارزات طبقه کارگر در سه عرصه مختلف: مبارزات تئوریک، مبارزات سیاسی و مبارزات عملی (مقاومت در مقابل سرمایه داران)، شرایط و اصولی که در انقلابات بزرگ دوران ما، در انقلاب روسیه، چین و ویتنام، صحت خود را به اثبات رسانیده اند.

\* رجوع شود، از جمله، به "مانیفیست حزب کمونیست" در آثار برگزیده مارکس و انگلس، آلمانی، ج ۱، ص ۳۴، ۳۸، ۴۵ و نیز به نامه کارل مارکس در: "انتقاد از برنامه گوتتا"، همانجا، ص ۱۹.

\*\* "مبرم ترین وظایف جنبش ما"، منتخب آثار در ۳ جلد، آلمانی، ج ۱، ص ۱۳۶



حال ببینیم دبره که "انقلاب کوبا را سوسیالیستی و پرولتاریائی" (۱۱۳) خوانده و شیوه "این انقلاب را" "پایان جدائی چند دهساله" تئوری مارک - سیستی و پراتیک انقلابی" (ص ۱۱۳) قلمداد میکند، نظرش درباره حزب، انقلاب سوسیالیستی و پرولتاریائی واقعا چیست؟ در جواب این سؤال که "چه کسی در آمریکای لاتین انقلاب خواهد کرد؟" (ص ۱۰۶)، او نقل قولی از فیدل به این مضمون میاورد که: "خلق، انقلابیون، پایا بدو حزب" (ص ۱۰۳). بکار بردن "خلق" و "انقلابیون" بعنوان مترادف در حقیقت گویای تمام نظریات دبره است چه او در عمل خلق را بعلت "شرایط روانی اش" و یا "زندگیش در شهر" برای انقلاب مناسب نمی بیند، بنابراین تنها کسی که باقی میماند همان "روشنفکران انقلابی هستند که مطابق تاریخ آنان را به عنوان پیشگام برگزیده است" (ص ۱۹)، و اینکه پیشگام و پیشاهنگ (روشنفکر) خود به یکباره جایگزین خلق میشود تنها با درک ماهیت خرده بورژوازی، بعنوان طبقه ای در حال گذار و در فصل مشترک دو طبقه اصلی اجتماعی، طبقه ای که خود را بر فراز تمام تضادهای طبقاتی میدانند قابل فهم است. دبره میگوید: "لغت خلق که اغلب معنائی ناقص و مبهم دارد در اینجا به واقعیتی زنده، عالی و روشن تبدیل میشود. امروز دیگر من میدانم خلق چیست. من آنرا در این نیرو - های شکست ناپذیری که همه جا ما را احاطه کرده است، می بینم. در این گروه ۳۰ یا ۴۰ نفره ... مشعل بدست در کوره راه های گل آلود کوه با ۳۰ کیلومتر باره دوش ... این مردان ریشو با لباس های مستعمل ... اینان پیشاهنگان زمان ما هستند، اینان نه جز "مقدسین اند و نه جز" کارمندان، نه "مخلوقین یک دستگاه اند و نه صاحبان قدرت، آنها خود در این مرحله "دستگاه" می باشند". (ص ۲۱/۱۲۰).

مارکس در مورد روشنفکران خرده بورژوازی که در مبارزات طبقاتی سال های ۵۱ / ۱۸۴۸ در فرانسه میان بورژوازی و پرولتاریا در نوسان بودند و به نام "دموکرات" تصور می نمودند که موضع و نقشی مستقل از طبقات دیگر داشتند، چنین میگوید: "... ولی دموکرات بعنوان نماینده خرده بورژوازی" یعنی طبقه ای میانه که در آن منافع هر دو طبقه به زندگی خود ادامه می - دهد، چنین می پندارد که اصولا مافوق تناقضات طبقاتی قرار دارد. دموکرات ها بر آنند که در مقابل آنان طبقه ای با حقوق ویژه قرار دارد، ولی آنها به اتفاق سایر اقشار دیگر ملت، خلق را تشکیل می دهند. هر چه که آنان به طرف ارایش برخیزند، حقوق خلق است و آنچه را که آنان در آن ذینفع اند به نام خلق میاشند." (هیچدم پرورم لوثی بنیپارت).

کافی است که بجای "روشنفکر دموکرات"، "روشنفکر انقلابی" بخوانیم - روشنفکرکی که به قول دبره به هیچ فرقه ای وابستگی ندارد - تا گفته مارکس را در مورد "روشنفکر انقلابی" دبره به بهترین وجهی صادق ببینیم.

در مورد "انقلاب با حزب یا بدون حزب"، دبره مجدداً به تکمیل مارکسیسم برمیخیزد و از آنجا که معتقد است که "جرات لازم است تا واقعا را آنطور که هستند بیان نمود" (ص ۱۰۳)، و این جریره را بعد وفور در خود می بیند که طرز فکر متافیزیکی مارکس ولنین را در مورد حزب افشا نماید، میگوید: "هیچگونه معادله متافیزیکی در آن پیشاهنگ برابر است با حزب مارکسیست لنینیست، وجود ندارد" (ص ۱۰۳) و بلافاصله متافیزیک مارکس ولنین را با دیالکتیک خودش جواب داده و میگوید: "رابطه متقابل دیالکتیکی مابین یک عملکرد پیشاهنگ در تاریخ و یک شکل تشکیلاتی، حزب مارکسیست لنینیست، رابطه ای است" است که از سوابق هر کدام منتج شده و بدان وابستگی دارد. بنابراین "پیشاهنگ نمی بایستی حزب مارکسیست لنینیست باشد". (ص ۱۰۳).

نظر دبره میتواند دو چیز باشد، یا اینکه معتقد است که انقلاب ها نقطه اوجی از مبارزات طبقاتی و شدت تضادهای طبقاتی بوده و میان گسسته پیروزی یک - یا چند طبقه - بر یک - یا چند - طبقه دیگری می باشد و یا به نظر او تئوری مارکسیسم در مورد طبقات هم محتاج به تکمیل (۱) بوده و دیگر از پرولتاریا و بورژوازی و اقشار خرده بورژوازی در ده و یا در شهر نمیتوان سخن راند بلکه بایستی مقوله "کوه دامنه" را جانشین آن کرد. در صورت اول، جدا کردن نقش پیشاهنگ از حزب (پرولتاریا)، یکی را یک نوع "عملکرد" خواندن و دیگری را یک شکل تشکیلاتی دانستن، یسا تحریف آگاهانه است، یا عدم درک اصول ماتریالیسم دیالکتیک و الغیای سوسیالیسم علمی. حزب را یک شکل تشکیلاتی کارگران، نظیر صندوق تعاونی کمیته اعتصاب، سندیکا، دانستن درک غلط و یا تحریف آگاهانه است از تجسم تئوری پیشرفته انقلابی در حاکم مشختر طبقاتی اش، از عمده ترین افزار مبارزه طبقاتی آگاهانه پرولتاریا و عالیترین کیفیت تشکیلاتی وی، یعنی حزب کمونیست.

به همین جهت، باعث تعجب نیست که دبره کیفیت پیشاهنگ بودن حزب مارکسیستی لنینیستی را به عنوان یک "عملکرد" در مقابل سایر "عملکردها" - رفرمیسم، اپورتونیسم، رویزیونیسم... - قرار میدهد. از این رو، برخورد دبره به احزاب رفرمیستی هم برای برملا کردن "سازش تئوریک



و عملی " این احزاب با بورژوازی نبود بلکه جنگ زرگری خرده بورژوازی با سایر احزاب " دنباله رو بورژوازی می باشد ، خرده بورژوازی که در حرف همه چیز را مورد سوال قرار میدهد و در عمل منظورش چیزی جز آرایش و پیرایش وضع موجود ( و نه نفی آن ) نیست ، او که " رسالت " اش سر تا آهیکه خود را در مبارزه با رفرمیسم احزاب سنتی و " کلمه به برطرف ساختن این مانع فکری ، تفویک و عملی که بر سر راه جهش مبارزه مسلحانه " انقلابی وجود داشت ، آنجا و فقط آنجائی که این مبارزه مسلحانه در جریان " بود " \* میدانند ، در همان قدم های اول به بیراهه میروند . او برای سرشت سیاسی آمریکای لاتین و آلترناتیو قائل میشود و همواره این دو آلترناتیو را در برابر یکدیگر قرار میدهد ، و بجز این چیزی دیگری نمی بیند ؛ یا اینکه رهبری سیاسی و احیای نظامی در دست " بورژوازی ها و رفرمیست ها " باقی میماند و یا چریک ها بطور مستقل و بدون وابستگی با هیچ حزبی عملیات نظامی خود را شروع و گسترش میدهند . او آلترناتیو اول را رد میکند و آنرا " سرنوشت شومی " میدانند و با دومی موافق است و آنرا تبلیغ میکند . برای انجام این هدف ( " تقویت چریک " ) او مدعی است که نه تنها باید چریک و سازمان های چریکی از تمام احزاب موجود بگسلند ، بلکه سازمان های چریکی بخاور کلی باید مستقل از حزب باشند . و بدین ترتیب مبارزه علیه رفرمیسم را به مبارزه علیه هرگونه حزب ( مارکسیست لنینیستی ) بدل میکند . از " نفی " سازمان ها و احزاب رفرمیست به نفی حزب بطور کلی میرسد و مبارزه علیه رفرمیسم را به مبارزه علیه هرگونه پارتی پرتاریا و نقش حزب و رهبران آن میدانند . و از این راه بهترین خط را به همان رهبران پوسیده و رفرمیست احزاب رویزونیست میکند . و علل همپالکی شدن امروز را نخست با رفرمیست های " معتبری " مثل سالوادور آلنده و سپس با رفرمیست کهنه ضد انقلابی ای مثل فرانسوا میتران \* جز در جنگ زرگری پیشین وی با رفرمیسم و حملات جنون آمیز وی به مارکسیسم

\* از نامه دبره به مجله " مانتی ریویو " ، سال ۱۹۶۸ .

\* دبره که در بیروز به تفحص در مورد رابطه میان زمین و آسمان از طریق " معادلات متافیزیکی " مشغول بود ، امروز در مقام نوچی آقای فرانسوا میتران رهبر حزب سوسیالیست فرانسه کند بده سرانجام منزله آمال و رویاهای خرده بورژوازی خود را در حزب وی یافته است ، به طبقه کارگر فرانسه نهیب میزند که " در فرانسه انقلاب در دستور روز قرارند ارد " که " انقلاب در دسترس نیست مگر یک یا دو بار در قرن ( ۱ ؟ ) ، که " اعتقاد

لنینیسم انقلابی ، در جای دیگری نمیتوان جستجو کرد .

حزب مارکسیست لنینیست نه تنها پیشنهادکننده پرتاریا در مبارزه برای انقلاب است - زیرا که " با زمترین بخش احزاب کارگر همه کشورهاست و همیشه محرک جنبش بوده و از لحاظ تئوریک دارای این مزیت نسبت به " بقیه " بوده پرتاریا می باشد که به شرایط ، جریان و نتایج کلی جنبش " پرتوتری می برده است " ( مارکس و انگلس : "مانیفست حزب کمونیست " -

بلکه در تحکیم قدرت و بخصوص در سازماندهی و رهبری روابط سوسیالیستی بعد از انقلاب وجودش غیر قابل جانشینی است . ( مارکس : جنگ داخلی در فرانسه ) . اما دبره که از آسمان رویائی و با متدی متافیزیکی به حزب برخورد میکند ، میگوید : " احزاب در روز زمین بوجود آمده اند و تابع سختگیر " های دیالکتیک های زمینی اند . اگر متولد شده اند ، پس می توانند بمیرند ، " و دوباره در اشکال دیگری زاده شوند . این تولد مجدد چگونه صورت می - " پذیرد ؟ پیشرو تاریخی تحت چه شکلی دوباره ظهور تواند کرد ؟ " ( تکیه از ما است ) ( ۱۰۳۵ ) . و در ضمن ، برای محقق جلوه دادن این امتدلال متافیزیکی خود به متافیزیک " شرایط نوین تاریخی " متوسل میشود و ادعا میکند که در این " شرایط " ( که معلوم نیست منظور او کدام شرایط است ) حزب

-----

باید که تغییر رژیم میتواند در خارج از چارچوب انتخابات صورت بگیرد ، یا پروکاسیون است و یا خرقی فکری . " ( از مصاحبه با مجله فرانسوی " نول اسپرواتور " ، ۱۸ ژوئن ۷۳ ) . این رهنمود ها را دبره زمانی صادر کرد که مدتی در شبلی دوره تکمیلی رفرمیسم را طی کرده بود و لذا با تکیه بر " تجربه " شبلی گوشزد میکند : " اگر مدل فرانسوی ساختمان سوسیالیسم با این خوبی در شبلی که مکان طبیعی آن نبود موفق ( ؟ ) شده است ، چه امید هائی که میتوان به اجرای آن در کشور فرانسه داشت . " ( لوموند ، ۹ مارس ۷۳ ) . بعد از اینکه با کودتای فاشیستی شبلی این " امید ها " نقش بر آب شد ، دبره با وقاحت تمام دوباره ماسک " چپ " به چهره زد و از خود داری سر سخنان " آلنده

در امر تسلیح توده ها انتقاد کرد ( لوموند ، سپتامبر ۷۳ ) .

تردیدی نمیتوان داشت آقای دبره چه در راست باشد و چه در " جب " انقلاب را از شر الگوها و " مدل " های ایشان رهایی نیست .

\* رفیق احمدزاده این جمله را با این صورت نقل میکند : " پیشرو تاریخی به چه شکلی بوجود میاید ؟ " ( ۱۰۵ جزوه رفیق ) که با بیان دبره تفاوت اساسی دارد . در حالیکه " بوجود میاید " نشانه و بیانگر یک پروساست ، " دوباره ظهور تواند کرد " مفهومی کاملاً متافیزیکی در بردارد .



مارکسیست لنینیست لزوماً معادل پیشرو نیست، یعنی که میتواند دنباله رو باشد، و دیگر با شرایط نوین تاریخی مطابقت ندارد و باید آنرا در مسوزه اشیا، عمیقاً فرار داد و منتظر "ظهور" پیشرو تاریخی جدیدی شد. حال چگونه این "ظهور" صورت میگیرد؟ و خود جواب میدهد: "کانون چریکی، حزب در مرحله" ابتدائیش می باشد. (ص ۲۱) و یا "حزب عدالتساز ارتش توده ای است." (ص ۱۱). و بعد دوباره به بازی با لغات پردا خته و میگوید: "لازم به تاکید است که جنبش چریکی هیچگاه قصد نداشته است که یک حزب بوجود آورد، بلکه در این جهت "حرکت می نمود که در بطن خود تمام تضادها و یا ایده ثور" "لسوزی چریک ها را از میان بردارد." (ص ۱۱۱). البته قضاوت در اینکه بالاخره دیره پس از نفی ضرورت حزب مارکسیست لنینیست، دیگر چرا مکرر مطرح میکند که "چریک ها حزب نمی خواهند بوجود بیاورند" و یا "کانون چریکی نقطه" حزب است" و یا "ارتش توده ای حزب می باشد"، برعکسده خواننده است.

اما اینکه حزب مارکسیست لنینیست بعنوان عالیترین تشکیلات در سطح طبقه برای پروتاریا و ابزار رسیدن او به قدرت است و اینکه سیاست آنها یک سیاست طبقاتی بوده و مراحل انقلاب با در نظر گرفتن تضاد های اصلی جامعه، تضاد های طبقاتی، تعیین میگردند، برای دیره مقوله هائی هستند مربوط به "ارتدکسی تئوری" و "ارتدکس تاریخی" (ص ۱۰۳) و او در اینجا هم بعلمت آنکه "جزیره" بیان واقعیات را دارد، ایسن دو ارتدکسی را رد کرده و مژده "افکار و ایده تئولوژی جدیدی" را میدهد (ص ۱۰۹): "رفتارهای مکانیکی بخصوص با شرایط جنگ مطابقت ندارند؛ از آنجمله است "استوار ساختن کل سیاست بر پایه" تضاد های موجود در میان طبقات متضاد؛ دیره که چند صفحه قبل در کیشوت وار به جنگ "دستورالعمل های کهنه" سیاسی ورشکسته و افشا شده" (ص ۹۱) رفته بود و با خشم تمام پایان تئوری های همکاری چهار طبقه و ایجاد جبهه و همکاری طبقات و اقتدار انقلابی را در درون آن (از جمله بورژوازی ملی) خواستار شده بود، او که با علاقه و افش به شکستن مرزها و درهم کوبیدن سنت های متحجر و ارتدکس مارکسیسم در ابتدا ای جزوه اش از قطبی شدن جوامع "به استعمار شدگان و استعمارکنندگان" صحبت رانده بود و با افتخار تمام "پایان یک عصر؛ توازن نسبی طبقات و "و شروع عصری دیگر؛ مبارزات طبقاتی مطلق که هرگونه راه حل های سازش و تقسیم" و شروع عصری دیگر؛ مبارزات طبقاتی مطلق که هرگونه راه حل های سازش و تقسیم ایده تئولوژی نوی را اعلام میکند؛ تدبیر تضاد های طبقاتی و انسرا

در سیاست مورد ملاحظه قرار ندادن، سیاست را بر پایه تضاد های طبقاتی (بخصوص تضاد های آشتی ناپذیر) تعیین نکردن، به معنی سرفرو بردن در مقابل طبقات حاکمه، سجده کردن در مقابل سلطه" ایده تئولوژی بورژوازی و در غلطیدن در منجلا ب اورتونیم و توجیه سازشکاری، مفهوم دیگری ندارد. جالب اینجا است که تضاد افکار دیره به آن حد است که حتی در جزوه ای چند ده صفحه ای، او از موضعی ماورا" چپ شروع میکند و بعد از شصت صفحه در تئوری هم سر از راست در میاورد. بنابراین اینکه او میگوید "ما به فرقه ای تعلق نداریم"، اگر از روی ریا نباشد، از روی "کم لطفی" (۱) است، چه از این روشن تر نمیتوان فرقه" خود را معرفی نمود. در این مورد، رجوع به اشاره تاریخی و غنی مارکس در مورد خرده بورژوازی در "هیچده هم برومرفی بنایارت" میتواند بسیار سودمند باشد:

"فقط نباید به این پندار کوتاه بیانه دچار شد که گویا خرده بورژوازی، بر پایه" اصولی، برای پیشبرد مقاصد طبقاتی خود خواهان خود میکوشد.

"برعکس، او معتقد است که شرایط خاص رهائش در عین حال شرایط عامی" است که نجات جامعه" معاصر ایجاد میکند. و اجتناب از مبارزه طبقاتی "فقط در چارچوب آن میسر خواهد بود. و نیز نباید تصور کرد که تمام تسامیندگان، موکراسی دکاندار و یا مقنون دکانداران هستند. اینان از نظر معلوم" مات و موقعیت فردی خویش نمیتوانند زمین تا آسمان با آنان تفاوت داشته باشند. عاملی که آنان را به نمایندگان خرده بورژوازی بدل میسازد، اینست که مغسز "آنان قادر نیست از حدی که خرده بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن "از آن نیست، فراتر رود. و بدین جهت در زمینه" تئوریک، به همان مسائل "و همان راه حل هائی میسرند که خرده بورژوا بحکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود در زمینه" پراتیک به آن میسرند. بطور کلی، رابطه" نمایندگان "سیاسی و ادبی یک طبقه با خود طبقه ای که نمایندگی آنها دارند نیز بسر "همین منوال است." (ص ۵۰/۹، ترجمه فارسی)

کانون چریکی و منشی خرده بورژوازی انقلابی گران روشنفکر، انقلاب سریع و بدون آمادگی (توطئه گری بوجیستی) را به عنوان روش متقابل در برابر تئوری مارکسیست لنینیستی رفیق مائوتسه دون در مورد جنگ دراز مدت توده ای (با شکل اصلی سازمانی ارتش آزاد بیختر توده ای) قرار دادن، عمده ترین بخشی است که دیره در کتاب خود مطرح میکند. در این مورد او تمام صفت تحریف، تقلب و تزویر خود را برای انکار و رد جهانشمولی تئوری های انقلابی مائوتسه دون در مورد جنگ توده ای بکار انداخته و مایل است

با اصطلاح تئوری های کاسترو و شخصیت "تاریخ ساز" او را در مقابل مائوسو علم کند. در این راه، علاوه بر تحریف نکات تئوریک و تاریخی انقلاب چین و ویتنام، از روش "از در عقب وارد شدن"، استفاده کرده و نظریات خود را به نام "مبارزه با رویزیونسم" به میدان بیاورد. و وقتی که فکر میکند بحث او در رابطه با رفرمیسم، برای اقتناع خواننده کافی می باشد (در رابطه با مائو نظیر: سازشکاری با بورژوازی، طرفداری از پارلمانتاریسم، سیاست باقی، کاندیداهای فاسد، ...) بیکاره نظریات خود را در مقابل مارکسیسم قرار میدهد، بطوریکه برای خواننده بطرز ناخود آگاه رابطه ای ذهنی مستقیم بین رویزیونسم احزاب سیاستیاف و حزب مارکسیست لنینیست در کل بوجود بیاورد و دلیل رد کردن دومی را (حزب مارکسیست لنینیست) که دیره قادر به عرضه کردنش نیست، عکس العمل وارد در نمونه های اولی جستجو کند. دیره بحث خود را به این ترتیب شروع میکند که: "سعادت بی بود که فیدل آثار نظامی مائو را نخوانده بود." (ص ۱۸). این تنها بدین معنی است که اگر چنین کرده بود انقلاب کوبا به شکست منتهی میگردد **بیست** \* . البته صرف نظر از آن که تنها یک صفحه بعد او در پاورقی میگوید: "بعد از جلسه" تابستان ۵۸، فیدل و چه "مسائل استراتژی در جنگ پارتیزانی ضد-واپنی را بدست آوردند و با تعجب همان چیزی را که خود در اثر ضرورت" به آن عمل کرده بودند، در آن یافتند." (ص ۱۹). البته این تعجب بیشتر باین خاطر بود که چگونه ممکن است مائوسه دون قبل از "شخصیت تاریخ ساز" فیدل) نه تنها قانونمندی های جنگ پارتیزانی دست یابد، بلکه حتی آن را به منصف ظهور نیز برساند!! بنابراین دیره بلافاصله پارتیزانها را متوجه "خطری" میکند که در خواندن آثار مائو و جیاپ نهفته است، و آن خطر اینست که "انقلاب کوبا را تأیید ی برای آن نظریات بداندند." (ص ۱۸ و ۱۹). او سپس براغشاندن دادن فضیلت و برتری کاسترو نسبت به تمام پیشینیانش چنین می نویسد: "برای اینکه خلاصه کنیم، به سببها "قناعت و رزیم: انقلاب چین خلاصه میشود در نامهای مائوسه دون و چوته "ویتنام در هوشی مین و جیاپ، روسیه در لنین و تروتسکی (...). اما در "کوبا تنها یک مرد رهبری تمامی، سیاسی و تاکتیکی را در خود جمع کرده است، فیدل کاسترو. آیا این یک اتفاق پیشینیا افتاده است و یا نشانه ای از یک "حالت تاریخی دیگر؟" (!!؟) (ص ۱۰۲)

\* اگر کاسترو آثار نظامی مائو را نخوانده بود، پس چگونه به این واقعیت (!) پی برده بود که تجربیات چین به هیچ ترتیبی قابل استفاده برای کوبا نمی باشد؟!

دیره در توصیف انقلاب های چین و ویتنام کوشش وافر می نماید که نقش حزب کمونیست را در آنها تقلیل دهد، تا شاید بدینوسیله برای یکی ابده های مرکزی کتاب خود، یعنی نفی ضرورت حزب مارکسیست لنینیست، توجیه تاریخی بیاید. خلاصه حرف ها در برخورد به تجربه این احزاب چنین است:

۱- در چین و ویتنام مسأله "تسخیر قدرت برای احزاب مسأله ای عملی بوده است. حزب کمونیست چین از همان آغاز از کمک نظامی شوروی برخوردار شده است. جنگ داخلی ۱۹۴۷ با شکست کمونیستها مواجه میشود (و کلمه ای از علل این شکست بمیان نمیآورد) و همینطور در مورد ویتنام، انقلاب ابتدا با شکست مواجه میشود. و بعد میگوید: "خلاصه آنکه، این احزاب، **چند سالی** پس از تاسیس، به حزب پیشرو مبدل شدند"، و در اینجا باز از این **مقوله** که چگونه و به چه خاطر این احزاب به پیشرو و پیشاهنگ تبدیل شدند، صحبتی بمیان نمیآورد.

۲- "در جریان توسعه" بعدی خود، تضاد های بین المللی این احزاب را در راس مقاومت خلق علیه امپریالیسم خارجی قرار دادند، همانند حزب بلشویک چند سال قبل از آن."

۳- این احزاب در کشاکش **جنگ**، اتحاد عملی طبقات دهقان و کارگر را عملی نمودند و رهبران آنها هم در طی مبارزه آبدیده و رهبر شدند "و نه بطور مصنوعی در طی کنگره ها". بعد از اینکه علل تبدیل احزاب کمونیست چین و ویتنام را به پیشاهنگ مبارزات بدین نحو خلاصه نمود، به آمریکای لاتین بر میگردد و بلافاصله اینطور ادامه میدهد که: "بدون آنکه به **جزئیات** وارد شویم، مقتضیات تاریخی به اغلب احزاب کمونیست آمریکای لاتین اجازه ندادند که به این ترتیب ریشه بدوانند و رشد کنند." **دسیسه** بعد از اینهمه پرگویی، آشفتگی و هذیان گوئی، حال که اصلی ترین مطلب یعنی اینکه بچه دلایلی احزاب آمریکای لاتین نتوانستند خود را به پیشرو تبدیل کنند، مطرح نشده است، این مطلب را "جزئیات" میدانند و در شان تسکوریسیسم و پیغمبر بزرگی مانند او نیست که وارد این "جزئیات" شود. چطور اینکه وقتی چریک به دهکده ای حمله میکند فراموش نکند که "کوله پشتی و چکمه و ... با خود ببرد و یا چریک شهری باید نام مستعار داشته باشد، اینها جزئیات نیستند، ولی اینکه چرا احزاب آمریکای لاتین نتوانستند در راس توده ها قرار گیرند، اینها جزئیات است. دیره از "شرایط مشخص

و "تحلیل مشخص" زیاد دم میزند، ولی هنگامی که لازم میاید عملاً چنین تحلیلی انجام دهد، با گفتن اینکه اینها جزئیات است، و یا اینکه در "تاریخچه" تکامل (این احزاب آمریکای لاتین) یک مجموعه غامضی از محدودیت ها بوده است" (!) (ص ۱۰۶).... و چزندیات دیگری از این قبیل، گریبان خود را خلاص میکند. و به همین نحو، در مورد مبارزات مردم میگویند که: "اینکه مبارزه مسلحانه در آمریکای جنوبی با این همه خطا، کورمال کورمال کردن ها، هنوز از یا نیافته است، بی تردید، نشانه گذشت و مسدوداری تزاریسخت نسبت به آن بوده است." و حال خواننده ای که هنوز صورانه رشته بی رشته افکار آقای دبره را دنبال میکند، به دنبال آشنائی با شخصیت "تاریخ سباز" فیدل کاسترو، با شخصیت "تاریخ سباز" رژی دبره نیز با خوسندی فراوان آشنا میشود، و عجب که معرف این هر دو شخصیت کس دیگری جز آقای دبره نیست! بازی با تاریخ، توسل به شوخی و شیطنت و مداری تاریخ، دیدن علل پیروزی احزاب چین و ویتنام در شرایط تاریخی ویژه، در "تضاد های بین المللی" و در برخورد براتیک (ونه تئوری و براتیک) آنها به مساله قدرت سیاسی... اینها است مبره ها، شیوه ها و روش برخورد دبره به تاریخ.

...

دبره علاوه بر چنین تحریفاتی، در مواردی نیز متذکرین به ریاکاری و تقلب آگاهانه میرسد، از آنجمله در مورد رد کردن "پایگاه های پارتیزانسی چین". دبره میگوید. که "ایجاد این پایگاه وابسته به شرایط مناسبی بود، از جمله: الف، منطقه ای وسیع - ب، جمعیت بسیار انبوه در روستا - ج، وجود مرزهای مشترک با کشورهای دوست - د، فقدان نیروهای چتر باز - ه، کمی تعداد افراد دشمن (...). و تقریباً هیچکدام از این شرایط امروزه در آمریکای لاتین موجود نیستند." (ص ۶۶ و ۶۵). اما با مراجعه به کتابی که دبره از آن نقل قول میکند - مسائل استراتژی در جنگ پارتیزانسی ضد ژاپنی، با عللی کاملاً متفاوت از آنچه که دبره بعنوان شرایط ویژه چین برخورد میکنیم.

ماتوسه دون شرایط ایجاد پایگاه ها را به ترتیب زیر بیان میکند:

"شرط اساسی برای ایجاد مناطق پایگاهی عبارتند از وجود قوای مسلح ضد ژاپنی، بگارانداختن این قوای مسلح برای شکست دادن دشمن و برانگیختن توده های مردم بمبارزه (...). تشکیل قوای مسلح کلید ایجاد منطقه پایگاهی است، اگر قوای مسلح وجود نداشته باشند و یا در صورت

"وجود ضعیف باشد، هیچ کاری نمیتوان کرد. این شرط اول است.

"دومین شرط لازم برای ایجاد منطقه پایگاهی عبارت از درهم شکستن دشمن یا قوای مسلح به معیت توده های مردم است. کلیه نواحی تحت کنترل دشمن و پایگاه های دشمن محسوب میشوند، نه مناطق پایگاهسی جنگ پارتیزانی، و بدیهی است که تا زمانیکه دشمن درهم شکسته نشود، این نواحی نمیتوانند بمناطق پایگاهی جنگ پارتیزانی بدل گردند (...).

"سومین شرط لازم برای ایجاد مناطق پایگاهی عبارتست از استفاده از همه قدرت خود، منجمله استفاده از قوای مسلح در امر بسیج توده های مردم بخاطر مبارزه علیه ژاپن." (آثار منتخب فارسی، ج ۲، ص ۱۴۱/۲).

بطوریکه ملاحظه میشود، هیچ کدام از شروطی که دبره ذکر میکند بعنوان شرط ایجاد پایگاه پارتیزانی در چین دیده نمیشود. مضافاً بر اینکه در همان اثر ماثو اشاره میشود که "با وجود یکسان نبودن شرایط چین بسا بسیاری از کشورها (...). جنگ پارتیزانی در کشورهایی با وسعت کم هم میتواند انجام بگیرد، نظیر کوبا، لاوس، الجزیره...." از طرف دیگر:

"تعداد سکنه چین در زمان انقلاب ۴۵ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است، در صورتیکه در زمان انقلاب در کوبا تعداد سکنه در هر کیلومتر مربع ۶۰ نفر بوده است." \* علاوه بر تمام این نکات، باید اضافه کنیم که پایگاه ها در چین در ابتدا در مناطقی ایجاد شده بودند که انبوهی جمعیت بسیار کم بوده و جمعیت آنها تنها ۲٪ کل جمعیت چین را تشکیل میداده است \* در مورد سایر مطالبین که دبره مدعی ویژه بودن آن برای چین است، بهتر است دوباره به اثر ماثو مراجعه کرد. ماثو در مورد کیفیت پایگاه پارتیزانی و تفاوت آن با مناطق پارتیزانی - که دبره هر دو را یکی مینماید - چنین میگوید:

"...مناطق پارتیزانی زمانی به مناطق پایگاهی تبدیل میشوند که بروسه لازم جنگ پارتیزانی را طی کرده باشند، یعنی زمانی که تعداد زیادی از نیروها دشمن نابود شده و یا شکست خورده باشند، حکومت دست نشانده محلی واژگون و نیروی فعال توده ها برانگیخته شده، سازمانهای توده ای ضد - ژاپنی تشکیل شده باشند و نیروهای مسلح اهالی محل بسط یافته و"

"بالاخره قدرت سیاسی ضد ژاپنی مستقر شده باشد." (همانجا، ص ۱۳۹)

\* "آمریکای لاتین کنونی" به نقل از روزنامه شماره ۲، نوامبر ۱۹۶۷.

\* "آسیا از شرق تا جنوب" به نقل از همان روزنامه، همان شماره.



به این ترتیب، رزی دیره که از پایگاه ها پارتیزانی به عنوان "تکته پتازی پتارسیزان ها" صحبت میکند و در مقابلش جنک متحرک پارتیزانی را تبلیغ میکند، قصدش جز غواقریسی و تغلب چیز دیگری نیست؛ چون که اصل جنک پارتیزانی اساسا متحرک بودن آن است و در غیر این صورت معنی و مفهوم خون را از دست میدهند. و شاطی پارتیزانی که در آنها جنس متحرک صورت میگیرد، تنها در زمان برقراری قدرت سیاسی همه جانبه نیروها انقلاب تبدیل به پایگاه میشوند.

اضافه بر این نوع برخورد های عوامفریبانه که مثال ذکر شده تنها یک نمونه از آنها بود، دیره در خاتمه کتاب خود بقدری از موثر بودن شیوه استدلال خود احساس رضایت میکند که دیگر خود را ملزم به استدلال نمی بیند و با فحشاسی و تمهت زدن به احزاب مارکسیست لنینیست و گروه های بظاهرو یا در واقع طرفدار چین تصور نابودی قطعی تجربیات انقلاب چین را می نماید. البته قصد او رسوا کردن گروه هایی نیست که بظاهرس خوب را به چین و یا راه انقلاب چین وابسته میدانند و بر عمل عکس برگردان سایر گروه ها و احزاب اپورتونیست می باشند، منتهی اپورتونیسم "چپ" بلکه هدف واقعی او خسته وارد آوردن به تئوری ها و تجربیات انقلاب چین و انکار اهمیت آنان است - همانطور که قصد وی از "انتقاد" به رفرمیسم در حقیقت مبارزه علیه مارکسیسم لنینیسم بود: "احزابی که خود را طرفدار چین قلمداد میکند (۱۰۰) احزاب مارکسیست لنینیست (۱۰۰) در حقیقت از ارکان های ارتجاع و اختناق شدید تر کسانی را که به مبارزه مسلحانه پرداخته اند مورد کنترل و پیگرد قرار میدهند." (تکیه آزمایست) (ص ۱۳) "در آمریکای لاتین، هر جا که یک پیشاهیند سیاسی مسلح وجود دارد، هیچگونه مکانی برای رابطه لفظی - ایدئولوژیک یا انقلابی" و یا انواع بخصوصی از مشاجرات وجود ندارد" (ص ۱۳۴) "و سپس در پاورقی همان صفحه منظورش را دقیقتر بیان میکند: "سعی کنیم با فانتزی" بسیار تصور کنیم که یک گروه طرفدار چین در کواتالا و یا ونزوئلا ۵۰ یا ۱۰۰ ولگرد و خائن را دور هم جمع کرد. این جمع نمی تواند حتی دو هفته هم دوام بیاورد" (ص ۱۳۲) "منظور او از "انواع بخصوصی مشاجرات" پلمک میان احزاب کارگری جهان است، میان مارکسیسم لنینیسم و اندیشه مائوتسه دن از طرفی، اپورتونیسم و رفرمیسم و رویزونیسم از طرف دیگر (ص ۱۳۱) که به نظر او اختلافاتی نظیر "دعوی سکی و گریه" است (ص ۱۰۲) میا

آنهاست که میخواهند از پایتخت ها اروپا و آسیا با تله پاتی انقلاب برپا کنند (ص ۱۰۲) .

۰۰۰

در فرود وابستگی چریک به حزب دیره این وابستگی را به سه دلیل عمده رد میکند: فرود به شهر فقدان قدرت سیاسی رهبری واحد استدلالات (!؟) او در این زمینه با وجود داشتن کیفیتی نظیر سایر برخورد های وی، برای مرور خالی از اهمیت نیست.

- فرود به شهر: از آنجا که "ارکان ها قدرت مرکزی دولت ها" و "نیروها زنده مردم" در شهرها هستند، در این صورت رهبر پارتیزانی که "غالبا اعضای کمیته مرکزی نیز هستند" مجبورند برای بحث و گفتگو به شهر بیایند و خلاصه آنکه وجود این "سیاست با فان" در شهر، موجب پائین آمدن رهبر چریکی از کوهستان میگرد و آنجا در "پائین" پلیس منتظر اوست و او را "مقتول" و یا اگر شانس بیاورد "دستگیر" و "زندان" و "تنگنه" میکند. و یا برایش "حوادث عجیب" فراهم میاورد، مثلا "یک حادثه" اتوموبیل" و غیره، و گذشته از آن این واقعه، یعنی پائین آمدن رهبر پارتیزانی، "اثرات روانی و خیسی سروری رزمندگان" کوهستان میکند.

اینکه در شرایط معینی رهبر پارتیزانی باید و یا نباید به شهر بیاید، اینکه پلیس همواره در تعقیب و در صدد نابودی رهبران چریکی است، و اینکه این خطرات همواره بران آنان وجود دارد، هرگز دلیلی بر عدم لزوم یک حزب مارکسیست لنینیستی که رهبری جنش را در دست داشته باشد و این مسائل تکنیکی را طی رهبری صحیح حل کند، نیست. مقصود بزرگ در اینجا نیز ظاهرا مبارزه با رفرمیسم است، ولی او "شیور را از سرکنارتن میدهد". ظاهرا با حزب رفرمیست مخالفت میکند ولی اصولا حزب انقلابی را نفی میکند. برای او کوبی این فرض وجود ندارد که یک حزب مارکسیست لنینیست واقعی در این شرایط وجود داشته باشد - و یا وجود آید - و قادر باشد، بدون اینکه به ورطه رفرمیسم سقوط کند (برای دیره این سقوط سرزوتستی ابدی و اجتناب ناپذیر است، او در حقیقت به "فانتالیسم" معتقد است !!) رهبری مبارزه را واقعا بعهده بگیرد و به درستی به پیش برد.

- فقدان قدرت سیاسی در دست چریک باعث وابستگی نظامی

ولژیستیکی کوه به شهر میگرد. این وابستگی باعث ایجاد یک عقیده و حقاقت و عدم استقلال چریک میگرد. در اینجا دیگر دیره تمام استدلال لایت دیگر را بکار نگذارده و از صمیم قلب صحبت میکند. او که از چریک مفهومی ایده آلیستی در ذهن خود دارد، مایه نیست که غرور چریک چیه دار کردن. به نظر او چریک نه بخاطر آرمان های مقدس، نه در اثر شناخت جامعه، به بخاطر پیروزی بر سلطه ارتجاع و برقرار نمودن کراسی، بلکه برای ارضای نفسانیات خرد بورژوازی خود مبارزه میکند. مبارزه او نه تیلور خوتاها و نیازهای خلقی او است - که او آگاهانه در تلاش تحقق آن است - بلکه برای ارضای شهوات خرد او و جواب گفتن به خود خواهی خرد بورژوازی است. اگر چریک از رهبری حزبی پیروی کند غرورش جویچه دار میشود و "عقد" حفارت پیدا میکند، و بدین جهت نباید از طرف حزب رهبری شود. برای دیره مبارزه چریکی در حقیقت مبارزه روشنفکران رنجی است که چون نه آگاهی لازم را بر احزاب مبارزه آگاهانه و اصولی باطل رینسه ای عقب ماندگی، اختناق و فساد جامعه را دارد. و نه قادر به تحمل این فساد نمیباشد، تاگزیر به ماجراجویی کشانده میشود. ایده "استقلال" چریک در برابر حزب درست در مقابل پیروی آگاهانه سیرولنتری از رهبری حزب لنینیستی و دیسیپلین آهنین پرولتری - که باید در حزب بامال در گدیه سازمان های تحت رهبری حزب اعمال شود - قرار دارد و با آن صد و هشتاد در تضاد است.

بعد میگوید که این "وابستگی" موجب میگرد که "چریک برای همه چیز منتظر خارج باشد بکار سیاسی، رهنمود، پول، اسلحه و حتی تاریخ عملیات". بران دیره فقط دو امکان وجود دارد: یا باید به حزب وابسته بود، در اینصورت تاگزیر بران همه چیز منتظر حزب شد، و یا آنکس هیچگونه وابستگی و ارتباطی نباید داشت. و از آنجا که راه اول صحیح نیست، پس وجود حزبیگی غیر ضروری و حتی مضر است و نباید به هیچ وجه تحت رهبری آن قرار گرفت. برای او این امکان اصلا وجود ندارد (علیرغم اینکه تجربیات عملی انقلابات متعددی آنرا نشان داده است) که رهبری حزب - که لزوما هم در تمام موارد شهر نشین نیست، بتواند بدون آنکه از استقلال چریک تا حدی که لازمه مبارزه پارتیزانی در شرایط خاص است بکاهد، به او کمک رساند، و رهنمودهای لازم را بخاطر همسوز کردن جنبه های مختلف و در آمیختن انواع گوناگون مبارزه بدهد، استراتژی کلی مبارزه را با توجه به شرایط مشخص و رابطه کلی نیروها در سطح کشور تعیین کند (چیزی که شبها در صلاحیت و حیظه قدرت یک گروه چریکی

منفرد نیست) مبارزه پارتیزانی را از لحاظ سیاسی و تا آنجا که ممکن است از لحاظ مادی یاری رساند، شعارهای مبارزه را با توجه به شرایط خاص معین کند، رابطه مبارزه مسلحانه را با سایر انواع مبارزه چه در شهر و چه در روستا وسعت بخشد و تحکیم کند... و همه اینها با توجه به آزادی عملیاتی و تاکتیکی وسیعی برای چریک و جنگ چریکی. ما نوسده دون در "مسائل استراتژی در جنگ پارتیزانی ضد ژاپنی" که دیره تنها از آن خیر دارد ولی حسی آنرا دقیق هم نخوانده است، در مورد مساله رهبری عملیاتی پارتیزانی چنین میگوید:

"... اصل فرماندهی در جنگ پارتیزانی که تمرکز مطلق و همچنین عدم تمرکز مطلق را نفی میکند، باید از نظر استراتژیک فرماندهی تمرکز و در عملیات ابراتیو و تاکتیکی فرماندهی غیرتمرکز باشد.

"نقشه کشی برای مجموعه جنگ پارتیزانی و هدایت آن از طرف دولت، همسوزی جنگ پارتیزانی با جنگ منظم در هر منطقه جنگی و رهبری واحد برای تمام نیروهای مسلح ضد ژاپنی در هر منطقه پارتیزانی و یا هنسرها منطقه پایگاهی وظایف استراتژیک تمرکز بشمار میروند (۰۰۰) ولی مرکزیت در اینجا ختم میشود و تجاوز از این حدود دخالت در اقدامات مشخص ارگانهای پائین مانند آرایش قوا برای عملیات ابراتیو و تاکتیکی نیز زبان بخشراست. زیرا این اقدامات مشخص باید طبق شرایط ویژه ای که بسا زمان و مکان در تغییرند و کاملا مازای اطلاعات ارگانهای فوقانی فرماندهی غیرتمرکز در عملیات ابراتیو و تاکتیکی مستفاد میشود (۰۰۰) در یک کلام، این معنای جنگ پارتیزانی مستقل در چارچوب یک استراتژی واحد است." (آثار منتخب، ج ۲، ص ۱۶۱) (تکیه از ما است).

چنانکه مشاهده میشود، استقلال جنگ پارتیزانی هیچ منافاتی با استراتژی واحد جنگ های پارتیزانی و رهبری واحد برای مسائل استراتژی ندارد، بلکه بالعکس تنها این چنین رهبری واحد است که میتواند جنگ پارتیزانی را دارای اهمیت استراتژیکی بنماید. دیره که مایل و قادر نیست تجربیات و اصول جنگ انقلابی را در چین و ویتنام مستقیما مورد حمله قرار دهد، و یا به اصطلاح خودش اصلاح (!) نماید، با ریاکاری مثال هایی که اشتباه بودنشان کاملاً عیان و بدیهی می باشد، بعنوان مسائل مورد اختلاف به پیش کشانده سپس بار در این "اشتباهات" نظریات انحرافی خود را ثابت شده فرض می نماید.

دغدغه خاطر دیگر دیره "وابستگی لژیستیکی" چریک نسبت به حزب می باشد. وی در این مورد اشاره میکند که ارسا آن وقت و مهمات از طرف

حزب ( یا سازمان های شهری ) برای گروه چریکی همیشه بطور ناقص انجام میگیرد ، و سازمانهای شهری فقط در پی آنند که با کمک مختصری که به چریک میکنند برای خود کسب وجهه نمایند و " برای چریک کم خطر تر و مطمئن تر آنست که خود از درون پایگاه های خود به دهکده های مجاور حمله بر شده ، " نیازمندی های خود را به غنیمت برد . " و در ضمن یاد میدهند که ایمن عمل را " با غنیمت گرفتن یک کامیون و رهاکردنش " انجام دهند و صورت اشیا لازم را هم که باید با خود بیاورند گوشزد میکند : " کوله پشتی ، پتو ، چکمه ، پوشاک و غیره " ، و از این طریق بار دیگر از یک طرف میخواهد به نفع حزب برسد و از طرف دیگر حزب را تا سطح یک اداره تهیه آذوقه و مهمات تنزل دهد !

— فقدان رهبری واحد : در اینجا دبره از نقش چریک شهری و اصول مبارزات شهری و رابطه آن با چریک روستا صحبت میکند . ایده مرکزی وی در این بحث تعیین اولویت مبارزات ( شهری یا ده ) و چگونگی هماهنگی آنهاست . : " حزب یا جبهه واحد دارای دو بازو ، ( یکی مسلحانه " و ( دیگری ) مسالمت آمیز و قانونی میباشد . چگونه میتوان این دو را با هم ترکیب نمود ؟ و یا بدتر ! چگونه میتوان دو جناح مبارزه مسلحانه در شهر و روستا را با هم هماهنگ نمود ؟ " ( ص ۷۶ ) . حال جواب دبره : — اولاً : " همانطور که دیدیم ( در کجا ؟ ) کوهستان بورژوا و دهقان را پرولتاریزه میکند و شهر میتواند حتی پرولتر را بورژوا کند " ( ص ۷۹ ) — ثانیاً : " هدف پارتیزان ها حل نظامی مسائل سیاسی است که بهیچ طریق دیگری قابل حل نیستند " ( ص ۸۰ ) — ثالثاً : " وجود حزب ضروری نیست " ( صفحات قبل )

— رابعاً : " مبارزات احتیاج به ایده تئوروی مارکسیست لنینیستی ندارند " ( صفحات قبل ) — خامساً : " هدف انقلاب ، انقلاب سوسیالیستی است . " ( صفحات قبل ) . بنابراین " مبارزه در شهر و روستا میبایستی تحت رهبری روستا قرار بگیرد " ( ص ۸۰ ) .

در اینجا دیگر علل اصولی و مادی نیستند که استراتژی مبارزه را تعیین میکنند ، بلکه علت جغرافیائی است که از یکسو مطلق شده و از سوی دیگر با تفسیری متافیزیکی جانشین روابط تولیدی میگردند و در نتیجه " طبقات کوه و دامنه " را بوجود میآورند . دیگر پرولتاریا طبقه ای نیست که تحت ستم سرمایه قرار دارد و از وسائل تولید بی بهره است و فقط بازوان خود را دارد و دیگر این نقش انسانها در پروسه تولید نیست که مشخص کنند " وابستگی طبقاتی آنان است ، بلکه این محل زندگی آنهاست که آنان را " پرولتاریا " یا " بورژوا " میکند ، و یا ایده تئوروی پرولتری و یا بورژوائی را بآنها تحمیل میکند ، دیگر

فرهنگ ارتجاعی طبقات حاکمه نیست که حتی ممکن است پرولتاریا را نیز مسموم کند و نگذارد که او به فرهنگ پرولتری خود دست یابد ، بلکه این محل زندگی و فعالیت او ست که تعیین کننده موضع پرولتری یا بورژوائی اوست . دبره خیالیاتی های خود را بجای واقعیات جا میزند . این تفسیرات و این روابط فقط میتواند در مغز متحجر او وجود داشته باشد زیرا که مقایسه ای متافیزیکی اند .

...

بد نیست که در خاتمه این بحث ، اضافه کنیم که مساله رشد مبارزات چریکی را نیز دبره نه برپایه " شرایط موجود مبارزه ، بلکه به کمک تئوری " تقسیم طبیعی سلول ها " که هرگز ام " نطفه " سلول جدیدی را در بر دارند " ( ص ۸۳ ) شرح میدهد ، و معتقد است که در کوبا " رشد هارمونیک ( موزون ) چریکی از یک سلول مادر و تقسیم مجدد آن بصورت طبیعی انجام گرفت " ( !!! ) ( ص ۸۳ ) . در اینجا دیگر او چون از معلوماً فلسفی خود نمیتواند استفاده کند ، دست به دامان داروین و هربرت اسپنسر شده و " تکامل بیولوژیک " را تصویر ایده آل رشد کانون چریکی می بیند !!

...

### جبهه و واحد

پس از اثبات بیهوده بودن حزب ، دبره کوشش میکند که " جبهه واحد را هم بعنوان افزاری متعادل کنار بگذارد : " در اصل بی تردید تصورات " سیاسی فرسوده ای وجود دارند که ، با اینکه امروز دیگر کاملاً بی اعتبار " و ورشکسته شده اند ، لیکن هنوز بسزنگی خود ادامه میدهند : این " تئوری کهنه " وحدت چهار طبقه که بسوززوائی ملی را نیز شامل " می شود . . . " ( ص ۹۰ ) . در اینجا نیز او کوشش میکند تصویری دستگار شده از یک جبهه واحد عرضه نماید ، جبهه واحدی که " سمبل سازش بر روی اصول " بوده و " تشکیلاتی است که قوه مبارزه را در راه بحث های بیهوده تلف میکند " ( ص ۸۶ ) . " جبهه واحد اتحاد واقعی نبوده بلکه ساختن یک نمای ژیا ( روسازی ) بهر قیمت و حتی تزئین آنست ، بدون آنکه انسان قبلاً ساختمان آثرا بنا کرده باشد . " ( ص ۸۷ ) . " برنامه هاه جبهه " واحد ها ، همکاریها ، همه این بناهای مصنوعی افکار را بخود معطوف کرده و



در نتیجه از ایجاد افزاینده تحقق پیوستنشان — ارتش توده ای — جلوگیری میکند. (ص ۸۷) "عاقبتا هیچگونه جبهه سیاسی مشورتی نمیتواند رهبری چند توده ای را برعهده بگیرد، بلکه تنها کمیته اجرایی از لحاظ فنی ورزیده و متمرکز برپایه منافع طبقاتی یکسان، قادر به این کار است." (ص ۹۰). زیرا که از سوره بیکر، تمام تئورهای جبهه واحد "اتحاد چهار طبقه (از جمله بورژوازی ملی) برپایه نظریات کهنه سیاسی بنا شده اند"، نتیجتاً: "جبهه واحد (ملی) طبیعتاً محصل درکسیریهای سیاسی، مشاجرات، مشورت های بی پایان و سازش های کوتاه مدت می باشد." (ص ۹۱)

تئوری جبهه واحد دبره بیان کننده دو نظریه است: اولاً پائین آوردن جبهه واحد تا سرحد یک معامله، کیف سیاسی به ضرر پرولتاریا و انکار الزام جبهه واحد بعلمت عدم درک منافع مشترک طبقات و اقتضای انقلابی در مراحل مختلف مبارزه؛ ثانیاً، برخورد خشک و مکانیکی و انعطاف ناپذیر به تضاد های درون خلقی.

سیاست انقلابی احزاب کمونیست در روسیه، چین و ویتنام در مراحل مختلف انقلاب و کوشش در وسیع تر اقتضای طبقات مختلف خلق برابراه است، کوتاه مدت و یا مرحله ای، غنی ترین تجارب را برای بکاربردن خلاقانه مارکسیسم لنینیسم در شرایط مشخص بدست میدهند. این احزاب با حرکت از تضاد های اصلی جامعه، متمرکز طرح و اجرای سازشهای تاکتیکی پرولتاریا با سایر اقشار و طبقات برای پیشبرد مبارزه پرولتاریا، تحقق بخشید به شمارهای دموکراتیک مرحله اجناسه و منفرد کردن طبقات حاکمه و دشمن اصلی بوده اند سیاستی که نه تنها سبب ضعف پرولتاریا نکشت، بلکه برعکس، سبب از یاد قدرت او و تامین هژمونی او در مبارزات گردید. سوسیالیسم علمی "کمونیست ها را با عزم ترین بخش طبقه کارگر" تعریف کرده که در مراحل مختلف مبارزه پرولتاریا با بورژوازی "همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش اند" (مارکس، انگلس، مانیفست حزب کمونیست). کمونیست ها "همه جا از مرجعیت انقلابی پشتیبانی میکنند (۰۰۰) آنها همه جا برای نیل به اتحاد و توافق احزاب دموکراتیک همه کشورها میکوشند". مارکس و انگلس الزام همکاری کمونیست ها را در کشورهای مختلف اروپا که در سطوح مختلف تکامل اقتصادی و اجتماعی قرار داشتند — در آلمان و سوئیس با بورژوازی، در فرانسه با خرده بورژوازی، در انگلستان و آمریکا با سایر احزاب کارگری غیر کمونیست — بخصوص تأکید کرده و در "مانیفست حزب کمونیست" بخشی را به این رابطه اختصاص دادند.

مشخصه عمده این همکاری که یک همکاری و توافق تاکتیکی می باشد، یافتناری بر روی اصول است. کمونیست ها تنها با طرح صریح راه حل هایشان قادرند اختلاف خود را با سایر احزاب روشن نمایند، و یافتناری بر روی اصول مورد اختلاف و نشان دادن این اختلاف و افتضا نظریات غلط متقابل یکی از عمده ترین جهات مبارزه پرولتاریا می باشد. اما عدم سازش تئوریک نفی کننده سازش های تاکتیکی نیست: "همچ حزب سیاسی نمی تواند بدون سازش های عوقت تاکتیکی مبارزات خود را به جلو ببرد" (لنین: چگونه باید کرد؟)، زیرا که احزاب با سطح فعلی رشد نیروهای مولده (در سطح جهانی) در شرایط مشخص جوامع طبقاتی (بیش از دو طبقه) فعالیت میکنند و نه در ماوراء آن و یا در خلاف. سیاست جبهه وسیع خلق در چین درست بر روی این اصول علمی استوار بود. مبارزه اصولی و قاطعانه علیه هرگونه لغزش و سازش تئوریک، ولی استفاده آگاهانه و وسیع از همکاری و سازش تاکتیکی برای جلو بردن وظایف عملی جنبش، وسیع تر کردن جبهه خلق و خنثی کردن عوامل بینابینی، جلب نیروها و انتشار انقلابی و منفرد ساختن دشمن عمده.

مائوتسه دون در اثر خود بنام "در باره تاکتیک های مبارزه علیه امپریالیسم زاین" به مسأله وحدت اشاره کرده و آنرا "سلاحی برای سازمان دادن و متحد کردن طبقات ها توده مردم و ارتش های که میتوانند به ارتش های دوست انقلاب تبدیل شوند" نام می برد (آثار منتخب، جلد اول) بدون استفاده از سلاح تاکتیکی "جبهه وسیع متحد ملی (۰۰۰) ما نخواهیم توانست دشمن را به بین بست کشانده و منفرد کنیم و تمام آنها را که تحت فشار به اردو دشمن پیوسته اند، تمام آنها را که تا دیروز دشمن ما بودند ولی امروز میتوانند به دوستان ما تبدیل شوند، از اردو و جبهه دشمن بسوی خود جلب کنیم" غیر از این "در واقع کمک به دشمن است و ترمز کردن و منفرد نمودن انقلاب" (همانجا)

نظریه دبره در مورد جبهه واحد و انکار همکاری در موارد لازم و ممکن نه تنها معرف بینش آوانتورستی و منحرف او تحت عنوان "مبارزه طبقاتی مطلق" (ص ۹۶) است، بلکه عمده تر از آن کوشش او است در خنجر زدن از پشت به منافع و مبارزات طبقاتی پرولتاریا و مبارزات پرولتاریا را زیر سلطه ایدئولوژی بورژوازی خرده بورژوازی در آوردن. حمله چپ نمایانه او به جبهه واحد و رد سازشهای تاکتیکی در واقع امر بعلمت سازشکاری و اپورتونیسم اصولی و تئوریک او است. دبره خود به تبلیغ سازش بر روی

اصول، سازش تئوریک می پردازد، ولی سازشکاری تاکتیکی را خیانت به طبقه کارگر میدانند. بهینیم علت چیست؟ دبره اولاً انقلاب کوبا را که مدل تحلیل اوست شخصاً "انقلابی کارگری-دهقانی" میخواند و از "کارگران و دهقانان بعنوان دینوی عمده در انقلاب صحبت میراند" (ص ۱۱۹). علاوه بر آن، وظیفه رهبری را هم برعهده "روشنفکران و دانشجویان و یسا قشری از خرده بورژوازی شهری میگذازد" (ص ۱۱۹). بنابراین اگر تنها همین سه نیروی اصلی انقلاب را که او نام می برد بعنوان پایه قرار دهیم، لااقل با دو طبقه و یک قشر اجتماعی سروکار داریم (با فرض اینکه دهقانان را طبقه ای همگون فرض کنیم، فرضی که نه در تئوری و نه در عمل واقعی نیست). ثانیاً، دبره ایدئولوژی طبقاتی پرولتاریا، مارکسیسم-لنینیسم را، بعنوان شرط لازم مبارزات طبقاتی پرولتاریا رد کرده، به این ترتیب پرولتاریا را عملاً تحت سلطه ایدئولوژی بورژوازی (خرده بورژوازی) قرار میدهد. ثالثاً، دبره از "مبارزات طبقاتی مطلق" و رهبری "اجرائی سیاسی-نظامی برپایه منافع طبقاتی یکسان" صحبت میکند (ص ۱۱۹) و "اتحاد دهقانان و کارگران را تنها در عهده خرده بورژوازی روشنفکر می بیند". شروطی که با در نظر گرفتن نظریات دیگر دبره که به آنان در قبل برخورد کردیم تنها به آن معنی می باشد که پرولتاریا و دهقانان باید منافع طبقاتی خود را بنفع خرده بورژوازی کنار گذارند و با قبول رهبری و "سلطه" تئوریک او، ایدئولوژی او را هم قبول کنند. ایدئولوژی ای که حتماً ناپستی مارکسیستی باشد. باین ترتیب دبره در عمل طبقه کارگر را بعنوان طبقه ای مستقل با ایدئولوژی ای در تضاد با جامعه و سایر طبقات دیگر بکاری گذارده، رهبری خرده بورژوازی را به آن حقه میکند. روشی که از مشی سازشکارانه و منحرف گذشته و حراج منافع طبقاتی پرولتاریا و فروش آن به اولین و بهترین مشتری، یعنی بورژوازی منتج میشود. با چنین مشی اپورتونیستی هنوز دم از ورشکسته شدن سازش های تاکتیکی و تئوری های سیاسی کهنه زدن تنها از عهده شخص نظیر دبره بر می آید، همانطور که او در عمل نیز پس از آزاد شدن از زندان نشان داد. او زدی را بخاطر میاورد که برای رد گم کردن از همه رسانتر فریاد "زد را بگیرید" از حلقوم بر میکشد!

## مبارزات چریکی و رویزونیست های کمیته مرکزی

با آغاز مبارزات چریکی در ایران "کمیته مرکزی حزب توده" که شاهد ضربت کوبنده ای بر تزه‌های "همزیستی" و سازش‌طبقاتی خود بود، شتابزده بمقابله با آن و از این‌طریق به تخطئه مبارزه مسلحانه و قهر انقلابی برخاست. "کمیته مرکزی" در این تلاش‌مزورانه خود کوشش داشت با بهره برداری از اشتباهات تئوریک مبارزان چریک باصطلاح "نا فرجامی" مبارزات مسلحانه را نشان دهد و تئوریهای رویزیونیستی را در پوشش "تحلیل مارکسیستی" اشاعه دهد.

مقالات متعدد "ماهنامه مردم"، "دنیا" و بالاخره جزوه "چریکهای فدائی خلق چه میگویند؟" چیزی نبود جز انعکاس این تلاش. مقالات نوشته شده، آمیزه ای است از افترا و سفسطه و از نتیجه‌گیریهای رویزیونیستی جهت نفی ضرورت مبارزه مسلحانه و نفی تدارک پیکار برای سرنگونی قهرآمیز رژیم، که جهت گمراه ساختن خواننده با گفتارهایی از رهبران سوسیالیسم علمی و پیشوایان طبقه کارگر رنگ آمیزی شده است. نویسندگان مقالات، طبق معمول وظیفه اصلی هرزه درائی و یاهوه گوئی علیه اندیشه مائوتسه دون و علیه مارکسیسم-لنینیسمهای واقعی را فراموش نمیکنند و در عین سفسطه ناشیانه با بشیرموسی می نویسند که: "چگونه میتوان این تجربه غنی را دور انداخت و با بی اعتنائی روشنفکرانه تنها بانکا" نوشته‌های رژی دبره و با افکار مائو ادعا کرد که کارگران مایل به شرکت در کار سیاسی و کسب آموزش انقلابی نیستند...". "چریکهای فدائی خلق چه میگویند؟"

یعنی اینکه: اندیشه مائوتسه دون که سلاح مبارزه مارکسیستهای علیه کلبه جریانات ضد مارکسیستی، التقاطی و غیر پرولتری عصر ماست چیزی جز همان انحرافات دبره نیست. و اندیشه مائوتسه دون که پرچم انقلاب، پرچم رهایی پرولتاریا و خلقهای سراسر جهان است، غذای "بی اعتنائی روشنفکرانه" و مروج اندیشه عدم تمایل کارگران "بشرکت در کار سیاسی و کسب آموزش انقلابی" است. و البته چنین جعلیات و قبحانه ای تنها میتواند از عوامفریبانی ساخته باشد که با خیانت به جنبش کمونیستی و به آرمانهای انقلابی طبقه کارگر خود بسوی بورژوازی و به سنگر ضد انقلاب غلطیده اند و امروز وظیفه خود میدانند با توسل به هر نیرنگی اراده پیکارجوی توده‌ها را سمت و پرولتاریا را از مبارزه برای رهایی خویش باز دارند. در حقیقت مخالفت رویزیونیستها با مبارزه سازماندهی‌چریکی - بمثابة جزئی از جنبش انقلابی میهن ما بطور عمده بر دو زمینه اساسی

کمیته مرکزی  
رهبران سوسیالیستی  
طبقه کارگر



زیر مبنی است :

۱ - لزوم سرنگونی استبداد سلطنتی وابسته به امپریالیسم بمثابه شرط اساسی نیل به دموکراسی واقعی .

۲ - مبارزه مسلحانه بمثابه تنها راه رهایی توده های خلق از یوغ امپریالیسم و ارتجاع .

مساله سرنگونی حکومت مطلقه و پایان دادن به سلطه طبقاتی ارتجاع حاکم وظیفه اساسی انقلاب و شرط نیل به دموکراسی واقعی است ، بدون انجام این وظیفه ، بدون حل این مسائل ، سخن از استقرار دموکراسی جز در جعلیات تئوریک رویزیونیستها مفهومی ندارد . پافشاری بروی این وظیفه و مبارزه در راه آن ، نه تنها در ایران بلکه اصولا در جامعه عقب مانده ای که زیر سلطه حکومت مستبده قرار دارد ، این معیار انقلابی بودن و نخستین وجه تمایز یک مشی انقلابی از یک مشی غیر انقلابی است . انقلاب روسیه بعنوان نمونه برجسته ای در ایمن زمینه نشان میدهد که چگونه بلشویکها در صف مقدم مبارزه و در رأس آن پرچم سرنگونی تزاریسم و حکومت مطلقه را در مقابل بورژوازی تسلیم طلب و رفرمیستهای درون سوسیال دموکراسی برافراشتند و انقلاب را در این راه به پیش بردند و به سوسیالیسم هدایت کرده اند . امروز در ایران برای مارکسیست - لنینیستها ، برای حزب طبقه کارگر ، عملی ساختن این وظیفه از طریق در دست گرفتن امر رهبری و متحد ساختن طبقات شرکت کننده در این مبارزه ، شرط اساسی و ضروری ادامه و تکامل انقلاب به مرحله بعدی ، به انقلاب سوسیالیستی است . اما رویزیونیستها با نفی این واقعیت مانند همه رفرمیستهای گذشته ، تلاش دارند مبارزه پرولتاریا و توده های خلق را از این مسیر واقعی منحرف سازند . برنامه رویزیونیستهای " کمیته مرکزی " در این رابطه نمونه روشن این تلاش و نمونه به تمام معنی کامل یک سازمان رفرمیستی را نشان میدهد . در " طرح برنامه حزب توده ایران " ( فروردین ۱۳۵۲ ) در این ارتباط چنین میخوانیم : " در حال حاضر هدف مبارزه در راه دموکراسی عبارت است از پایان دادن به حکومت مطلقه و رژیم ترور و اختناق و تامین حقوق و آزادیهای مصرحه در قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر . - ص ۴۰ ، ماده ۱۲

صرفنظر از اینکه این ماده برنامه ، حقوق و آزادیهای مردم را به مواد مصرحه در قانون اساسی محدود میکند ، اصولا نه در این ماده و نه در هیچ جای دیگر طرح طراحان " برنامه " از چگونگی پایان دادن به حکومت مطلقه سخن نمی گویند و مساله سرنگونی رژیم سکوت گذارده میشود . برعکس فراموش نمیکنند بگویند و تکرار کنند که " شیوه عمل حزب در شرایط کنونی ، علاوه بر افشای جوانب گوناگون سیاست داخلی و خارجی رژیم ، آنست که بتواند از هم -

امکانات استفاده کند و بکوشد با اقدامات مشخص سیاسی و سازمانی خویش تا آنجا که ممکن باشد توده ها را بیش از پیش بسوی مبارزات مطالباتی و سیاسی سوق دهد و در راندن سیاست دولت در جهت خواستهای مردم و واداشتن وی به عقب نشینی های بیشتر تاثیر نماید " . - ص ۴۴ ، ماده ۱۰ ، تکیه از ماست -

" کمیته مرکزی " با فراموش کردن آموزشهای عمده مارکسیسم در باره ماهیت دولت و نقش آن ، با نادیده گرفتن آشکار این حکم اساسی که دولت چیزی جز ارگان حکمفرمایی و ستمگری طبقاتی ، چیزی جز ماشین برای سرکوبی یک طبقه بوسیله طبقه دیگر نیست - انگلس ، مقدمه بر جنگ داخلی فرانسه - ، امر فرعی " عقب نشینی های تدریجی رژیم " را که تنها تحت شرایطی و آنهم بصورت بسیار محدود امکان پذیر است ، به مساله عمده و " وظیفه مرحله ای " انقلاب تبدیل میسازد و بدین ترتیب مساله اساسی را که بسیج طبقه کارگر و توده های خلق در راه سرنگونی رژیم استبدادی وابسته به امپریالیسم و پرورش سیاسی آنان در این سمت است ، از دستور خارج میسازد و میکوشد مبارزه پرولتاریا و توده های مردم را با پندار واهی " راندن سیاست دولت در جهت خواستهای مردم " از مسیر واقعی منحرف و بسوی رفرمیسم و سازش با طبقات حاکمه سوق دهد . نتیجه گیری مبنی بر عمده بودن مبارزه جهت واداشتن رژیم به عقب نشینی ، از تحلیل رفرمیستی از ماهیت رژیم شاه و طبقات ارتجاعی حاکم ناشی میشود . مطابق این تحلیل آنچه سیاست رژیم را تعیین میکند نه ماهیت طبقاتی و نقش آن در حفظ منافع امپریالیسم و طبقات حاکم و در اجرای برنامه های امپریالیستی در ایران بلکه این سیاست را مبارزات مطالباتی مردم و یا حتی " اقدامات مشخص سیاسی و سازمانی " کمیته مرکزی " در راندن سیاست دولت در جهت خواستهای مردم تعیین میکند .

همین ارزیابی رفرمیستی از ماهیت رژیم شاه ، مبنای برخورد " کمیته مرکزی " را به مساله قهر تشکیل میدهد . در ماده ۴ " طرح برنامه " کمیته مرکزی گفته میشود که " انقلاب در هر حال اعمال اراده و قدرت توده ها بر طبقات و قشر های ضد انقلابیست و میتواند بر حسب شرایط تاریخی از دوره معین راه مسالمت آمیز و راه غیر مسالمت آمیز ( یا به عبارت دیگر مسلحانه و غیر مسلحانه ) انجام گیرد " . - ص ۳۲ ، تکیه از ماست ) و آنهم باین دلیل که " چگونگی راه انقلاب زائیده اراده و تمایل پیشاهنگان نیست ، بلکه به شرایط مشخص و از آنجمله به روش طبقات حاکم در مقابل جنبش انقلابی مردم بستگی دارد . " ( ماده ۴ ، ص ۳۶ - تکیه از ماست ) .

طبق این " تحلیل طبقاتی " ، چگونگی راه انقلاب به روش طبقات حاکم بستگی



دارد و نه به ماهیت این طبقات، به ماهیت رژیعی که اماج انقلاب است. بعبارت دیگر انقلاب که اصولاً ضرورت آن ناشی از حدت تضاد های ملی و طبقاتی است در برابر رژیعی قرار ندارد که بدلیل وابستگی به امپریالیسم، بدلیل ماهیت ارتجاعی خود، محدود بودن پایه اجتماعی آن و بریده بودن کمال از توده ها و منافع آنان، ناگزیر به سرنیزه و قهر ضد انقلابی در وحشی ترین شکل آن تکیه دارد، بلکه انقلاب در برابر "شرایط مشخص" و در برابر رژیعی قرار دارد که به "عقب نشینی های تدریجی" و رانده شدن "در جهت خواستهای مردم تن در میدهد و بنابراین پیروزی آن، یعنی پایان دادن به حکومت مطلقه رژیم ترور و اختناق" و "اعمال اراده و قدرت توده ها بر طبقات و قشرهای ضد انقلابی" نه از طریق یک مبارزه مسلحانه و درهم شکستن قهری مقاومت طبقات مستحکم، بلکه میتواند "از راه مسالمت آمیز انجام گیرد".

بدین ترتیب رویزینویستیهای "کمیته مرکزی" با وابسته کردن راه انقلاب (که مساله ایست استراتژیکی) به ملاحظات تاکیکی و به شرایط مشخص که تنها نحوه عمل هر زمان، اقدامات مشخص هر لحظه و چگونگی تدارک و تحقق موفقیت آمیز این مساله استراتژیکی را تعیین می نماید، عام بودن قانونمندی انقلاب و مبارزه طبقاتی و اجتناب ناپذیر بودن ضرورت اعمال قهر را - بعنوان قانون عمومی انقلاب - نفی میکنند و با توسل به سفیضه های تشریح بر تجربه تاریخی مبارزه انقلابی پرولتاریا و خلقهای جهان و احکام انکار ناپذیر مارکسیسم در زمینه آموزش مبارزه طبقاتی و ضرورت قهر انقلابی خط بطلان میکشند.

رویزینویستیهای معاصر برای جدا کردن مارکسیسم از روح انقلابی آن مانند همه اسلاف خود قبل از هر چیز تلاش دارند با توسل به انواع مغلطه ها، امکان و لزوم قهر انقلابی پرولتاریا را نفی و رفرمیسم و تئوریهایی رویزینویستی تسلیم و سازش طبقاتی خود را جانشین آن سازند. در حالیکه مارکسیسم با قاطعیت و بدون ابهام این ضرورت را بمشابه قانون جبری انقلاب و تکامل اجتناب ناپذیر مبارزه در جوامع طبقاتی تصریح میکند. مارکس پس از بررسی رشد و تحول جوامع از غنی کهن به نظامی نو - و با تحلیل تحول صورتبندی اجتماعی قنود البتة به سرمایه داری با صراحت اعلام داشت که: "قهر در تاریخ، همواره بمشابه قابله نظام کهنه ای است که آریستن نظام نوین است." مارکس و انگلس همواره خاطر نشان ساخته اند که پرولتاریا تنها از طریق اعمال قهر میتواند راه وصول به هدفهای خود را هموار و سیستم سرمایه داری را متلاشی سازد. انقلاب از دیدگاه مارکس "عملی است که بخشی از مردم خواست خود را با استفاده از اسلحه، سرنیزه و توپ به بخشی دیگر تحمیل میکنند." احکام اساسی مارکس و انگلس در باره ماهیت دولت و وظایف پرولتاریا در انقلاب

بویژه پس از تجربه کمون پاریس و جمع بندی از این آزمایش تاریخی پرولتاریای پاریس بروشنی نشان میدهد که طبقه کارگر برای تصرف قدرت سیاسی باید از طریق درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی موجود، سلطه طبقات حاکم را براندازد. این احکام اصولی مارکسیسم و بقول لنین این "درس عمده مارکسیسم در باره وظایف پرولتاریا نسبت به دولت در زمان انقلاب" نه فقط همچنان دارای ارزش و اعتبار می باشد، بلکه بر اساس تجارب بعدی مبارزات طبقاتی و در جریان بزرگترین آزمونها تاریخی توسط لنین و مائوتسه دون بسط و تکامل یافته و بصورت تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتری در دوران امپریالیسم، در دوران گسترش روز افزون مبارزه پرولتاریا و خلقهای جهان تدوین گردیده

است. لنین در مبارزه برای حفظ این اصول خدشه ناپذیر و در افشا "باصطلاح سوسیالیستهای که آرزوی سازش طبقاتی را جانشین مبارزه کرده اند" مسمی نویسد که آنها تحولات سوسیالیستی را "به شکل سرنگون ساختن حکمفرمایی طبقه استثمار کننده، بلکه بشکل شایعست مسالمت آمیز اطلاق از اکثریتی که به وظایف خود واقف شده است" محسم میسازند (دولت و انقلاب). لنین نشان میدهد چگونه "این تخیل خرده بورژوازی که با شناسایی دولت مافوق طبقات رابطه ناگسستگی دارد، در عمل کار را به خیانت نسبت به طبقات زحمتکش منجر نموده است." - همانجا - لنین در این مبارزه و در افشای بی امان اپورتونیستیهای انترناسیونال دوم رفرمیستها و منشویکهای روسیه همواره بروشنی نشان داده است که تبدیل دولت بورژوازی به دیکتاتوری پرولتاریا "مطابق قاعده عمومی فقط میتواند بوسیله انقلاب قهر آمیز صورت گیرد." - دولت و انقلاب -

پس از لنین مائوتسه دون با تکیه بر این مبانی علمی و طبقاتی، تئوری و تاکتیک جنگ انقلابی را بصورت انطباق خلق قانون عمومی قهر بر اوضاع تاریخی کنونی و بر شرایط کامل مبارزه در عصر امپریالیسم تدوین و خاطر نشان ساخت که: طبقه اساسی و غالبترین شکل انقلاب، تصرف قدرت بوسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مساله از طریق جنگ است. این اصل مارکسیستی - لنینیستی در همه جا، همه در چین و همه در کشورهای دیگر صادق است. هر کمونیست باید این حقیقت را درک کند که قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید.

(مسائل جنگ و استراتژی)

این احکام انقلابی علیرغم فعالیت دیوانه وار رویزینویستیها در ایجاد گمراهی، بطور افروزی در جنبشهای انقلابی نفوذ یافته و به رهنمود اساسی مبارزه پرولتاریا و خلقهای جهان تبدیل شده است. در جنبش نوین کمونیستی و انقلابی ایران نیز - با اینکه هنوز بعلت قرار داشتن



در مرحله طفولیت دک واحد و برداشت دقیق از تئوری و تاکتیک مبارزه مسلحانه غالب نیست - اما تا آنجا که به اساس مساله و در حد عام آن مربوط میگردد امروز در این جنبش قبول ضرورت قهر انقلابی، بمثابة قانون عمومی انقلاب پشابه یگانه وسیله برانداختن سلطه امپریالیسم و حاکمیت طبقات ارجحی و بهمنسوان تنها راه رهائی خلق، بصورت دستاورد بزرگی غلبه یافته است. و گروههای انقلابی مارکسیستی و غیر مارکسیستی با اعتقاد و اتکا به این درس عمده انقلابی و برخلاف آرزوی رویزیونیستهای "کمیته مرکزی" به پیش میروند و تزه های ضد انقلابی رویزیونیسم مدرن را در تئوری و عمل افشا و طرد میسازند. همین مبارزه و پیشروی است که فعالیت دار و دسته کمیته مرکزی را بعنوان حاملین و مروجین رویزیونیسم جهانی و عوامل سوسیال امپریالیسم شعرویی تشدید کرده و مبارزان صدیق را آماج تکفیر و حمله آنان ساخته است. هدف این فعالیت همانطور که اشاره کردیم، در واقع نفی اساس مبارزه گروههای انقلابی - و از جمله گروههای چریکی - است. "کمیته مرکزی" در این فعالیت نه تنها به سفسطه تئوریک، بلکه به هرگونه عوامفریبی و نیرنگ دست میزند. کسانی که حتی در طرح برنامه خود آشکارا بر ضرورت مبارزه مسلحانه خط بطلان میکشند، ناگهان در مقابله با مبارزان چریک، با یک چرخش دست چنین مینویسند: "اختلافی که ظاهرا بر سر راه مسالمت آمیز و یا مسلحانه انقلاب در جنبش بین المللی و از جمله جنبش انقلابی ایران بوجود آمده و دامن زده میشود، برخلاف ادعای ایمن گروهها بر سر پذیرش و یا عدم پذیرش ضرورت سرکوب مسلحانه ضد انقلاب مسلح نیست - این مساله در آموزش مارکسیسم - لنینیسم جواب صریح و روشن دارد - بلکه بر سر اینست که گروههای ما را" چه زیر عنوان مبارزه مسلحانه - چنان نظریات ضد مارکسیستی و ضد لنینی را عرضه میکنند که برای انقلاب هلاکتبار است. این باصطلاح "مبارزه مسلحانه" در واقع چیزی جز ترویسم و آناشیم نیست. - چریکهای فدائی خلق چه میگویند؟ - صفحه ۸ (تکیه از ماست)

رویزیونیستهای کمیته مرکزی گرچه جهت مقابله با مبارزان چریک ظاهرا در موضع مارکسیستی قرار میگیرند و مزورانه از طریق سو استفاده از خطاهای تئوریک و نقاط ضعف موجود در نظرات مبارزان چریک میکوشند مبارزات انقلابی را در پوشش پذیرش قهر تخطئه نمایند، اما مقاصد ناشی از چنین مانوری حسی در ادامه همان بیان نیز نمیتواند پنهان بماند.

نویسندگان جزوه "چریکهای فدائی خلق چه میگویند؟" که در ابتدا با تکیه مبهم و ظاهری به ضرورت مبارزه مسلحانه بنظر میرسد که گویا فقط در نظر دارند

نادارستی درک گروههای چریکی را از مبارزه مسلحانه نشان دهند، بلافاصله بنا بر ماهیت خود، انجام این ضرورت و بدنیال آن مبارزه برای سرنگونی رژیم را تعلیق به محال کرده و عملا نفی می نمایند. نویسندگان جزوه "چریکهای فدائی خلق چه میگویند؟" در توضیح نظر خود در زمینه اعمال قهر انقلابی چنین ادعا می دهند: "وقتی یک چریک از مبارزه مسلحانه سخن میگوید، منظور این نیست که توده های مردم آنگاه که برای سرنگون کردن حاکمیت طبقات ضد ملی و ضد دمکراتیک برخیزند، باید مقاومت مسلحانه ضد انقلاب را سرکوب کنند، نه..."

بطوریکه ملا حظه میشود، رویزیونیستهای کمیته مرکزی آنجا که بخاطر عوامفریبی ناگزیر به ضرورت اعمال قهر اعتراف میکنند، این ضرورت را با اینگونه تفسیر رویزیونیستی انکار میکنند، تفسیری که مطابق آن: مبارزه مسلحانه نه فقط "آنگاه" مجاز خواهد بود که توده های مردم برای سرنگون کردن حاکمیت طبقات ارجحی "برخیزند" و بدین ترتیب در تمام دوران این رشد و تسلا زمانیکه جنبش توده های مردم به جنبشی قادر به سرنگونی رژیم تبدیل نشده است، هرگونه دست بردن به اسلحه برابر خواهد بود با ماجراجویی، آناش و شیم و اقدامات هلاکتبار.

نویسندگان جزوه "چریکهای فدائی خلق چه میگویند؟" گرچه صریحا به ایمن مساله که جنبش توده های مردم در شرایط سرکوب مداوم و بی امان ضد انقلاب سر تا پا مسلح چگونه باید مراحل رشد را تا رسیدن به توانائی سرنگونی رژیم بپیماید، پاسخی نمیدهند. اما این پاسخ را بسهولت میتوان در جای دیگر و در مجموع فعالیت و تبلیغات آنها یافت: از طریق "مبارزه برای استقرار آزادی های دمکراتیک" و "واداشتن رژیم به عقب نشینی های تدریجی" - و البته در سرتاسر این دوره ای که ظاهرا باید به استقرار آزادیهای دمکراتیک منتهی گردد، هرگونه سخن گفتن و حتی فکر کردن درباره سرنگونی نظام حاکم اقدامی است هلاکتبار - و طبعا پس از این دوره موهوم - یعنی در شرایط فرضی استقرار دمکراسی طبقات ارجحی وابسته به امپریالیسم - دست بردن به اسلحه با توجه به معجزه "گذار مسالمت آمیز" و تئوری راه رشد غیرسرمایه داری، برانتاب هلاکتبار تر و جنون آمیز تر خواهد بود.

بطوریکه می بینیم ریشه اصلی اختلاف - و در نتیجه ریشه دشمنی رویزیونیستهای "کمیته مرکزی" با جنبش انقلابی و مبارزه سازمانهای چریک - همانا در اصل پذیرش یا عدم پذیرش ضرورت سرکوب مسلحانه ضد انقلاب مسلح است. و رویزیونیستها که کوس رسوائی آنها در زمینه "راه مسالمت آمیز" و تئوریهایی سازش طبقاتی در سراسر جهان زده شده است، با وجود همه مانورهای ریاکارانه



